

# دین ہما منشیان

نوشته و گردآورده :

ارد شیرجہانیان

لین یل نامه بر کلا رشتنم و غلور و پند مینماید بنیاد کلام

شنت هر ایلی ز بست کوشن زد

به پیشگاه خدا یکسان شانت آری مهر

پیشتر میگردد

اهورا مرزداران خدا یکسان شانت آری مهر را

دراز شانت هیر و پند دارد



# دین هخامنشیان

نوشته و گردآورده :

اردشیر جهانیان

---

آذر ماه ۱۳۴۹







رضا شاه کبیر بنیان گذار ایران نوین بر اورنگ شاهنشاهی











۱۰۲-۱۵  
۱۳۵۰ / ۲ / ۲۵



دفتر مخصوص شاهنشاهی

آقای ارد شیرجهانیان

يك جلد كتاب ( دین هخامنشیان ) كه توسط شما با استناد به  
منابع وماخذ علمی تدوین گردیده و طی عریضه مورخ ۳۱ / ۱ / ۵۰ بپیشگاه  
مبارك ملوكانه تقدیم داشته اید از لحاظ انور شاهانه گذشت .  
مراتب خرسندی و رضایت خاطر خطیرا علیحضرت همایون  
شاهنشاه آریا مهر بمناسبت زحماتیکه در تالیف کتاب مزبور متحمل شده اید  
بدینوسیله ابلاغ میگردد . / ۰

کیس دفتر مخصوص شاهنشاهی



« اهورا مزدا از دیدگاه شاهستان هخامنشی »

خداوند حافظ این نظم ثابت و تغییرناپذیر عالم است ، جلال عظمت آن فوق هربیانی است

« واپسین سخنان کورش بزرگ از تاریخ ایران باستان »

« من اهورا مزدا را پرستش کردم ، اهورا مزدا مرا یاری کرد . آنچه فرمان از سوی من داده شد ، او انجام آن را برای من نیک گردانید ، آنچه من کردم همه را بخواست اهورا مزدا کردم »

« سخنان داریوش بزرگ از سنگ نبشته شوش »

« تو که در روزگار سپین میائی ، اگر اندیشه کنی که ای کاش در زندگی شاه دباشم و پس از مرگ

بخفته ، بآن دستور مائیکه اهورا مزدا فرمان داده رفتار کن ، اهورا مزدا خدای

بزرگ را برابر آئین مقدس بهدینی « آشا » ستایش کن ، هر کس بآن دستور مائیکه

اهورا مزدا فرموده کردن نهد و برابر آن رفتار و اهورا مزدا خدای بزرگ را ستایش

کند در زندگی خوشبخت و پس از مرگ بخفته خواهد بود

« از سنگ نبشته خشیارشا »





## کتابهایی که از آنها استفاده و اقتباس شده

- ۱ - نوشته و سخنان شاهنشاه آریامهر
- ۲ - کتاب برنامه جشن های شاهنشاهی
- ۳ - گاتاها - ترجمه استاد پورداد
- ۴ - تاریخ ایران باستان - نوشته روانشاد پیرنیا
- ۵ - گزارش باستان شناسی - جلد سوم
- ۶ - کتاب بنیاد شاهنشاهی ایران - نوشته سیکتکین سالور
- ۷ - کورش کبیر یا ذوالقرنین - نوشته روانشاد ابوالکلام آزاد
- ۸ - راهنمای تاریخ شاهنشاهی - از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی
- ۹ - کتاب مزدا پرستی در ایران قدیم - نوشته دکتر ذبیح‌الدصفا
- ۱۰ - تمدن هخامنشی - نوشته علی سامی
- ۱۱ - سیر تمدن و تربیت در ایران باستان - نوشته دکتر اسداله بیژن
- ۱۲ - تاریخ ماد نوشته : ا - م - دیاگوف
- ۱۳ - میراث ایران - نوشته ریچارد فرای
- ۱۴ - تاریخ تمدن ایران - از پرفسور هانری ماسه
- ۱۵ - ایران از آغاز تا اسلام - نوشته پرفسور کیرشمن
- ۱۶ - تاریخ مفصل ایران - نوشته دکتر عبداله رازی
- ۱۷ - اناهیتا - پنجاه گفتار از روانشاد پورداد
- ۱۸ - سالنامه کشور ایران ( نفوذ معنوی تمدن آریائی ) نوشته دکتر سعید قاسمی

- ۱۹ - کتاب کورش کبیر - نوشته دکتر هادی هدایتی
- ۲۰ - مزدیسنا و ادبیات پارسی - نوشته دکتر معین
- ۲۱ - فرهنگ ایران باستان - نوشته استاد پورداود
- ۲۲ - ایران از نظر خاورشناسان - ترجمه دکتر رضا زاده شفق
- ۲۳ - تاریخ شاهنشاهی ایران - نوشته اومستد - ترجمه دکتر محمد مقدم
- ۲۴ - تمدن ایرانی نوشته خاورشناسان - ترجمه دکتر عیسی بهنام
- ۲۵ - آئین شهریارى نوشته پرفسور ساموئیل - ك - ادى - ترجمه فریدون بدره‌ای
- ۲۶ - سهم ایران در تمدن جهان - نوشته حمید نیر نوری
- ۲۷ - تاریخ تمدن مشرق زمین گاهواره تمدن - نوشته ویل دورانت ترجمه احمد آرام
- ۲۸ - کورش کبیر نوشته کزنفون - ترجمه مهندس رضامشایخی
- ۲۹ - ادبیات مزدیسنا - ترجمه و نوشته روانشاد پورداود
- ۳۰ - سخنوران دوران پهلوی - نوشته و گردآورده روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیر
- ۳۱ - سخنرانی کاردینال دکتر فرانس کنیک اسقف اعظم اتریش در دانشگاه تهران



## راهنمای گفتارها

گفتار	رویه
۱- پیشگفتار	۵-۱
۲- گفتار شاهنشاه آریامهر درباره دین باستانی ایران	۷-۶
۳- بیانات شاهنشاه درباره شاهنشاهی ایران	۱۱-۸
۴- بیانات سران کشورهای بزرگ جهان	۱۳-۱۲
۵- آغاز گفتار ( از نویسنده کتاب )	۳۰-۱۴
۶- بنیاد شاهنشاهی ایران ( نوشته سالور )	۳۹-۳۱
۷- ذوالقرنین نامی که همان کورش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایران است ( نوشته ابوالکلام آزاد )	۴۶-۴۰
۸- راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران ( از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی )	۴۸-۲۷
۹- مزدا پرستی در ایران قدیم ( دکتر ذبیح الله صفا )	۵۱-۴۹
۱۰- تمدن هخامنشی ( از علی سامی )	۵۷-۵۲
۱۱- سیر تمدن و تربیت در ایران باستان ( دکتر اسدالله بیژن )	۷۷-۵۸
۱۲- تاریخ ماد ( از ا - م دیاکونف )	۷۹-۷۸
۱۳- میراث ایران ( از ریچارد فرای )	۸۲-۸۰
۱۴- تاریخ تمدن ایران ( نوشته اندره دوپن )	۸۷-۸۳

- ۸۸- ایران از آغاز تا اسلام ( از پرفسور کیرشمن )
- ۸۹-۹۰- اناهیتا ( از استاد پورداد )
- ۹۱-۹۲- تاریخ مفصل ایران ( از دکتر عبدالله رازی )
- ۹۳-۹۵- سالنامه رسمی کشور ( از دکتر سعید فاطمی )
- ۹۶-۱۰۱- کورش کبیر ( از دکتر هادی هدایتی )
- ۱۰۲-۱۰۶- مزدیسنا و ادبیات پارسی ( از دکتر معین )
- ۱۰۷-۱۰۸- فرهنگ ایران باستان ( از استاد پورداد )
- ۱۰۹-۱۱۰- ایران از نظر خاورشناسان ( ترجمه دکتر رضا زاده شفق )
- ۱۱۱-۱۱۴- تاریخ شاهنشاهی ( از ا - ت - اوستد )
- ۱۱۵- تمدن ایرانی ( از پرفسور بنونیست )
- ۱۱۶-۱۲۰- سهم ایران در تمدن جهان ( از حمید نفی نوری )
- ۱۲۱-۱۳۰- آئین شهر یاری در شرق ( از پرفسور ساموئیل. ک. ادی. )
- ۱۳۱-۱۳۳- تاریخ تمدن مشرق زمین ( از ویل دورانت )
- ۱۳۴-۱۳۷- کورشنامه ( از کز نفون )
- ۱۳۸-۱۵۱- سخنوران دوران پهلوی ( از دینشاه ایرانی سلیسیتر )
- ۱۵۲-۱۶۸- سخنرانی اسقف اعظم اتریش ( از مجله هوخت )
- ۱۶۹-۱۷۳- پاسخ به چند پرسش ( از نویسنده کتاب )
- ۱۷۴- پیام شاهنشاه آریامهر

از خوانندگان گرامی درخواست میشود که پیش از خواندن کتاب  
لغزشهای چاپی را درست کنند

---

<u>رویه</u>	<u>رده</u>	<u>نا درست</u>	<u>درست</u>
الف	۱۸	قاسمی	فاطمی
۱۰	۶	امپراطوری	امپراطوری
۱۵	۱۳	خللی	خلل
۱۷	۴	فراوانی	فراوان
۱۷	۱۶	خود می	خود
۲۶	۱	کیست	کسیست
۳۱	۷	آسور	آشور
۳۲	۹	فلسفه	فلسفه
۳۲	۱۷	اگر تنها	اگر نه تنها
۴۹	۱۶	هخامنری	هخامنشی
۵۶	۳	منطق	منطبق
۸۴	۶	ساترات	ساتراپ
۹۳	۱۲	مشعلداران خود	مشعلداران خرد
۱۳۳	۹	روح	روی
۱۳۴	۱۸	هر وصف	هر و سب





## پیشگفتار

### «جنبش بزرگ برای شناخت تاریخ سرافرازی بخش ایران»

آشنائی با تاریخ هر کشور که بمنزله شالوده وزیر بنای حیات آن کشور و ملت محسوب میشود، خود مایه بخش استواری برای ساختن بنای حال و آینده آن کشور است. درست است که تنها افتخار بگذشته درخشان برای ملتی بسنده نیست، اما خود انگیزه غرور انگیزی است که با آگاهی از بد و نیک آن میتوان تجربه‌ها آموخت و سرمشقی است که روشنائی بخش راه حال و آیندگان خواهد بود.

با درك علل سرافرازیها و بزرگیهای هردوران، امکان پی ریزی سرافرازیها و بزرگیهای بیشتر و استوارتر برای دوره آینده بدست خواهد آمد.

از همین جهات بود که پس از طلوع ستاره درخشان پهلوی و قیام سردار نامی ایران «شاهنشاه جاودانی پایگاه رضا شاه کبیر» توجه مخصوص به دانستن تاریخ و سرگذشت نیاکان نامدار ما آغاز گردید و از همین عطف توجه رضا شاه کبیر بود که جوانانی برای فراگرفتن دانش و تاریخ بخارج اعزام شدند و روی همین انگیزه بود که در دانشگاه رشته تاریخ و ادبیات باستانی جزء دروس علمی قرار گرفت و باز در این دوره بود که روانشاد مشیرالدوله پیرنیا کتاب تاریخ ایران باستان را با روشی دانشمندانه و پژوهشگرانه تدوین کرد و بچاپ رسانید. ولی افسوس که کار آن روانشاد به پایان نرسید و خود بجمع جاودانان پیوست.

با همه این احوال، شناخت تاریخ گذشته این کشور عمومیت نیافت و انحصار به دسته خاص و محدود به افرادی چند داشت و اگر در کتابهای درسی هم مطلبی بود، آنچنان کافی و وافی برای رسیدن به هدف نبود. درد بیرستانها هم گرچه

برنامه‌ای برای تدریس تاریخ داشتند، اما بازوجوانان ما در هنگام لزوم از اظهار اطلاع درست عاجز بودند تا چه رسد بمردم کوچه و بازار و شهرودها، یعنی آن دسته‌ای که ۸۵٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.

درست است که بیشترین دسته، از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند، اما در این دوران که آموختن از طریق سمعی و بصری امکان رفع این نقیصه را داده‌است، موجباتی لازم داشت تا بنحوی شناخت تاریخ جنبه همگانی یابد و از طریق آشنائی بدان میسر گردد.

زمانی که چنین وسائل (سمعی و بصری) در اختیار نبود، نقالان دوره گرد با خواندن اشعار شاهنامه که در نظمی روان و مردم پسند سروده شده است، شنوندگان را به تاریخ پهلوانی آشنا می‌کردند. اگر رستم و اسفندیار - کیو و گودرز - کیومرث و جمشید - فریدون و کاوه آهنگر درازهان جای دارد، باید گفت که در گروگان هنر سرایندگی جاودانه فردوسی و سپس باز گوئی آن نقالان و آوازه خوانان دوره گرد است.

اما در این دوره که رادیو عمومیت یافته و در هر کوی و برزن و هر ده و بیغوله جزء نیازمندیهای زندگی در آمده و بیش از ۹۰٪ مردم این کشور بدان دسترسی دارند و امکان بیشتری برای آشنا ساختن همگانی فراهم است، يك گام بزرگ نیاز داشت تا به پیش برداشته شود و طرحی پی‌ریزی گردد که تمام افراد کشور در مسیر شناخت تاریخ قرار گیرند و از گذشته خود که سرافرازانه به حال پیوند یافته، آشنا گردند. خوشبختانه این امر اساسی با فرمانی شاهانه که در سال ۱۳۳۷ برای برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران بدست کوروش کبیر و تجلیل از این قهرمان تاریخ از طرف خدایگان شاهنشاه آریامهر شرف صدور یافت، پی‌ریزی و باکوشش همه جانبه‌ای تحقق آن آغاز گردید. آنچنانکه پیشوای خردمند و دادگستر ما در مواردی چند بتأکید فرموده‌اند: فراموش نکنید که این جشن فقط يك جشن شاهنشاهی و دولتی نیست. بلکه جشنی متعلق بتمام ملت ایران و همه تاریخ و مفاخر ایران است و بنابراین باید



امکان کامل داده شود که عموم طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پر افتخار کشور خویش شرکت جویند .

این فرمان شاهنشاه چون ندای آسمانی نه تنها در سراسر کشور ما بلکه در جهان پیچید و همه جا با خوش آمد به آن پاسخ گفتند .

شوراهائی با ریاست مقامات عالییه تشکیل یافت و آن خوابی که قرنهای چشمه‌ها را بهم بسته بود به بیداری گرائید و کوششی همه جانبه برای آشنائی به تاریخ این کشور و نیاکان خود آغاز گردید که شاهنشاه بزرگوار ما بارها در این باره فرموده اند: « برای کمتر ملتی ممکن است موردی پیش آید که بتواند خاطره‌ای بدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد و یادبودی نظیر دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی خویش را برپا کند، »

آری . برآستی چنین است . ملت و کشوری با چنین سابقه طولانی و درخشان تاریخی که فصول زندگانش با خیر و برکت، گسترش دانش و فرهنگ، اندیشه خردمندانه و گفتار و رفتار خدا پسندانه ، دادگستری و آزادمنشی ، همراه باشد ، در جهان وجود ندارد و یا دست کم میتوان گفت که همانند ندارد .

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی با سازمانی متشکل از شخصیت‌های سیاسی - علمی ، و بالاخره از دل‌باختگان به تاریخ و میهن ایجاد گردید و با کوششهای فراوانی کار خود را به سراسر کشور یعنی به شهر و ده گسترش داد و با تشکیل شوراهائی برنامه شناخت تاریخ را پی ریزی کرد . نخست در رادیو و آنگاه در تلویزیون این برنامه را با چهره‌های گوناگونی ب مردم آموخت . یعنی نا آگاهان را هم از راه گوش و از دیدگاه چشم به گذشته افتخار آمیز کشور خود آشنا ساخت ، خود مردم هم با تشنه‌کامی و اشتیاق فراوان بسوی این سرچشمه روی آوردند . نام کوروش و داریوش و خشایارشا برایشان بیگانه نبود . بلکه این نامها به خانواده‌ها راه یافت و زیور سرفرازیهای میهن گردید . از آن پس کتابهای بیشماری که در جهان نوشته شده بود به پارسی برگردانده شد و همچنین نویسندگان پراچ کشور با عشق و دلبستگی ، از خود آثاری ارزنده بوجود

آوردند و بمعرفی قهرمانان تاریخی این کشور پرداختند. اما باتمام این اوصاف با آنکه وسائل فراوانی برای پژوهش و مطالعه در دسترس قرار گرفت و با آنکه پیشرفتهای چشمگیر در این راه نصیب گردید، یکی از مسائل مهمی که میبایستی رأساً و مستقلاً مورد تحقیق قرار گیرد و کسی بدان دست نیازیده بود، موضوع دین و مذهب هخامنشیان بود. آنچنانکه برای جوانان این کشور هم راز ناگشوده‌ای مینمود.

روانشاد استاد پورداد که نام نیکش جاودان باد میگفت: «روزی در پاسخ به پرسش کتبی دانشجویی که قرار بود در باره اخلاق و رفتار شاهنشاهان هخامنشی مطلبی بنویسد، دیدم پس از توصیف فراوان از جوانمردی و نیکرفتاری آنان، در پایان نوشته بود: (اما دریغ که آتش پرست بودند). روانشاد استاد به نویسنده یاد آور میشود که هخامنشیان یکتاپرست بودند و به خدای بی‌همتا اعتقاد داشتند که اهورامزدا نام دارد.

شگفت اینکه خود نویسنده هم از یکی از رؤسای دفتر اسناد رسمی که معمولاً از افراد با سواد و عالم انتخاب میشوند، شنیدم که میگفت هخامنشیان ایرانی نبودند، بلکه آنها اصلاً مصری هستند.

با مطالبی که گفته شد، ایجاب میکرد در باره دین هخامنشیان پژوهشی بشود و بالاخره مقالاتی راجع باین موضوع در مهنامه هوست منتشر کردم تا بعداً بصورت کتابی در اختیار هم میهنان قرار دهم.

با این هدف و مقصود، روزی در کتابخانه پهلوی خدمت دانشمند روشن بین جناب آقای شجاع الدین شرفارسیدم و منظور را با ایشان در میان گذاشتم و چنین الهام گرفتم که چون تحقیق پیرامون دین هخامنشیان است و نویسنده کتاب هم زرتشتی هستم، برای آنکه مورد انتقاد قرار گرفته نشود، باید بکوشم که عقیده دیگران را در این کتاب نقل کنم و کمتر از خودم مطالبی بیاورم.

همین مختصر دستور را سرمشق کار خود قرار دادم و با آنکه میتوانستم بر هر جمله از سنگ نبشته ها شرح و تفسیرهایی نوشته و وجه تطبیق آنها را با تعالیم زرتشت

نشان دهم ، معذالك از اين كارپرهيز كردم و نقل نگاشته ديگران را بر نقد نوشته خود برتری دادم و برای نيك آغازی كتاب ، بيانات خدايگان شاهنشاه آرياءهر را زينت بخش و سر لوحه<sup>۳</sup> اواه مطلب قرار داده و بمنظور نيك فرجامی كارهم ، كتاب را با پيامی از شاهنشاه كه مؤيد موضوع است بپايان ميرسانم و به پيشگاه خدايگان شاهنشاه دانش پرور كه اينك جانشين راستين آن شاهنشاهان با فرو داد است و درفش تجليل از آنان را بدست خود پس از گذشت دوهزار و پانصد سال برافراشته ، تقديم مينمايم .

باشد كه بهمت ديگر دانشمندان ، روزی اين كتاب سير تكاملی خود را پيموده و بصورت پر برگ ترين كتاب در آيد .

تهران - اردشير جهانيان

آذرماه ۱۳۴۹ . برابر ۲۵۲۰ شاهنشاهی کورش کبیر



## گفتار شاهنشاه آریامهر دربارهٔ دین باستانی ایران

«کشور من مهد مذهبی بزرگ، یعنی زرتشت است. آئین زرتشتی که قرن‌ها پیش از میلاد مسیح زرتشت در ایران بوجود آورد، طبق عقیدهٔ ویلیام جکسن یکی از استادان معتبر علم تطبیق ادیان در جهان، غیر ممکن است بتوان کیشی جز آئین زرتشت یافت که اینقدر راست و تاین درجه شریف و با بزرگواری و تا آن حد در مسئله معاد جسمانی و بقاء روح و آمدن منجی بشر و پاداش نیکوکاری و جزای بدی و ارواح فنانا پذیر چنانکه در کتاب مقدس وی اوستا مسطور است، تسلی بخش فکر انسانی باشد.»  
(از کتاب مأموریت برای وطن نوشته شاهنشاه آریامهر)

«در کشور ما احترام به فرهنگ و آموزش، از دیرباز صورتی مقدس و حتی مذهبی داشته. بطوریکه در کتب مذهبی کهن ایران، زرتشت پیامبر باستانی ایران را «آموزگار» لقب داده‌اند. این توجه حتی به سرزمینهای غیر ایرانی که توسط ایران اداره میشده اند نفوذ نمود.»

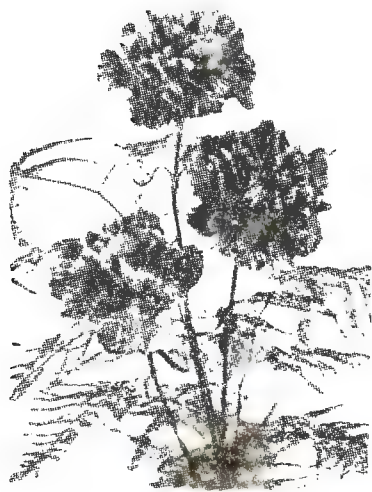
( از بیانات شاهنشاه در دانشگاه برزیل )

« بیش از هزار سال قبل از ظهور مسیح، يك معلم بزرگ ایرانی بنام زرتشت ضمن تعالیم خود گفت که دنیا را دو نیروی بزرگ، یکی یزدانی و دیگری اهریمنی اداره میکند و زندگانی سعادت مند جز با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میسر نیست - نفوذ تأثیر این فلسفهٔ عالی در مذاهب یهود و مسیح و اسلام کاملاً هویداست.»

« شك نیست که در زندگی کنونی ما، اصل اخلاقی پندار نیک، معنای خاص بسیار مهمی دارد. اکنون که تمام ملل با منتهای جدیت در جستجوی حقیقت میباشند و میخواهند درست و نادرست را از هم تمیز دهند، این اصل اخلاقی اهمیت مخصوص

پیدامیکند . پندار نیک و طرز فکر صحیح ما را بطرف حقیقت سوق میدهد «  
( از بیانات شاهنشاه در انجمن روابط خارجی آمریکا )

« اصول عالیۀ مذهبی و اخلاقی و فکری در طول هزاران سال ، وجه مشخص  
فرهنگ اصیل ایرانی بوده است تاهمواره بیعدالتی و دورغ و کینه و خودخواهی را  
آثار اهریمنی و نشان تاریکی و پلیدی دانسته ، پیوسته نیز روی بجانب عدالت و راستی  
و محبت و بشردوستی داشته ایم و معتقدیم که جامعه انسانی نیز جز در پرتو این اصل نمیتواند  
به رستگاری و پیشرفت واقعی برسد «  
( از کتاب انقلاب سفید نوشته شاهنشاه آریامهر )



## بیانات شاهنشاه درباره شاهنشاهی ایران

«برای کمتر ملتی ممکن است موردی پیش بیاید که بتواند خاطره ای بدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد و یادبودی نظیر دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی خویش را برپا کند.

بدیهی است ما از این فرصت باید کمال استفاده را بکنیم. یعنی کاری کنیم که نه فقط گذشته خود را مورد تجلیل قرار دهیم، بلکه علل این عظمت را دریابیم و روشن کنیم که چه فضایل و چه عوامل معنوی اخلاقی این همه بزرگی را باعث شد - کافی نیست بگوئیم مرزهای امپراطوری ما از کجا تا کجا بوده و یا چه قدرت نظامی داشته ایم. باید به بینیم ریشه و اساس این قدرت و عظمت چه بوده و چگونه نیروی فعالیت و ایمان و بیغرضی و شهامت توانسته است بنائی بدین استحکام و ثبات پدید آورد.

من یقین دارم که این فضایل هنوز در نهاد ملت مانده است و فقط باید امکان بروز بدانها داده شود. برگزاری این یادبود فرصت خوبی است که ما همه این فضائل را در مد نظر قرار دهیم و به پرورش آنها همت گماریم.

ما باید ایران گذشته و همچنین ایران کنونی را که باشهامت و تصمیم، دوران کوشش بی سابقه ای را در راه تجدید عظمت های باستانی خود آغاز کرده است بمردم کشور خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم و نشان دهیم که وضع آن از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده آن کدام است و بخصوص چه امیدهایی برای آینده میتوانیم داشته باشیم.

فراموش نکنید که این جشن فقط يك جشن شاهنشاهی و دولتی نیست - بلکه جشنی متعلق بتمام ملت ایران و همه تاریخ و مفاخر ایران است و بنابراین باید امکان



کامل داده شود که عموم طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پرافتخار کشور خویش شرکت جویند »

(از بیانات شاهنشاه در شرفیابی اعضای شورای  
مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران ۹ بهمن ۱۳۳۸)

تاریخ چند هزار ساله کشور من که روزی بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل میداد، بخلاف بسیاری از موارد مشابه تاریخ يك سلسله کشور گشائی ها و قتل و غارت ها و زورگوئی ها نیست. بلکه تاریخی است که به بیش از هر چیز بر پایه عدالت و آزادی استوار است.

در طول قرون متمادی بارها این کشور دستخوش حملات و مهاجمانی شده که هر يك از آنها برای نابود کردن مملکتی کافی بوده است - ولی هر بار مهاجمین در مدنیت و فرهنگ درخشان ایران حل و مستهلک شده اند و بدین ترتیب چراغی که هزاران سال پیش در این سرزمین افروخته شده، از خلال ظلمتها و طوفانها همچنان فروزان و تابناک بدست ما که وارث این میراث عظیم مدنیت هستیم رسیده است.

( از نطق شاهنشاه در کنگره آمریکا ۲۲ فروردین ۱۳۴۱ )

« ما این یادبود بزرگ را فقط یادبود ملی خود نمیدانیم، بلکه آنرا متعلق بتمام عالم بشریت میشناسیم. کشور ما دوهزار و پانصد سال پیش اصول تازه ای را مبنای حکومت خود قرار داد که حتی امروزه نیز دنیای متمدن آنرا از مرقی ترین اصول اجتماعی و فکری بشری شناسد. ما از همان هنگام تمدن خویش را نه بر پایه کوتاهی و خودخواهی، بلکه بر اساس مصالح و منافع عمومی بنیاد نهادیم و آنچه در تجلیل از این یادبود مورد خرسندی و مباهات ماست، توجه بهمین حقیقت است که ایران از همانوقت وظیفه خود را در مقابل عالم بشریت انجام داده است.»

(از بیانات شاهنشاه در شرفیابی کمیته بلژیکی  
کوروش کبیر. بروکسل ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۹)

«ملت ما همیشه در موارد بحرانی قدرت و شخصیت ملی خود را بخوبی نشان داده است. البته مامثل هر کشور و ملت دیگری دوره‌های انحطاط و پست و بلندی داشته‌ایم ولی فراموش نکنید که ما سابقه ۲۵ قرن استقلال و شاهنشاهی داریم و این سابقه ممتد بماند و ملی خاص داده است که شکست ناپذیر است.

ما دوهزار و پانصد سال پیش تشکیل بزرگترین امپراطوری جهان را دادیم - ولی خاطره این امپراطوری مخصوصاً ازین لحاظ برای ما و برای دنیا اهمیت دارد که پایه آن بر آزادمندی و عدالت اجتماعی و آزادی حقوق و معتقدات افراد و احترام به سنن ملی نهاده شده بوده و طبعاً با داشتن چنین سابقه‌ای نمیتوانیم شخصیت ملی خود را نادیده بگیریم.

( از بیانات شاهنشاه در ضیافت نخست  
وزیر سوئد - استکهلم ۱۳۴۸/۲/۱۸ )

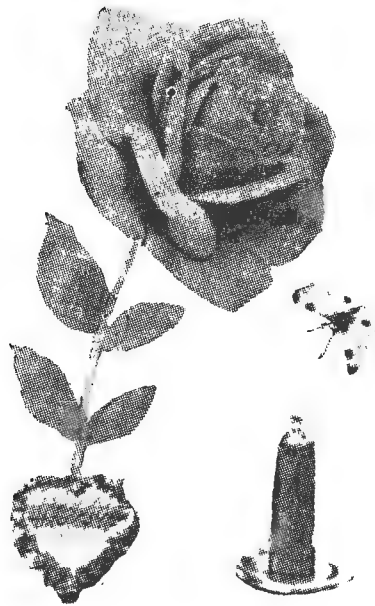
« باید بمردم بفهمانیم که چرا در گذشته و در دوران شاهنشاهی بزرگ ایران ما توانستیم چنان قدرت و مقامی را برای کشور خویش تحصیل کنیم - البته منظور من در اینجا توجه به جنبه کشورگشایی و لشکرکشی نیست. زیرا که هر چند ممکن است عظم ظاهری باین قبیل زور آزمائیها و پیروزیها مربوط باشد، ولی چنین مظاهر قدرت، هم زود از میان میرود و هم دامنه آنها محدود است و مانیز امروزه نظری بخاک دیگران نداریم - آنچه واقعاً در این میان اهمیت دارد، آن عوامل روحی و معنوی است که عظمت و جلال شاهنشاهی ایران را پدید آورد - یعنی روح فضیلت و ایمان مردم با اصول و مبانی استوار پرهیزگاری و راستگوئی و سایر اصول اخلاقی که این شاهنشاهی حاصل آن بود.

( از بیانات شاهنشاه در سلام نوروزی ۱۳۴۱ )

« فرهنگ کهن ایران که بصورت گرانبها ترین میراث تاریخی و ملی بدست ما رسیده است، مایه سربلندی و افتخار ماست ولی این میراث معنوی خود را میراث انحصاری ملی نمیدانیم، بلکه آنرا قسمتی از میراث عظیم تمدن و فرهنگ بشری می‌شناسیم که

هر يك از ملل قديم و جديد جهان در تكميل آن سهم خاص خود را داشته اند و دارند. ما افتخار داريم كه فرهنگ ما از روز اول فرهنگ بشری و جهانی بوده و همواره كوشیده است تا در خدمت جامعه بشریت بكار رود. در اینراه ما همانقدر كه بتمدن یونان و روم و سایر تمدنهای بزرگ شرق و غرب هدیه داده ایم، بهمان اندازه نیز بدانها مـدیونیم - این مبادله ای است كه ما بدان افتخار داریم - زیرا از همین مبادلات ارزشهای فرهنگی و مدنی است كه تمدن عظیم امروزی جهان زائیده شده است.

( از پیام شاهنشاه به كنگره بین المللی - مطالعه درباره تأثیر تمدن ایران در تمدن یونان و رم در شهر رم ۱۳۴۴/۱/۲۲ )



## اینک نمونه‌ای چند از بیانات سران کشورهای بزرگ جهان

« سنن و فرهنگ سرزمین تاریخی شما از دیرباز مورد ستایش ما بوده است و بهترین نماینده این سنن باستانی، جشن قریب الوقوع دوهزار و پانصدمین سال بنیاد سلطنت شاهنشاهی در ایران است.

« در این دوران دراز، صنعتگران و هنرمندان و شعرا و فلاسفه ایران و سهم بزرگ ایرانیان در علم و دانش، فرهنگ درخشانی بوجود آورده که طنین شهرت آن سراسر جهان را فرا گرفته است. »

( از نطق علیاحضرت الیزابت دوم ملکه انگلستان  
خطاب به شاهنشاه ایران - لندن - ۳۸/۲/۱۴ )

« کشور اعلیحضرت بزودی دوهزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران را بدست کورش کبیر جشن خواهد گرفت .

این تخت و تاجی که فرزند شما وارث آن است، یکی از کهنسالترین و خیال انگیزترین تاج و تخته‌های جهان است. »

( از نطق علیاحضرت الیزابت دوم ملکه انگلستان - خطاب  
به شاهنشاه - تهران - ۱۳۲۹/۱۲/۱۱ )

« ایران ، این امپراطوری بزرگ آسیا ، چندین قرن قبل از میلاد مسیح در تاریخ جهان مقام شامخی را دارا بود - در چهار راه عالیترین تمدنهای بشری، ایران شهرتی بی نظیر بدست آورد. از آن روزگار تا بامروز هیچیک از حوادث و تحولات تاریخ پرافتخار و طولانی این کشور نتوانست شخصیت بارز آنرا که از دوران خیلی کهن به ثبوت رسیده بوده از میان به برد.

اعلیحضرتا - کشور شما بزودی یادبود دو هزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی

خود را جشن خواهد گرفت. با چنین یادبودی واقعاً باشکوه و بزرگ است من در آستانه این سالگرد، از صمیم قلب سعادت روزافزون کشور زیبا و ملت نجیبی را که سابقه تاریخی چنین با عظمتی دارد آرزو مندم.

( از نطق اعلیحضرت بودون پادشاه بلژیک - بروکسل ۱۳۴۹/۲/۲۱ )

« از دوهزار و پانصد سال پیش، در کشور شاهنشاه، فلسفه حکومتی تازه‌ای پایه‌گذاری شد که حتی امروز نیز باید آنرا در تمام جهان سرمشقی بسیار عالی و شایان ستایش شمرد. این اصول که در اداره امور مختلف کشور در سرزمین بزرگ شاهنشاهی ایران بوجود آمد، برای همیشه سرمشق ملل آزادینخواه جهان بوده و برای حکومت‌های مختلف نمونه و ایده‌آل برجسته‌ای محسوب می‌گردد.

اساس این روش مملکت‌داری بر پایه آزادمندی و داد گستری و احترام به معتقدات افراد، احتراز از اعمال زور در مورد زیردستان است. یکی از محققین بزرگ تاریخ در مورد این فلسفه مینویسد :

( ایران سرچشمه و کانون يك روح كاملاً جدیدی در اصول كشورداری جهان شد که در همه جامورد پیروی قرار گرفت).

اتریش نیز یکی از کشورهای پابند با اصولی است که در دوهزار و پانصد سال پیش از این در ایران بنیاد نهاده شد و سپس الهام بخش سراسر جهان گردید. من یقین دارم حکومت‌هایی که روش خود را بر اساس این اصول پی‌ریزی کنند، بهتر و بیشتر خواهند توانست احترام و دوستی ملل خویش را جلب نمایند.

( از نطق حضرت رئیس جمهوری اتریش خطاب

به شاهنشاه - وین ۱۳۴۹/۲/۲۶ )

# دین هخامنشیان

بیاری اهورامزدا و بنام نامی خدایگان شاهنشاه آریا مهر نگارش کتابی را آغاز می‌نمایم تا فرزندان این آب و خاک را به علت سرافرازیهای دوران درخشان باستانی آشنا سازد و اصالت و عظمت رژیم شاهنشاهی ایران را که بنیانگذار و رسائی بخش آن ، سلسله هخامنشی و سرسلسله نامدار آن کورش بزرگ بوده دریا بند و برخود بیالند که اخلاق و رفتار انسانی این بزرگواران در جهان باستان که همانند نداشته، چگونه بوده است که سراسر جهان ستایشگر آن گشته .

بی‌جهت نیست که تمام کشورهای جهان در برگزاری و بزرگداشت جشن شاهنشاهی ایران شرکت مؤثر خود را اعلام داشته و اکثراً رؤسای کشورها ریاست عالی این شوراها را قبول نموده‌اند .

این افتخاری است بس بزرگ که دوران شاهنشاهی آریا مهر که خود دنباله رو همان اصول شاهنشاهی است و بار دیگر باز یادهای انسانی آنان را با ابتکارات بیمانند خود در جهان زنده ساخته و درخشندگی فرهنگ و دانش و تمدن باستانی ما جلوه گر جهان گشته و دیدگان بینشوران را بطرف خود خیره ساخته است.

با چنین جلوه‌ای آیا لازم نبود که با مطالعه در احوال و گفتار و رفتار شاهنشاهان هخامنشی ، سرچشمه الهام بخش آن همه اصول اخلاق انسانی جستجو گردد و شك و تردیدی که برخی نویسندگان کوتاه فکر برای کسب شهرت بوجود آورده‌اند ، به دور انداخته شود و از کاهش افتخارات رفیع این کشور جلوگیری گردد ؟



اینک ای ایرانی میهن پرست در این گفتارها با دیده پندآموز بنگر و آنگاه داوری نمائید که چه تعالیم آسمانی ممکن بود الهام بخش و سرمشق رفتارهای انسانی آن مردان بزرگ نیرومند که جهان وسیع آنروز را در کف با کفایت خود درآورده بودند مؤثر واقع گردد؟

آری شاهنشاهان بزرگ و نامدار هخامنشی، راه و روش آزادی خواهی و آزادی بخشی توأم با مهر و محبت به هممنوع و نوازش به زیردستان را در جهان قدرت برای خود برگزیده بودند و عملاً هم این اصول انسانی را با ثبات رسانیدند.

برای عده ای سوء تفاهم و تردید بوجود آمده که شاید این دودمان پای بند به کیش و مذهبی نبوده و از اینکه کورش بزرگ بهنگام فتح بابل یهودیان در بند را آزاد ساخت و آزادی حقوق را برای اقوام و پیروان مذاهب و مسالک اعلام نمود و خود نیز به معابد آنان گام نهاد، دلیل و برهانی برای فرض غلط خود قائل میگردد و با این ترتیب و شاید هم از روی تعصبی نابجا خواسته باشند بمقام اخلاقی و فرهنگی این کشور باستانی نفهمیده و ندانسته خللی وارد آورند. گوآنکه آفتاب آمد دلیل آفتاب و اگر کوتاه زمانی هم خورشید در پس ابر پنهان ماند، بالاخره ابر بکنار رفته خورشید تابناک تر خواهد درخشید.

تعالیم دین و مذهب باید بر پایه اصلاح فرد و اجتماع قرار داشته باشد و اخلاق و نظمی درست را در اجتماع پایه گذار و بسوی کمال و پیشرفت رهنمون گردد.

نیاز به یادآوری نیست که ایمان و اعتقادات مذهبی بر اساس بیداری وجدان قادر است بدون نیروی انتظامی نظمی پایدار در اجتماع استوار سازد و رهبران ملت و کشوری را که قدرت مافوق تصویری در اختیار دارند در راه آماجی بلند و انسانی راهنمایی درست و یار و یاور گردد.

یقیناً تعالیم و اصول انسانی دین و مذهب است که در رفتار و روش سران اجتماع مؤثر و قادر است مسیر فکری آنانرا تغییر دهد. در قرن اخیر با مطالعه در احوال

اقوام و تاریخ گذشته آن باین نتیجه رسیده‌اند که گذشته از دو عامل (خاصیت نژادی - مقتضیات آب و هوا و مکان)، عامل مذهب نیز در اعتلا و انحطاط ملت و کشوری مؤثر است. از آنجهت کسانی که می‌خواهند مذهب و طریقت قومی را جستجو نمایند، باید در اخلاق و رفتار و طرز فکر آنها کنج‌ها و گنج‌ها شده و از این راه مقصود را دریابند.

**در باره هخامنشیان نیز از این راه باید به جستجو پرداخت و نتیجه**

**مطلوب را بدست آورد.**

پیش از آنکه باصل مطلب وارد شوم، لازم است توضیح دهم که در زمان هخامنشیان بیش از سه مذهب بزرگ در جهان عرض اندام نداشت. اول زرتشتی، دوم بودائی، سوم یهودی. با مطالعه در تعالیم این پیامبران، باسانی میتوان دریافت که هر کدام اصول خاصی را برای اصلاح اجتماع تعلیم داده‌اند که شبیه آنرا در مذهب دیگر نمی‌توان یافت.

مذهب بودا بر اصل ریاضت و گوشه گیری قرار دارد و حال آنکه زرتشت اصل کارو کوشش را وسیله خوشبختی دانسته و فرموده است: (خوشبختی از آن کسی است که در کار و کوشش است).

در تعالیم حضرت موسی، یهوه خدای قوم بنی اسرائیل تعلیم رفته و یا آنکه اثری از جهان مینوی و معاد در تعالیم آن دو پیامبر (بودا و موسی) دیده نمیشود. و حال آنکه در تعالیم زرتشت چند اصل کلی بچشم می‌خورد که همانند آن در دینهای آن زمان دیده نمیشود: ۱ - آفریدگاری دانا و توانا و بیهمتا بنام **اهورامزدا** که معنی آن هستی بخش بزرگ داناست که بقوم و قبیله‌ای اختصاص نداشته بلکه همه جهان و جهانیان آفریده اویند و در همه جا و همه حال حاضر و ناظر است ۲ - خوش بینی بر جهان ۳ - اصول راستی و پارسائی ۴ - شادی ۵ - خردمندی ۶ - توانائی بر پایه آزادی و مهرورزی و دوستداری ممنوع ۷ - رسا جوئی و طلب کمال و جهان پس از مرگ (معاد)



قدیمی ترین نقش از آثار دوران هخامنشی که بنا بعقیده باستانشناسان  
نقش کورش بزرگ است - پاسارگاد



این تعالیم که سر لوحهٔ بسیاری دیگر از تعالیم آن پیامبر قرار دارد و در آن میان اصل یکتا پرستی و جهان روان پس از مرگ از اصولی است که آشور رشت در جهان پایه گذار آن بوده و برای نخستین بار آنرا به جهانیان آموخته است. دربارهٔ اصول بالا مطالب بسیاری در گاتاها با تأکید فراوانی بچشم میخورد که در فلسفهٔ هفت گانهٔ امشاسپندان بطور کامل میتوان دریافت. در مورد آزادی عقیده نیز دستوری ارزنده در گاتاها (۳۰ بند) بچشم میخورد که از هر جهت آموزنده است:

«به سخنان دانا گوش فرا دهید. با اندیشه روشن خود به سنجید و آنگاه راه خود را برگزینید. بیش از آنکه روز واپسین فرا رسد هر کسی بشخصه باید دین خود را اختیار کند - بشود که دوسرانجام کامروا گردیم». همچنین در جای دیگر چنین آمده «در هنگامیکه توای مرزا در روز نخست از خرد خویش بشرو دین و نیروی اندیشه آفریدی و در هنگامیکه زندگانی را بقلب مادی در آوردی - وقتی که تو کردار و اراده آفریدی، خواستی که هر کس بحسب ارادهٔ خود از روی اعتقاد باطنی رفتار کند»

اینگونه آموزشهای عالی آزادی خواهی و انسانی بود که در اندیشه و روان شاهنشاهان هخامنشی اثر بخشید و در هر شهر و کشوری که گام مینهادند آزادی و آسایش را با خود می باریدند و به عقاید دیگران احترام می گذاشتند. حال آنکه در آثار فاطمین و زورمندان سایر کشورها خلاف آن مشهود و گویای ستمگری و بیغاد است:

در کتیبه آشور نازیر بال چنین آمده است: «بفرمودهٔ آشور و ایشтар خدایان بزرگ که حامیان من هستند، بالشکریان و ارا به های جنگی خود بشهر گینایو حمله بردم و آنرا بیک ضرب شصت تصرف کردم. شصت نفر از جنگیان دشمن را بید رنگ سربردیم. سه هزار اسیر را زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکی را باقی نگذاشتم تا به

گروگانی رود . حاکم شهر را بدست خودم زنده پوست‌کندم و پوستش را بدیوار شهر آویختم و از آنجا بسوی شهر طلاروان شدم . مردم این شهر از درعجز و الحاح در نیامدند و تسلیم من نشدند . لاجرم بشهرشان یورش بردم و آنرا گشودم . سه هزار نفر را از دم تیغ گذرانیدم . بسیاری دیگر را در آتش کباب کردم و اسرای بیشمار را دست و انگشت و گوش و بینی بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم . از اجساد کشتگان پشته‌ها ساختم و سرهای بریده به تاکهای بیرون شهر آویختم ( این بود رفتار چنین فاتحی بهنگام گشایش شهر کشوری در حق مردم شکست خورده و این بود افتخاری که پادشاه کشور کشائی از خود بیادگار گذاشته است .

اینک به بینیم آشور بانیبال که صدسال پیش از کورش کبیر می‌زیسته چه رفتاری نسبت به کشور مغلوب داشته است : (شوش را متصرف شدم ، از سر خزائن و ذخائر سلاطین قدیم عیلام که از قدیم بروی هم انباشته شده بود مهر بر گرفتم - هر چه سیم و زر و جواهر و البسه و اثاثیه قصور و مجسمه سلاطین از نقره و طلا و مفرغ و سنگ بود با شور فرستادم . سپس معابد عیلام را از بیخ و بن برانداختم و خدایان شان را بیاد فنا دادم . در مسافت یکماه و بیست و پنج روز راه ، آن سرزمین را سرتاسر ویران کردم و در آن شوره و خار بیابان پاشیدم . پسران و خواهران پادشاهان و تمام اعضاء خانواده سلطنت و حکام و صاحب منصبان و اسلحه سازان و ارباب حرفه را از زن و مرد و نیز جمله اغنام و احشام را که بیش از ابری از ملخ میشدند با شور بردم . خلاصه سر عیلام را کوبیدم و فریادهای شاد را از در و دشت آن خطه بریدم و آنرا جایگاه کورخران و دیوان و ددان ساختم ، .

اینک به بینیم بخت النصر که در ابتدای شاعنشاهی کورش می‌زیسته نسبت به زیر دستان و ملل اسیر چه رفتار و رویه داشته و خشم خود را چگونه فرو نشانده است : فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار قلم پا را بشکنند . با دست خودم چشم





استوانه گلی معروف کورش که در بابل بدست آمده ، نخستین اعلامیه حقوق بشری است



فرمانده دشمن را درآوردم . هزاران پسر و دختر را زنده زنده در آتش سوزاندم . خانه‌ها را چنان کوفتم که دیگر بانک زنده‌ای از آنها برنخیزد .

ای خواننده ارجمند، بادقت بر نوشته‌های بالا نظر افکنید و درست دریابید که آن فرمانروایان بیدادگر نسبت بهمنوعان خود چه رفتاری داشته و ایمان و عقیده آنها برچه مذهب و مسلکی متکی بوده است و آنگاه ببینید سنگ نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی را مورد مطالعه قرار دهید و به بینید افتخار و عقیده آنها برچه اصلی استوار بوده است :

کورش بزرگ بر استوانه‌گلی که عین آن در موزه انگلستان و شبه آن در موزه ایران باستان موجود است ، سرگذشت ورود و فتح خود را به بابل چنین شرح میدهد «منم کورش - شاه شاهان - شاه بزرگ - شاه نیرومند - شاه بابل - شاه سومرواکد شاه چهار کشور - پسر کمبوجیه شاه بزرگ - نواده کورش شاه بزرگ از شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهرایزدان و حکومتش به دلها نزدیک است .

هنگامیکه بی جنگ و جدال وارد بابل شدم همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند - در قصر شاهان بابل بر سریر سلطنت نشستم - مردوک (خدای بابلیها) دلهای مردم نجیب بابل را متوجه من کرد . زیرا من او را محترم و گرامی داشتم . لشکر بزرگ من بآرامی وارد بابل شد . نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر و این سرزمین وارد آید .

وضع داخلی بابل و امکانه مقدسه آن قلب مرا تکان داد . فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و بیدینان آنها را نیاز ندارند، فرمان دادم که هیچکس از خانه‌های مردم خراب نشود . فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند . خدای بزرگ از من خرسند شد و به من که کورش هستم و به پسر کمبوجیه و به مامی لشکریان از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد .

پادشاهانی که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته‌اند، از دریای بالا تا

دریای پائین، و پادشاهان غرب تماماً خراج سنگین آوردند و در بابل برپاهای من بوسه زدند. فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش و اکد و همه سرزمینهایی که آنطرف دجله واقعند و از ایام قدیم بنا شده‌اند، معابدی را که بسته شده بود بکشایند - همه خدایان این معابد را بجای خود برگردانم تا همیشه در آنجا مقیم باشند. اهالی این محلها را جمع کردم و منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را بی آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد بازگرداندم. صلح و آرامش را به همه مردم اعطا کردم».

این بود رفتار انسانی قهرمان آزادی بخش تاریخ کشور ما - دیگران بهنگام فتوحات می‌گشتند و خراب می‌کردند و افتخار داشتند که آبادانی را برانداخته‌اند و اثری از خوشی و شادی باقی نه گذاشته‌اند. اما در برابر می‌بینیم که کورش بزرگ اظهار سزاقرازی خود را، در آزادی و شادی مردم میداند و با این اعلامیه که روشنگر رفتار انسانی وی است، آزادی حقوق و عقیده را برای نخستین بار در جهان پایه گذار و در کرانه زمانی کهن، برگزیده و حال و آینده درخشان گشته است. در اینجا است که ایمان و عقیده باطنی این شاهنشاه بزرگ آشکار و هرگونه گمان و پنداری مبنی بر اینکه از تعالیم زرتشت برخوردار نبوده، بکنار می‌زند و بما مدلل می‌سازد که بطور حتم و یقین از دستورهای پیامبر باستانی الهام می‌گرفته و عقیده‌اش بر فلسفه‌های عالی و انسانی آن پیامبر استوار بوده است.

اصل آزادی عقیده، مهربانی و مهرورزی به همه‌موجودات و زیردستان که از آموزشهای جاودانی اشوزرتشت است، با جان و روان قهرمان نامدار تاریخ کشور ما پیوند ناگسستنی داشته و در سراسر زندگی و تادم واپسین هم از آن، خود را جدا نساخته است. حتی اعتقاد به جاودانی روان و جهان پس از مرگ از جمله مطالبی است که گرنفون از زبان کورش بزرگ بر رسم اندرز پیش از مرگ در کتاب معروف خود آورده است: «چون زندگی جسمانی را پایان رسانیدم هیچ خواهم شد!»

تا حال شما روح مرا نمیدیدید. ولی از اعمال آن میدانستید که او در من وجود دارد. « آیا ملتفت شده اید که ارواح مقتولین چه غذایی به قاتلین میدهند؟ این بیدینها را دوچار چه انتقامی میکند؟ آیا گمان میکنید که پرستش مردگان دوام می یافت اگر مردم میدانستند که ارواح آنها هیچنوع اقتداری ندارند؟ فرزندان من این را بدانید که هیچگاه نتوانسته ام خود را متقاعد کنم که وجود روح بسته ببدن فانی است. چون از آن بیرون فراموش خواهد شد. زیرا می بینیم که زنده بودن بدن فانی از اثر اوست و نیز نتوانسته ام بخود بقبولانم که قوای عقلانی روح با جدائی آن از بدن زایل شود. بعکس عقیده دارم که چون روح از آلائش و اختلاط پاک و منزّه شد کاملاً جوهر عقل میگردد. »

« وقتی که بدن انسان بحال انحلال افتاد می بینیم که هر يك از قسمت هایی که آنرا ترکیب نموده بعنصر خود بر میگردد و فقط روح است که از نظر حاضری ناپدید است. شما میدانید که هیچ چیز بمرگ از خواب شبیه تر نیست. در اینوقت است که روح انسان از هروقت دیگر به ایزدان نزدیکتر میشود و در آن، حال و آتیه را می بیند. زیرا ایگمان در اینوقت از هروقت دیگر آزادتر است. »

« پس اگر حقیقت چنان است که من می پندارم و اگر روح پس از فنای بدن باقی می ماند، با احترام روح من آنچه که من بشما توصیه میکنم بجا آورید. اگر از هر طور دیگر است و بقای روح شبیه بقای بدن، پس لااقل از ایزدانی که جاوید اند و همه چیز را می بینند و بهر کار قادرند بترسید. خداوند حافظ این نظم ثابت و تغییر ناپذیر عالم است و جلال و عظمت آن فوق هر بیانی است. »

آنطور که از مضمون این نوشته ها آشکار گردید، کورش بزرگ نسبت به جاودائی روان و جهان پس از مرگ ایمانی استوار داشته و بد فرزندان و آیندگان با دلائل و برهانی قاطع تأکید ورزیده است. یعنی به همان تعالیمی که برای نخستین بار بوسیله اشوزرتشت بجهانیان آموخته شده و تا آثرمان در هیچ مسلک و مذهبی تعلیم نرفته بود. آری: کورش بزرگ با الهام گیری از تعالیم زرتشت و خاصیت نژادی خود توفیق

یافت که از افتخاری بس بزرگ و جاودانی برخوردار گردد. آنچنانکه پس از گذشت ۲۵ سده و در زمانی که دانش بشری به سیر فضا و افلاک می‌پردازد، جهانی را از کارهای بزرگ خود در شکفت اندازد.

نه تنها کورش کبیر پایه ایمان و اعتقادش بر تعالیم اشو زرتشت استوار بوده، بلکه نیاکان وی نیز بنا به سنک نبشته‌هایی که از آنها بدست آمده، پیرو آن مذهب بوده‌اند. آریارمنه در لوح زرین که در سال ۱۹۲۰ در همدان کشف شد، اینچنین می‌گوید: این کشور پارس که من دارم اهورامزدا بمن عطا فرموده است و از مرحمت اهورامزدا من شاه این کشورم - خواستارم که اهورامزدا مرا یاری کند.

آرشام نیز در کتیبه خود چنین آغاز سخن مینماید: «اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین و برترین است، مرا شاه کرد و او بمن سرزمین پارس را عطا فرمود». باز در جای دیگر می‌گوید: «از عنایت اهورامزدا این سرزمین را دارا هستم - اهورامزدا مرا و خانه مرا حفظ کند و این سرزمین را که من دارا هستم نگاه دارد».

در این جملات کوتاه، معانی بسیار بلند و اصول یکتاپرستی و یکتاشناسی که امروز آنرا توحید می‌نامیم، بطور آشکار بچشم می‌خورد و این همان اصلی است که در گاتاها (سرودهای اشو زرتشت) دیده میشود.

نیاز بگفتن نیست که واژه اهورامزدا نشانگر آفریدگاری یکتا و آئین یکتاپرستی در دین زرتشتی است. همانگونه که سایر مذاهب برای آفریدگار واژه ویژه‌ای دارند و آن واژه‌ها سمبول آن مذهب بشمار میرود. پس باید ایمان داشت که ذکر واژه اهورامزدا در سر آغاز گفتار و نبشته‌های شاهنشاهان و فرمانروایان هخامنشی، مبین اعتقاد آنها بمذهب زرتشتی است. خاصه آنکه رفتار و گفتار و طرز اندیشه آنها نیز گویای این حقیقت است که با آزادی و آزادمنشی آموزشهای دینی و اخلاقی زرتشت را پیروی مینموده‌اند.

داریوش بزرگ نیز که نام بلند آوازه‌اش در تاریخ جهان همواره می‌درخشد، در

همه آثار و سنگ نبشته‌هایی که از خود بیادگار گذاشته، بطور صریح پیروی از دستور آسمانی و انسانی زرتشت را نشان داده‌است و موکداً میگوید: « که من اهورامزدا را پرستش کردم ».

اینک ترجمه سنگ نبشته داریوش بزرگ درشوش.

بزرگ خدای اهورامزدا که این زمین را آفرید. که آن آسمان را آفرید. که مردم را آفرید. که شادی را برای مردم آفرید. که داریوش را شاه کرد. یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیار.

« من داریوس، شاه بزرگ، شاه کشورهای شامل همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز، پسر و پستاسب هخامنشی، پارس، پسر پارس، آریائی، از نژاد آریائی، بخواست اهورامزدا این است کشورهاییکه من جدا از پارس گرفتم، من بر آنها فرمانروائی کردم، بمن باج دادند، آنچه از سوی من بآنها گفته شد فرمان بردند، قانون من ایشان را نگاهداشت: ماد - خوزستان - پارت - هرات - بلخ - سغد - خوارزم - زرنک - هرویش - ته‌گوش - آشور - عربستان - مصر - ارمنستان - کپدوکیه - سارد - یونانیهای کنار دریا و آنسوی دریا - سکودر - لیبی‌ها - حبشها - کاری‌ها .  
« من اهورامزدا را پرستش کردم - اهورامزدا مرا یاری کرد - آنچه فرمان از سوی من داده شد او انجام آنرا برای من نیک گردانید، آنچه من کردم همه را بخواست اهورامزدا کردم .

این کاخ که درشوش بنا کردم، از راه دور دیوار آن آورده شد. زمین بسوی پائین کنده شده تا در زمین بسنگ رسیدم چون کند و کوب انجام گرفت، پس از آن از شفته انباشته شده - بخشی چهل ارش در ژرفا - بخشی دیگر بیست ارش در ژرفا، روی آن شفته کاخ بنام شد.

داریوش شاه گوید :

بدرستکاری راه سپردم - نه به ناتوان و نه توانا را زور نوردیدم .



در این سنگ نبشته منش پاک و کردار خجسته داریوش نمایان و از بزرگی اندیشه وی حکایت دارد. اینک به بیستم درسنگ نبشته نقش رستم بآیندگان چه اندوزی داده است. در این سنگ نبشته هم داریوش بزرگ پس از ذکر خدای بزرگ اهورامزدا پسر که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که شادی را برای مردم آفرید - که داریوش را شاه کرد - یگانه شاهی را از بسیاری - یگانه فرمانداری را از بسیاری و پس از کشورهاییکه گشوده و بر آن فرمانروائی دارد چنین ادامه سخن داده است:

«داریوش شاه گوید، اهورامزدا هنگامیکه دید کار این سرزمین درهم گشته،

آنها بمن سپرد - مرا شاه کرد - من شاهم - بخواست اهورامزدا - من آنها مرتب کردم هر چه بآنها فرمودم اجرا شد. چنانکه اراده من بود. اگر اتفاقاً تو اندیشه کنی چند جور (مختلف الشکل) بود آن کشورهاییکه داریوش شاه اداره میکرد، این پیکرها را بنگر - آنها تخت مرا می برند - ازین راه تو آنها را میتوانی بشناسی - آنگاه تو خواهی دانست که نیزه های پارسیان دور رفته - آنگاه تو خواهی دانست که پارسیان دور از پارس جنگیده اند:

«داریوش شاه گوید - اینست آنچه من کردم - همه را بخواست اهورامزدا انجام دادم اهورامزدا بمن یاری کرد تا کار را بانجام رسانیدم - اهورامزدا مرا از هر بدی ننگهدارد. همچنین خانواده من و این کشورها را درخواست من از اهورامزدا اینست:

من از اهورامزدا خواستارم که آنها بپذیرد.

«ای بشر آنچه را اهورامزدا فرمود بتو میگویم: راه راست مگذار - بدیندیش - گناه مکن - ای بشر فرمان اهورامزدا را بگردن بنه - راه راست را مگذار - ستمکار مباش».

باز داریوش بزرگ بر لوح زرین که زیر بنای تخت جمشید به دوران شاهنشاهی رضاشاه بزرگ پیدا شد، کار و اندرز خود را چنین شرح داده است:

«داریوش شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه کشورها - پسر و پستای هخامنشی .



نقش داریوش کبیر در بیستون



منظره کوه بیستون و نقوش و کتیبه مهم آن



«داریوش شاه گوید - اینست کشورهایی که من لازم از سکاها که آفتوی سغد هستند تا به حبشه، از سند تا به سارد که آنرا بزرگ خدای اهورامزدا بمن ارزائی فرمود - اهورامزدا مرا و خانواده شاهی مرا به پایادار و پادشاه این کشورها داد.»

داریوش شاه گوید - اهورامزدا این کشور را از آسینب دروغ، خشکسالی و دشمن بدور دارد.

داریوش بزرگ نسبت بدروغ و دروغگو حساسیت خاص داشته و آنرا در ردیف بزرگترین بلا یا دانسته است. آنچنان که در ضمن سنگ نبشته بیستون که داستان گوماتای غاصب را بتفصیل آورده، در پایان آن چنین به آیندگان اندرز داده است:

«داریوش شاه گوید - این ۹ شاه را من در جنگها گرفتم و این کشورهایی بودند که نافرمان شدند «دروغ آنها را نافرمان کرد - اینها بمردم دروغ گفتند - پس از آن اهورامزدا آنها را بدست من سپرد. هر سان که خواست من بود، همان سان با آنها رفتار کردم.»

داریوش شاه گوید - تو که از این پس شاه خواهی بود، قویاً از دروغ بپرهیز کن. اگر چنان اندیشه کنی که کشورت در امان باشد، دروغگو را به سختی کیفر ده.

در این سنگ نبشته شدیداً بر علیه دروغ و دروغگو برخاسته و شاهان بعد از خود را به مضرات دروغ و دروغگو آگاه ساخته و از آنها خواسته است که از این آفت اجتماعی غافل نباشند و آنان را به کیفر برسانند.

همانگونه که در سنگ نبشته‌های قبلی دیدیم، راه راست دافرمان و داد اهورامزدا دانسته فرموده است.

راه راست مگذار - بدمیندیش - گناه مکن - ستمکار مباش

مطالب بالا بدون شك و تردید، از تعالیم آشور زرتشت و سروده‌های این پیامبر در کاتاه‌الهام گرفته و خود با ایمانی رساپیر و آن بوده است «راه یکیت و آن راه راستیت» یا «بداندیش بدگفتار و بدکردان، از گناهکارانند»

« راستی مایه رستکاری و خوشبختی است خوشبختی از آن کیست که راست و پارسا باشد،

اکنون برای نیک انجامی سخن درباره این شاهنشاه بزرگ، عین ترجمه را از کامیابی وی را در اینجا نقل می نمایم.

### راز کامیابی داریوش بزرگ

چنین گوید داریوش شاه، شاه شاهان، پدر من گشتاسب بود، پدر گشتاسب ارشامه، پدر ارشامه آریارمنا، پدر آریارمنا، جیش پش پدر جیش پش هخامنش.  
خدای بزرگ اهورامزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که دانائی و توانائی به داریوش شاه داد.

داریوش شاه گوید: به خواست پروردگار: من چنینم:

من دوست نیکییم، من بدی را دوست نیم، پسند من نیست که ناتوانی از توانائی زور بشنود. باز پسند من نیست که زیردستی از زبردستی رنج به بیند، آنچه حق است آن پسند من است. من دروغگورا دوست نیم، من کینه جو نیم، آنچه مرا خشمگین کند از آن سخت بیزارم و بر تندی خود نیک چیره ام.

هر که بکوشد، در برابر کوشش خود پاداش یابد. هر که بلغزد، درخور گنااهش پادافرا بیند، پسند من نیست که کسی به کسی بدی کند. باز پسند من نیست که بدی ها بی کیفر بماند. آنچه نزد من کسی از دیگری بگوید. مرا باور نیست. مگر آنگاه که با گواهی درست همراه باشد. آنچه کسی بسود دیگران کند، در نهایت کوشش خود من از آن خرسندم و خوشنودی من از این بزرگ است و از آن شادیا می برم.

اراده و فرمان من اینست در آنچه من کرده ام که تو خواهی دید و خواهی شنید چه در میهن چه در میدان جنگ، نگاه کن به توانائی من. نگاه کن به دانائی من. اینقدر که تن من زورمند است، در جنگجویی نیز مردی جنگی خوبم.

اگر در پیش خرد من پیدا نباشد تا چه کسی را دوست بشمارم و چه کسی را دشمن بدارم؛ آنگاه بکارهای نیک او می‌اندیشم که او یک دشمن یا یک دوست است که در پیش خود دارم. من ورزیده‌ام، هم در دست، هم در پا. در سواری، سواری خوبم در تیراندازی، تیراندازی چابکم چه پیاده چه براسب. توانائی که اهورا مزدا مرا داده است و من نیروی آن را داشتم که بکار برم، بخواست اهورا مزدا دارم. آنچه کردم باین نیروها کرده‌ام و اهورا مزدا آنرا بمن داده است.

در این اندرز نامه است که داریوش شاهنشاه بزرگ و نامدار هخامنشی، راز کلمیابی خود را بیان و درسی پندآموز بآیندگان داده است و خود را پیرو آئین و منش و هومن و خشترا خوانده و آنرا داده و بخشیده‌های اهورا مزدا دانسته است و در ضمن آئین دوست یابی و خدمت با اجتماع و سود رسانی به همنوع را که در آئین سپنتا آرمیتی فرمان رفته بنحو شایسته‌ای از آن تجلیل نموده است و خورسندی خود را نسبت بچنین سجایائی ابراز داشته است.

این جملات که هر یک پندگهر باری است، شایان آنست یک یک مورد تفسیر و تعبیر قرار گیرد و پیرامون آن صفحاتی نوشته آید تا حال و آیندگان از آن اندرز گرفته و وراز عظمت نیاکان خود را دریابند.

آنچه از همه مهم‌تر در این سنگ نبشته دیده میشود، ایمان قاطع به آفریدگار بی‌همتا «اهورا مزدا» است. این شاهنشاه بزرگ در اوج قدرت و فتوحاتش با ایمانی راسخ، خواست و یاری اهورا مزدا را بهره خود دانسته و گفته است: «توانائی که اهورا مزدا داده است و من نیروی آنرا داشتم که بکار برم، بخواست اهورا مزدا دارم. آنچه کردم با این نیروها کرده‌ام و اهورا مزدا آنرا بمن داده است.

«داریوش کبیر در رفتار و کردارش اصول حقیقی انسانی و مهر ورزی و دادگری درخشان است و همان سجایائی که کورش کبیر داشته همانند میراث ارزنده بارث برده

است •

یقیناً مردان بزرگ تاریخ و نامدارانی که نام نیکشان سده‌های بسیار بر صفحات تاریخ جهان درخشیده، همه مردمانی خداشناس، دیندار و دارای منشهای پاک عالی انساندوستی بوده‌اند و اصولی را پیروی مینمودند که از الهام پیامبران کسب نموده‌اند. اینگونه اصول را حتماً بیش از همه میتوان در تعالیم زرتشت پیامبر باستان ایران آشکارا آموخت. اوست که فرموده است (خوشبختی خود را در خوشبختی دیگران جستجو نمائید). آیا سخن ازین وسیعتر و کاملتر و جهانی‌تر گفته شده است؟ و یا منش سه‌گانه اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک که الهامبخش تمام تعالیم و اصول اخلاقی است، هم پایه‌اش را در کجا میتوان یافت؟

شاهنشاهان بزرگ هخامنشی بیگمان ازین اصول آگاه بوده و بابر خورداری از آن درخشندگی تاریخ را پایه‌گذاری نموده‌اند. اینک به‌بینیم خشایارشا در اثر خود چه گفته و آیندگان را چگونه اندرز داده است. خشایارشا پس از ذکر نام و نسب خود، فتوحات خود را چنین شرح میدهد.

«بزرگ خدای، اهورامزدا که این زمین را آفرید. که این آسمان را آفرید که مردم را آفرید. که شادی را برای مردم آفرید. که خشایارشا را شاه کرده. یگانه شاهی از شاهان. یگانه فرماندار از فرمانداران.

منم خشایارشا، شاه بزرگ. شاه شاهان. شاه کشورهایی که دازای مثل گوناگون است. شاه این سرزمین بزرگ پهناور. پسر داریوش شاه هخامنش.

خشایارشا گوید. اینست کشورهای سوای پارس که بفرمان اهورامزدا من پادشاه آنها بودم. من بر آنها فرمانروائی داشتم. پیش من باج می‌آوردند. آنچه به آنها از جانب من فرمان داده میشد، آنرا انجام میدادند.

فرمان من آنجاها روا بود. ماد. عیلام. رخیج. ارمنستان. سیستان. پارت. هرات. باختر. بلخ. سغد. خوارزم. بابل. آشور. ستاگسید. لیدی. با سارد. مصر.



خشايار شاه





یونانی‌هایی که در دریا زندگی میکنند و آن‌هایی که در آنسوی دریای زندگی میکنند - میچیا - عربستان - قندهار - هند - کاپادوکیه - داهای - سکاهاوم - ورکا - سکائیگرختودا - مقدونیه - چیپا - پوتا - کرکا - حبشه .

خشایارشا گوید : هنگامیکه من شاه شدم ، در میان آن کشورهایی که در بالا نامبرده شد ، نافرمانی بودند. پس اهورامزدا مرا کمک کرد - بیاری اهورامزدا من آن کشورها را گشودم و هر یک را بجای خود نشاندم .

میان این کشورها جایی بود که پیش از من دیوان را پرستش میکردند . پس بیاری اهورامزدا من آن پرستش خانه دیوان را برافکندم و فرمان دادم برای دیوان قربانی نکنند - هر جا پیش از من دیوان را پرستش میکردند، در آنجا من اهورامزدا خدای بزرگ را برابر قانون آشا ستایش نمودم و آنچه نادرست بود درست کردم - من کارهای نیک کردم - ابتکارها که از من سرزد همه بفرمان اهورامزدا برایاری کرد تا این کارها را انجام دادم - تو که در روزگار پسین می‌آئی ، اگر اندیشه کنی که یکاش در زندگی شاد باشم و پس از مرگ خجسته ، بآن دستور هائیکه اهورامزدا فرمان داده رفتار کن و اهورامزدا خدای بزرگ را برابر آئین مقدس بهدینی ستایش کن ، هر کس که بآن دستور هائیکه اهورامزدا فرموده گردن نهد و برابر آن رفتار و اهورامزدا خدای بزرگ را ستایش کند، در زندگی خوشبخت و پس از مرگ خجسته خواهد بود .

خشایارشا گوید : مرا اهورامزدا از هر بدی دور نگه دارد - همچنین خانواده مرا و این کشور را - من از اهورامزدا درخواست می‌کنم اهورا مزدا همه آن را بمن به بخشاید .

در این سنگ نبشته، خشایارشا شاهنشاه نامدار هخامنشی ایمان و اعتقاد استوار خود را بر شالوده دستورهای دینی و بهدینی بخوبی آشکار می‌سازد - آئین اشا را که دستورهای آسمانی اشوزرتشت است، به مردان حال و آینده کشور خود یادآور می‌گردد آئین اشاکه مفهوم آن راستی و پاکی درون و برون و اطاعت از نظم ابدی است ، در تمام

بندهای اوستا بنام نماز «اشم و هو» بجشم میخورد. زیرا در همین نماز است که راستی و پارسائی (پاکی درون و برون) را مایه خوشبختی دانسته و یادآور آنست که آرزوی خوشبختی آنگاه برآورده میشود که خود را به بهترین راستی و پارسائی بیارایند - درست این نماز در کتیبه بالا منعکس است - «هرآینه که اندیشه کنی که ایکاش در زندگانی شاد باشم و پس از مرگ خجسته پس بآن دستور هائیکه اهورامزدا فرمان داده رفتار کن و اهورا مزدا خدای بزرگ را برابر آئین مقدس «اشا» و بهدینی ستایش کن. زیرا هرکس بآن دستور هائیکه اهورامزدا فرمود گردن نهد و برابر آن رفتار و اهورامزاد خدای بزرگ را ستایش کند، در زندگانی خوشبخت و پس از مرگ خجسته خواهد بود. خوشبختانه در سنگ نبشته‌ی اردشیر اول و اردشیر دوم نیز اخلاص و اعتقاد به اهورامزدا خدای یگانه آشکار و نمایان است. آنها نیز شاهنشاهی خود را بخواست اهورامزدا دانسته چنین آورده‌اند :

«بخواست اهورامزدا من شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز هستم - اهورامزدا شاهی را بمن ارزانی فرمود - مرا اهورامزدا و شاهی را که بمن ارزانی فرمود و خاندان مرا به پایاد» .

خلاصه آنکه تمام سنگ نبشته‌های دوران هخامنشی با اظهار ایمان و اعتقاد به اهورامزدا زینت یافته و خداشناسی خود را با ثبات رسانیده‌اند - این شاهنشاهان در سراسر زندگانی پرافتخارشان عملا هم از خود خداشناسی نشان داده‌اند، اندیشه و گفتار و رفتارشان نیک و برپایه انسانی استوار بوده است - اینک به بینیم محققین معاصر و گذشته درباره‌ی مذهب این شاهنشاهان (هخامنشیان) چگونه اظهار عقیده نموده‌اند .

از کتاب «بنیاد شاهنشاهی ایران» نوشته سالور

## دانشمند ارجمند آقای سبکتگین سالور در کتاب پیراج خود (بنیاد

### شاهنشاهی ایران) چنین مینویسد: کورش زردشتی بود.

«او چگونه صاحب اینهمه خصائل برجسته عالی شد؟ کورش در پارس تربیت شده بود. پارس‌ها و مادها از حیث آداب و رسوم و تعلیم و تربیت تفاوتی نداشتند. کورش شاه ایشان بود و قبل از او پدرانیش بر آن سرزمین حکومت میکرده‌اند و لامحاله تمدن و عقاید ایلام قدیم که بی‌شبهت به تمدن آسور و بابل نبود و حداقل در کشور داری و رفتار با ملل مغلوب شبیه تمدن آنان بود، در کورش و اطرافیان او می‌بایست موثر گردد. «بابل همسایه ایران بود و اهمیت و احترام آن شهر که لقب ع-روس آسیا را داشت، نه چنان بود که بتوان آنرا نادیده گرفت. بابل همراه نفوذ تجارتنی و نظامی خود اخلاق و روش زندگی خود را نیز در اطراف نفوذ میداد و بدون شك در «انسان» مؤثر بوده است.

پارسیان ساده و بی‌آلایش بودند ولی دربار پارس تحت تأثیر دربار ماد بود و حداقل ارتباط دو دربار بایکدیگر و وجود ماندان دختر آژی‌دهاک در دربار پارس نمی‌توانست بی‌اثر باشد.

با تمام این تأثیرات چرا کورش از همه کنار ماند؟ چرا کورش با تمام این عوامل تحت تأثیر عوامل نرفت؟ زیرا بطور مسلم کورش تحت نفوذ عامل مؤثری قرار داشت و آن عامل مهم و مؤثر تعلیمات زرتشت بود.

زرتشت همانرا اندرز میداد که کورش کرد. زرتشت مخربین و کشتندگان مردم و برده‌کنندگان آزادگان را دوست نداشت. او با تخریب شهرها، کشتن مردمان و اسیر

کردن مردم مخالف بود. او خراب‌کنندگان مزارع را نفرین کرده بود. و کورش هم جز این کار نمی‌کرد.

تعلیمات زرتشت در روح و جان او نفوذ کرده بود و او نمی‌دانست علی‌رغم آن نفوذکاری بکند او میدانست که ملل مغلوب ممکن است علیه او برخیزند و برای او ایجاد دردسر بکنند اما میدانست برای جلوگیری از قیام احتمالی، مردم را قتل عام کند و شهرها را بسوزاند. او میدانست برده قیمتی است، ولی نمیتوانست آزادگان را برده کند. او احتیاج بیول داشت ولی صلاح نمیدانست که این پول را از طریق غارت شهرها و فروش مردمان آزاد بدست آورد. زیرا این اعمال مخالف تعلیمات زرتشت بوده. برخلاف حسن جوانمردی او بود. او جوانمردی بود که با بهترین فلسفه زندگی و مذهبی آنروز آشنائی داشت.

من نمی‌خواهم همه خوبیهای کورش و اخلاق او را مرهون تعلیمات زرتشت بدانم. نه... بهیچوجه چنین نیست. زیرا دیدهایم که بسیاری از سرداران بزرگ و کوچک با چنین تعلیماتی و نظایر آن آشنائی داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند تمایلات حیوانی خود را سرکوب کنند. چنانکه هنوز پیروان مسیح که آنهمه سفارش دوستی و صلح می‌کرد با شمشیر با ملل ضعیف روبرو میشوند.

کورش جوانمرد بود. اما این جوانمردی و پیاکی و گذشت را فلسفه زرتشت تقویت کرده بود. و اگر تنها اخلاق و جوانمردی به تنهایی نمیتوانستند کورشی بسازند که ما میشناسیم و گذشتگان از دوست و دشمن بما معرفی کرده‌اند.

باری برخی از مورخین درباره مذهب کورش شك دارند و او را پیرو مذهب آیین‌های اولیه میدانند و یکی دو نفر از معاصرین اظهار میکنند که اگر کورش زرتشتی مذهب بوده می‌بایست همه پارس زرتشتی بوده باشند و اگر پارس زرتشتی بوده لازم می‌آمده مادها نیز زرتشتی باشند.

اولا من نمیدانم چرا باید اینطور باشد؟ چه لزومی داشته که اگر پارس معتقدیه

زرتشت بوده حتماً ماد هم بوده باشد و یا اگر کورش زرتشتی بوده همه تبعه اوزرتشتی باشند؟ ممکن است این از آنجا نشأت گرفته باشد که در قدیم مذهب اجباری بوده و شاهان میکوشیده‌اند ملت را بمذهب خود علاقه‌مند سازند ولی ما میدانیم که بخصوص در عصر هخامنشیان مذهب آزاد بود.

راجع به سلاطین ماد و توجه قهری آنان بمذهب زرتشت قبلاً توضیح کافی داده شد و همین توضیح برای پارس نیز صادق است.

کورش که میخواست یك سلطنت مطلقه ایجاد کند و همه آسیای غربی را زیر یك پرچم گرد آورد، با فلسفه چند خدائی نمیتوانسته سازگار باشد. لذا اعتقاد سیاسی او لامحاله او را بسوی مذهب زرتشت میکشاند و تنها این مذهب بوده که می‌توانسته با اصطلاح امروز، ایدئولوژی سیاسی عصر باشد و کورش را كمك کند. وانگهی چنانچه گفتیم، اعمال کورش نشان میدهد که او تحت تأثیر کامل این مذهب بوده. بالاتر از این ما سند کتبی داریم که کورش زرتشتی و معتقد بوحدانیت بوده.

کورش از فتح بابل چند اعلامیه منتشر می‌کند و یکی از آنان راجع به یهود است و در این اعلامیه اعتقاد او نسبت بوحدانیت بخوبی آشکار است و اینست آن سند: (از ترجمه استاد پیرنیا کتاب ایران باستان).

«کورش پادشاه پارس می‌فرماید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالك زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای او در اورشلیم که دریهود است بنا کنم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد، او به اورشلیم که دریهود است برود و خانه یهوه خدای اسرائیل که خدای حقیقی است در اورشلیم بنا کند».

کورش در این بیانیه اولاً یهوه خدای اسرائیل را خدای حقیقی می‌نامد و همچنین میگوید خدای آسمانها که جمیع ممالك را بمن داده. این موضوع نکته مهمی است. بسیار مهمتر از آن که در نخستین وهله بنظر می‌آید، ما میدانیم که در گذشته در عصر کورش و مدت‌ها بعد از او هیچ خدائی مالك و خدای همه عالم و جمیع ممالك

روی زمین نبود. حتی زئوس یونانیان و ژوپیتر رومیها نیز خدای همه ممالك نبودند و مردم یونان و روم برای سرزمینهای دیگر خدایان دیگری می‌انگاشته‌اند. منتهی گاهی این خدایان را با خدایان خود تطبیق می‌کرده‌اند و امپراطوران روم خدایان دیگر ممالك را احترام و پرستش می‌کرده‌اند و حتی پرستش آنان را در روم مرسوم داشته بودند.»

بطور خلاصه هیچ خدائی بالفعل خدای همه ممالك روی زمین نبوده و هرگاه خدائی برخدای دیگر برتری داده میشد، این نه در اثر وجود خود خدا بوده بلکه در اثر پیروزی بندگان آن خدا بوده که بر ملت دیگری پیروز میشدند و آنگاه خدای خود را برخدای آن برتری میدادند. بارها همین شاهان آشور و بابل بخدایان خود منت گذاشته‌اند که ما بودیم که ترا بر دیگر خدایان برتری دادیم.

حتی در تورات یهوه خدای همه ممالك و همه عالم نیست. همه‌جا (یهوه) خدای اختصاصی قوم اسرائیل است و بس. اما در مذهب زرتشت، اهورامزدا خدای بزرگ آفریننده جهان و هر چه در او هست معرفی شده. او نه اینکه خدای آرین‌ها هست بلکه خدای غیر آرین‌ها نیز هست و در میان اتباع و مؤمنین او بسیاری از مردم غیر آرین وجود دارند. او خداوندگاری است مثل خداوندگاری که دیگر پیامبران چون حضرت محمد (ص) و حضرت مسیح (ع) معرفی کرده‌اند. او خدای همه جهان و آفریدگان و صاحب اختیار مطلق معرفی میکند و از نزدیکی دودمذهب یهود و زرتشتی و کورش زرتشتی مذهب جزاین انتظاری نمیتوان داشت.

اگر کورش زرتشتی نبود، درباره (یهوه) نیز همان بیانی را داشت که درباره مردوک داشته. درست است که کورش از نظر سیاسی بمردوک احترام نهاده و خود را منتخب و مورد حمایت او معرفی کرده؛ ولی در بیانیه‌های خود هیچگاه مردوک را خدای همه عالم معرفی نکرده است. همه‌جا مردوک را چنین خوانده: (مردوک آقای بزرگ) و در برابر او خدایان کوچک را نیز نهاده است.

این دویانیه تفاوت استنباط کورش را از دو مذهب یهود و بابل نشان میدهد . اگر کورش زرتشتی مذهب نبود و اگر او به اهورامزدا تنها خدای مختار و مقتدر و آفریدگار مطلق ایمان نداشت ، لازم نبود مردوک را آقای بزرگ و یهوه را مالک مطلق جهان بشناسد و تلو یخا خدای یهود را که اسیر بابلیان بودند بر خدای بابلیان ترجیح دهد . زیرا مسلماً این دویانیه در یک وقت و در بابل منتشر شده و این عمل زیاد باب طبع کهنه نبوده است ولی کورش جز این نمیتوانسته بکند .

نکته دیگر را نیز باید در نظر گرفت . کورش دریانیه خود برای بابلیان خود را شاه انشان معرفی میکند . البته دلیل وجوهات آن معلوم است زیرا برای مردم بابل و عیلام مشهور تر بوده تا پارس . اما چرا وقتی برای یهود اعلامیه میدهد خود را شاه پارس معرفی میکند بطریق اولی برای یهود نیز که سالیان درازی در بابل زندگی میکرده اند و قرن ها با بابلیان روابط سیاسی و اقتصادی داشته اند نیز عیلام معروف تر از پارس بوده . چرا حتی کورش در این بیانیه خود را شاه ماد نیز معرفی نکرده در صورتی که ماد پیش یهود معروف تر بوده تا پارس .

در اینجا نیز کورش به دو نکته توجه داشته است . نخست اینکه پارس را معرفی کند آنهم به یهود که هم مرز مصر بودند . ثانیاً عیلام مشرك برای یهود موحد زیاد مورد توجه نبوده و همچنین ماد چند خدائی چنگی بدل یهود نزده و کورش که میخواست از همه حیث یهود را بسوی خود جلب کند ، بهتر دانسته خود را شاه پارس معرفی کند . پارسی که از نظر مذهب ناشناس بوده و فقط جمله یهوه خدای واقعی میتواندست معرف مذهب آنان در پیش یهود باشد .

شکی نیست که این اعمال و اعلامیه بمقدار زیاد جلب توجه ملل بوده و خالی از نظرات سیاسی نمیتوانسته باشد .

ولی همین نظرات سیاسی در سارد نیز وجود داشته . نه یونانیان آسیای صغیر کمتر از یهود بودند و نه مردم سارد کمتر از مردم بابل . در اینجا نیز اگر نظرات سیاسی بوده



می‌بایست کورش خود را فرستاده (سی‌بل) یا (زوس) معرفی کند یا خود را حمایت شده (آپولن) خدای مورد توجه مردم سارد بنامد. ولی چرا نکرده؟ زیرا اخلاق و شهامت مانع این کار بود. او نمیخواست کسی را گول بزند. یونان در مقابل او ایستاده بود و یک چنین کاری جبن کورش را میرساند ولی یهود او را مسیح و حامی خود خوانده بودند. لذا اگر کورش هرا احترامی بآنها می‌گذاشت دلیل ترس یا نیرنگ بازی نمیشد. بابل تسلیم شده بود و مردم آن شهر او را بعنوان یک حامی و نجات دهنده پذیرفته بودند. لذا احترام بمردوک چیزی از کورش کم میکرد. اما در آسیای صغیر این کار نیرنگ بازی بوده و کورش ازین حقه بازی مبری و منزله بود.

گمان میکنم همینقدر برای نشان دادن اخلاق و مذهب کورش کافی باشد و گذشته از این در خلال شرح حال او نیز تا آنجا که مقدور بود کورش را معرفی کردم. حال دیگر لزومی ندارد جملات سقراط مآبانه و افلاطون‌وش به او نسبت دهیم و یا از نوشته کز نفون و جزا شاهد مثال آوریم. او یک مرد بود، مرد واقعی، او در عصری که شاهانی مانند (سناخریت) (سارکن) (آسور بانئیل) - (نبوکدنصر - بخت النصر)، افتخارشان این بود که فلان کشور را ویران کردم، فلان شهر را با خاک یکسان نمودم، در عصری که ملل هم نژاد و هم زبان یونان باهم چون درندگان رفتار میکردند، ستاره درخشانی بود که چشمها را خیره ساخت. اوسرداری بزرگ، قائدی عظیم‌الشان، انسانی مهربان و شریف بود.

گوینو حق دارد که میگوید او یک مسیح بود - مردی که مقدر بود برتر از دیگران باشد.

در همه اعصار و قرون کسی که از همه حیث کامل باشد مثل او بوجود نیامده. شاهان و سرداران بزرگی در پهنه گیتی بوجود آمدند و کارهای درخشان و خیره کننده کردند ولی هیچیک کورش نشدند و نبودند.

باری کورش مرد بزرگ و موفق پارس، در اوج قدرت و عظمت بدون این‌که

لکه کوچکی به بنای باشکوه او وارد آمده باشد، مرد و برای بازماندگانش سرزمینی بزرگ، ثروتی بیکران و ارتشی نیرومند باقی گذاشت.

کورش نه با نیروی نظامی و با سربازان نیرومندش بلکه با اخلاق خود پیروز شد. دژهای نیرومند در برابر جوانمردی او سقوط کردند.

این مطلب ارزنده و تحقیقی شایسته در باره مذهب کورش که از کتاب بنیاد شاهنشاهی ایران در پیش آورده شد، موید آنست که نه تنها هخامنشیان و نیاکانشان بلکه شاهنشاهی ماد هم پیرو مذهب زرتشت بوده اند. در این مورد نیز نویسنده دانشمند چنین آورده است: «زرتشت و تعلیمات او سر لوحه و پیشگفتار کتاب بزرگ تفوق عنصر در شرق است. شاید لازم باشد که باین نکته اشاره شود که بودا پیامبر هندو که متاخرتر از زرتشت است از حیث طرز تفکر درست نقطه مقابل زرتشت بوده. تعلیمات زرتشت بیشتر جنبه دنیوی و عملی دارد و هیچگاه گوشه نشینی و رهبانیت و دوری از کار جهان را تجویز نمیکند. مسائلی که در (گاتاها) مطرح است جز برای بهتر زندگی کردن نیست. اهمیتی که در گاتاها بزراعت داده می شود، اهمیت درستی- راستی در مذهب زرتشت بطور کلی روح دنیوی این مذهب در تشکیل ملیت و ایجاد و تشکیل شاهنشاهی ایران نقش مهم و مؤثری را داشته.

مذهب زرتشت همچنانکه در صفحات قبل گفتیم يك ایدئولوژی شرقی برای تغییر رژیم اقتصادی و سیاسی چوبانی به رژیم سلطنتی است، برای شاهان ماد که داعیه سلطنت مطلقه داشتند برای اقتصاد شکوفان و پیش افتاده ماد که در اثر تسلط بر سرزمینهای وسیع بصورت جدید و مرفعی درآمد بود مذهب اولیه آریا کافی نبود و همچنان که در سرزمین ایران شرقی تبدیل قهری رژیم اقتصادی وجود طرز فکر زرتشت و مذهب او را لازم دانسته بود شاهنشاهی ماد نیز احتیاج بدان داشت و لذا پس از تسلط (فرورتیش) بر شرق راه برای نفوذ مذهب زرتشت باز شد و غرب بسدین آئین جدید آشنائی یافت».

نویسنده دانشمند پس از تشریح مسائلی چند و ارائه دلائلی موجه اینچنین نتیجه میگیرد .

«باری از همین راه بود که مذهب زرتشت در غرب نفوذ کرد بطوری که ما علایم زرتشتی بودن و اعتقاد بخدای یگانه را در بیانیهای کورش کبیر می بینیم . یعنی در فاصله ۶۵۵ قبل ازمیلاد که ابتدای عصر (فروریش) است و ۵۵۰ ق.م. که ابتدای عصر هخامنشی است ، مذهب زرتشت حداقل در طبقات بالا دارای طرفدارانی بوده است و بیانیهای کورش و نحوه عمل او نسبت به ملل مغلوبه و احترام او از ویران کردن و سوختن و هر نوع عمل تخریبی که فاتحین آن عصر بدان دست میزده اند در اثر نفوذ مذهب زرتشت و بعبارت صحیح تر نفوذ ایدئولوژی اقتصادی آن مذهب یعنی آباد ساختن و کشاورزی است .

بدین ترتیب ایرانیان شرقی با پروراندن زرتشت با آوردن دین جدیدی که از نظر اقتصادی نقطه دید تازه ای را در نظر داشت و در نتیجه به کشاکش رژیم اقتصادی چوپانی با رژیم اقتصادی کشاورزی پایان بخشید و پایه و اساس ایجاد شاهنشاهی را نهاد و بجرأت میتوان گفت شرقیان و زرتشت سهمی بسزا در ایجاد شاهنشاهی ایران ، داشته اند .

بطور قطع اگر تعلیمات زرتشت نبود روی کار آمدن کورش و فتوحات او منظره دیگری میداشت . منظره ای که ما آنرا در فتوحات آسوریه - بابلیان و مادها و یونانیان و بعدها در لشکر کشیهای رمیها بسیاری دیده ایم . قتلها - آدمکشیها - سوختن و بردن و اسیر کردن و تاراج نمودن . اگر کورش فاتحی با گذشت بود ، اگر کورش از سوختن و غارت کردن و باسارت و بردن ملل مغلوب خود داری میکرد ، برای این بود که **تعلیمات زرتشت او را منع میکرد** و من کورش را زرتشتی و پیرو عقاید آن پیامبر میدانم و برای اثبات این نظر مدارك کافی در دست دارم که در فصول بعد خواهم آورد . زیرا اول باید کورش را شناخت و با اعمال او و طرز فکر او آشنا شد تا اثبات آسان تر گردد .

آری اخلاق و رفتار پسندیده و انسانی کورش معرف مذهب و اعتقادات وی است و آن ایمانی است که آن شاهنشاه بزرگ به تعالیم عالی زرتشت داشته و خصایل و سجایایش بر پایگاه اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک و رفتار نیک استوار بوده است. آنانکه دارای اندیشه نیک باشند بیگمان گفتار و کردارشان هم نیک خواهد بود و از این راه است که اخلاق برشالوده‌ای محکم و خلل ناپذیر قرار میگیرد و هیچ حادثه یا پیش آمد تلخ و شیرینی قادر به انحراف آن نیست.



از کتاب « ذوالقرنین ، نوشته ابوالکلام آزاد

اینک به بینیم دانشمند فقید و محقق عالی مقام ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ

پیشین هندوستان در کتاب ذوالقرنین نامی که همان کورش بزرگ

شاهنشاه با افتخار ایران است چگونه مذهب هخامنشیان را مورد پژوهش

قرار داده و به نتیجه رسیده است.

«مزدیسنا یا دین زرتشتی» - اکنون آنچه از معتقدات مذهبی کورش

میدانیم ، مورد تعمق قرار دهیم . با توجه به شواهد تاریخی باید بدانیم که کورش دین مزدیسنی داشت . یعنی پیرو دینی بوده که زرتشت پیغمبر معروف ایران بنا نهاد .

زرتشت در چه زمانی ظهور کرد ؟

ما دقیقاً از آن اطلاع نداریم . بعضی مورخین یونانی در قرن دوم و سوم قبل از میلاد ، آنطور که در زمان آنها شایع بوده است ، میگویند هزاران سال از عهد زرتشت میگذرد. این اشاره مسلم است که زمان زرتشت را از هزار سال قبل از میلاد پیشتر نمی برد. محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تاحدی ، مبالغه شده است. تا این زمان زرتشت قدمت نمیتواند داشته باشد. پروفیسور (گلدنر) آلمانی عقیده دارد که زمان زرتشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکند . بیشتر محققین نیز عقیده او را قبول نموده اند. اگر این مطلب درست باشد ، بنابراین کورش و زرتشت در یک زمان میزیسته اند . درباره محل ظهور زرتشت عقیده اغلب علما بر اینست که در ایران شمالی بوده است . یعنی سرزمین آذربایجان ( آتروپاتگان ) که در بخش « ویدی » از کتاب اوستا ، بکلمه «ایراناویجو» یا ایران ویژه تعبیر شده ، مرکز ظهور زرتشت باید باشد. گلدنر میگوید ،

اگر بر روایت شاهنامه تسلیم شویم، مقصود شاهنامه از گشتاسب (و یشتاسب) باید طبق قول مورخین یونان پدر داریوش باشد. ولی نمیتوان در اینکه کورش پیر و دین زرتشت بوده است شك کرد. درست است شواهد تاریخی که مستقیماً در آنچه گفتیم ما را تأیید کند نداریم، ولی وقتی که در قرائن تاریخی که وقایع تاریخی بمانده دقت کنیم، از قبول آنچه گفتیم گریزی نیست. اکنون دو حادثه مهم را برای درك این مقصود تشریح می کنیم.

یکی شورش گئومات که هشت سال پس از مرگ کورش رخ داد و دیگر کتیبه های داریوش در داهان کوه که ما را از معتقدات دین هخامنشیان آگاه میسازد. مورخین عموماً عقیده دارند که کورش در سنه ۵۲۰ (ق-م) وفات یافت و پسرش کمبوجیه (کامبیز) جانشین او شد که در سال ۵۲۵ ق-م بر مصر دست یافت. موقعی که در مصر بود شنید که در ماد شورشی برپا شده است و مردی بنام گئومات خود را پسر دوم کورش که بنام «بردیه» (سمر دیز بیونانی) خوانده میشد و قبل از کمبوجیه از دنیا رفته، خوانده است. کمبوجیه از مصر بازگشت و در بین راه در شام او نیز درگذشت. چون از نسل کورش پس از مرگ کمبوجیه کسی که لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، پسر عم او داریوش بتخت نشست و شورش را خواباند و رهبر آنرا کشت. مورخین عموماً نوشته اند که داریوش در سال ۵۲۱ ق-م یعنی هشت سال پس از مرگ کورش بتخت نشست.

مورخین یونانی تصریح کرده اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند و با آتش آن دامن میزدند.

داریوش شخصاً در کتیبه خود لیدر انقلاب را بلقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد میخواند. پیروان دین مذکور بعد از آن نیز چند بار دست با انقلاب زده اند. یکبار شورشی بر رهبری یکنفر «مغ»، دیگر بنام فرمورتیش بیاشد که در همدان بقتل رسید.

پس از او نیز «شترتخمه» نامی دست با انقلاب زد که در اردبیل کشته شد. کتیبه های داریوش که خوشبختانه چون در دل کوه جای دارد، هجوم اسکندری نتوانسته است

بر آن ضربتی بزند. مهمترین آن کتیبه بیستون است. داریوش در این کتیبه بتفصیل رسیدن بتخت و تاج و خواباندن شورش گئومات، غ را بیان میکند.

در استخر کتیبه دیگری است که داریوش نام کشورهای تابعه خود را ذکر می کند. در این کتیبه ها، داریوش همه جا نام «اهورامزدا» را میبرد و جمیع پیشترفتها و موفقیت های خود را مرهون عنایت او میداند. احتیاج نیست بگوئیم که «اهورامزدا» در دین زرتشت خدا است. همچنین نباید فراموش کرد، در کتب مورخین یونانی مطلبی دال بر اینکه کمبوجیه یا داریوش دین تازه ای اختیار کرده باشند وجود ندارد. هرودوت دو سال بعد از وفات داریوش یعنی در سال ۴۸۴ ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ۵۰ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده بنابراین عصر داریوش با زمان او فاصله زیادی ندارد. با همه اینها هرودوت از مذهب داریوش در نوشته های خود ذکر نمی کند. این عدم ذکر دلیل چیست؟ دلیل بر این است که کمبوجیه و داریوش پس از کورش دین تازه ای را گردن نهاده اند. با توجه باینکه محقق است داریوش پیرو دین زرتشتی بوده، آیا مسلم نیست که دین زرتشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد؟ باز می بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کورش، چند بار شورش مینمایند.

باین دلیل آیا ثابت نمیشود که کورش مذهب تازه ای قبول نموده که همان دین زرتشت باشد و رؤسای دین قدیم مردم را بنام دین علیه او تحریک نموده و وادار بشورش می نموده اند؟ شخصیت کورش در حقیقت يك انقلاب اخلاقی و روحی در مردم عصر خود پدید آورد. من در خانواده های سلطنتی ایلامی، از لحاظ اخلاق و خصایل روحی، کسی را همتای کورش نیافتم. مسلم است که کورش از سرچشمه اخلاقی دیگری غیر از اینها آب میخورد است و شك نیست که این سرچشمه، همان تعالیم عالی اخلاقی زرتشت که بر پایه «هومت»، «هوخت»، «هورشت» یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک، قرار داشت میتواند باشد. اینها اساس دین زرتشتی بود. کدام يك از منابع اخلاقی جز

اینها میتواند شخصیت بی نظیر اخلاقی شاهنشاه کوروش را بوجود آورد .  
با این تفصیل اگر قبول کنیم که ذوالقرنین (کوروش) دین مزدیسنی داشته ، نه تنها قرآن درباره او ایمان بخدا و روزشمار را ثابت نموده ، بلکه او را جزء وحی رسیدگان از طرف خدای قلم داده است .

بنابراین آیا لازم نیست که دین زرتشت دین صحیح و آسمانی باشد ؟ چرا .  
لازم بنظر میرسد . دلیلی هم برای رد این الزام نداریم . زیرا تاکنون ثابت شده که دین زرتشت دین توحید و اخلاق فاضله بوده و پرستش آتش و عقیده ثنویت از آن نیست ، بلکه از بقایای مذهب مجوسی مادی است که بعدها با مبادی مذهب زرتشت آمیخته شده است .

زرتشت مردم را بدین مزدیسنا یعنی دین توحید که مردم را از شرك بخدا و بت پرستی منع میکرد دعوت نموده . زرتشت همه معتقدات مغها یعنی مجوسهای قدیم را باطل شمرد و گفت نه نیروهای زیاد برای خیر و نه خدایان بیشمار برای شر ، هیچکدام نیست . فقط يك خدا هست و آن اهورا مزداست که همتا ندارد ، یکتاست ، پاك . خدای حق و نور . خالق حکیم و تواناست که هیچکس در خدائی و پادشاهی او شريك نیست . قوای روحی که گمان میکردند خالق خیر باشند ، خالق نیستند ، بلکه خود آنها مخلوق اهورا مزدا محسوب میشوند . خداوندان (فروزگان) خیر بنام امشاسپندان و «یزتا» یعنی فرشتگان خوانده میشوند . درگاتها که قسمتی از اوستاست نام عده ای از این مصادر خیر را میتوانیم یافت که از آن جمله «اشا» «وهومنا» «خشترا» «آرمیتی» «هئوروه تات» و «امراتات» را میتوان نام برد . در کتب ضمیمه اوستا ، نام فرشتگان دیگری نیز میتوان یافت و در قدیم روزها و ماهها را پیارسیان بنام همین فرشتگان خوانده اند . همچنین زرتشت تصریح کرد که برای امور شر خدائی نیست . بلکه مظهر آن «انگرمی نوس» یا شیطان نام دارد . بعدها نام او تحریف شده و او را بنام «آنرومین» خوانده اند . بالاخره باز هم تحریف و به «اهرمین» مشهور شده . عنصر اساسی



دین زرتشت عبارت است از اعتقاد بزندگی دنیای دیگر . زرتشت گوید که زندگانی انسان در این دنیای مادی پایان نمی پذیرد . بلکه بعد از زندگی این دنیا ، زندگی دیگری در انتظار اوست و آن حیات است - حیات دوم که دوجنبه میتواند داشته باشد . دنیای خوشبختی و دنیای بدبختی . کسانی که در دنیا بنیکی روزگار گذرانیده اند ، بدنیای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن به پستی و فسق نهادند ، عالم بدبختی در انتظار آنهاست . اعتقاد به بقای روح نیز از معتقدات اصلی دین زرتشتی است . در این دین جسم را فنا پذیر میدانند ولی روان پس از مرگ باقیست و جزای خود را بر اساس آنچه در دنیا کرده خواهد دید .

مهمترین چیزی که در دین زرتشتی جلب نظر میکند ، قانون اخلاقی آنست . در دین زرتشت اخلاق از دین جدا نیست . بلکه جزء دین است . همچنانکه در یونان چنین بود . از این جهت در نزد زرتشتیان دین در حکم يك شعار ملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد ، بلکه در حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب میشد . پاکی نفس و نیکی کردار محوری بود که در تعالیم زرتشت برگردان میجرخید . در دین زرتشت باید اندیشه و گفتار و کردار همه جا با این قانون مذهبی توافق کامل داشته باشد . قانون فوق در سه جمله «هومت» «هوخت» «هوورشت» که به اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک ترجمه شده است خلاصه میشد . همانطور که پرفسور گرندی میگوید : دین زرتشت دین حقیقت و عمل بود و این حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه میریخت و مکارم اخلاق و عنصر مرکزی این دین را فراهم میکرد .

دین زرتشت اصولاً از شاخه بت پرستی هیرا بوده و به هیچ شکلی از اشکال پرستش بت ها را اجازه نمیداد .

مدتها گرچه برای دین گذشته معهذا پیروان آن هرگز روبه بت پرستی نیاوردند . از این نظر ملوک خان در کتاب خود موسوم به «تاریخ ایران» گوید : «پارسیان در میان

سایر ملل قدیم تنها ملتی هستند که در هیچ يك از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاوردند.

هندیان قدیم نیز به یگانگی خدا عقیده داشتند . ولی این عقیده از میان خاصان قوم تجاوز نمیکرد و عامه مردم بیشتر بت پرستی را شعار خود قرار داده بودند . دین زرتشت در این مسئله تفاوتی بین خاص و عام ندارد. کلیه پیروان آن یکتا پرستی را اندیشه کردند و اگر ادعا کنیم که تاریخ قدیم جز دو دین ندیده است که در دنیای بت پرستی آئزمان مردم را به یگانه پرستی دعوت کنند ، اشتباه نکرده ایم . این دو پیغمبر عبارتند از ابراهیم علیه السلام از قوم سامی و زرتشت پیغمبر از ملل آریائی.

## کتیبه‌های داریوش

دین زرتشت در دوره داریوش باوج کمال رسیده بود . در این عصر است که ندای دین زرتشت را در کتیبه‌های جاودانی داریوش بر پشته‌های کوهها میخوانیم . در یکی از این کتیبه‌ها که دوهزار و پانصد سال گذشت زمان را دیده است می نویسد: «خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و سلطنت مملکتی رسانیده که بزرگ است و مردان و اسبان خوب دارد .

در کتیبه دیگر میگوید: داریوش شاه گوید : اهورامزدا مرا بفضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیاد گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد . ای اهورامزدا مرا و خانواده مرا و همه سرزمینی را که بمن سپردی در حمایت و حفظ خود قرار داده و دعای مرا استجابت کن».

این است مطلبی که دانشمند عالیمقام مولانا ابولکلام آزاد وزیر پیشین فرهنگ هندوستان که در بارهٔ مذهب هخامنشیان نوشته‌اند . واقعاً روانش شاد باد که چه محققانه و عالمانه بر رشته تحریر در آورده است .



*[Faint handwritten notes, mostly illegible due to fading.]*

[illegible]

## از کتاب «راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران»

اینک ببینیم در کتاب «راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران» که از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران است، مذهب هخامنشیان چگونه تشخیص و توصیف شده است.

### مذهب

مذهب رسمی ایرانیان در زمان هخامنشی بر پایه مزدابری استوار شده بود واهورامزدا راخدای بزرگ میدانستند. ازاینرو میتوان گفت که ایرانیان آن عصر نسبت بمعاصرین خود از لحاظ دین در شمار یکتاپرستان محسوب میشدند. ضمناً آب و آتش و خاك و هوا را مقدس میشمردند و بویژه آتش را که منبع نور میباشد همیشه روشن نگه میداشتند. از آلوده کردن آب و آتش و خاك به کثافات خود داری میکردند بهمین نظر سوزاندن مردگان با آتش یا سوختن مجرمین (به عنوان مجازات) مرسوم نبوده است. اصول عقاید دینی ایرانیان آن عصر بر اساس سه اصل مهم: پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک پایه گذاری شده بود و از دروغ و بزهکاری بشدت پرهیز مینمودند و دروغگو را شدیداً کیفر میدادند. دروغ گفتن در آن عصر چنان مذموم و ناپسند بود که داریوش در کتیبه بیستون بصراحت میگوید: «ای کسیکه بعد از من شاه خواهی شد، اگر میخواهی کشورت آباد و از گزند بدی مصون ماند، دروغگو را به شدیدترین وضعی کیفر ده.»

با توجه بمراتب بالا مذهب هخامنشیان و پیروی از اصول اخلاقی آنها که پیامبر بزرگ باستانی اشوزرتشت تعلیم فرمود کاملاً مشخص گشته است و این اظهار عقیده از مقامیست که صلاحیت آن محرز و بوسیله بزرگترین دانشمندان و تاریخ دانان کشور و خاورشناسان دنیا تحقیق و گردآوری شده است.



## از کتاب مزدآپرستی در ایران قدیم

اکنون عقیده استاد ذبیح‌الله صفا دانشمند و محقق مشهور را از کتاب «مزدآپرستی در ایران قدیم» در اینجا منعکس می‌کنیم تا با تحقیقات و توضیحاتی که داده‌اند و نتیجه‌ای که گرفته‌اند از آن آگاه گردیم.

«محققان گاتاها پیش از این مهاجرت بکتابت (غرب به شرق) دریامده بود و احتمال ضعیفی می‌رود که بوسیله روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدت يك مهاجرت طولانی باراضی دور دست و برخورد با تمدن مغایر و تازه‌ئی، گاتاها در میان ایران غربی بنحوی که در مشرق میسر بود، محفوظ مانده باشد. چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی مانده و امتداد یافته بود. اما در ایران غربی عکس این حال جریان داشت.

در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا، اهورامزدا تنها خدائیست که بنام ذکر شده است. وی خدائی بزرگ و بزرگتر از همه خدایانست. اوزمین و آسمان و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است و باوست که داریوش پیش از رفتن به جنگ گئومات یعنی سمردیس دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش بفتحی در برابر طاغیان نایل شد، آن فتح را از آن اهورامزدا دانست.

نام «اورد سپنت» در کتیبه‌های هخامنشی به نظر نمی‌رسد و مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمه اوستائی یی-زته-شمرده نمی‌شود.

بلکه با کلمه «بغ» که بندرت در اوستا می‌بینیم یاد می‌گردد. داریوش میگوید (کتیبه بیستون ستون ۴ بند ۱۲) (اهورامزدا و دیگرخدایان مرا یآوری کردند). در این‌که «خدایان دیگر» که بوده‌اند، از کتیبه‌ها اطلاعی بر نمی‌آید. اهورامزدا سه بار باخدایان دیگر نام برده شده‌است.

(داریوش - پرسه‌یولیس ۱۴ و ۲۲ و ۲۴) وجود اسامی خاصی در لهجات مادی و پارسی که با نامهای خدایان ترکیب شده‌اند باعث اطلاع ما ازخدایان دیگری میان این دو قوم میشوند مانند «میتره» در لهجه مادی یا «میت» در لهجه پارسی «آت» در لهجه پارسی و «آتر» یا «آثر» در لهجه اوستائی یعنی آتش «فرنه» در لهجه پارسی و خورنه در اوستائی - ارت در لهجه پارسی و «اورت» در لهجه اوستائی.

بنابر نقل «هسوخوس» قضات را در پارسی «ارت یویی» یعنی «ارت ون» مینامیدند و این همان هیئت است که اورت ون در لهجه اوستائی (قرائت سنتی، اش ون) قابل مقایسه است.

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی وجود دارد. جنبه ثنویت آئین زرتشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر می‌آید. با آنکه اسم انگره مینو و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست و پیروان مذاهب خارجی که ایرانیان غربی را احاطه میکردند در اینجا معتقدین بدیویسنا خوانده نمیشوند. عامل شرو دشمنی کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام دروگ یعنی دروغ خوانده شده‌است (معادل دروج اوستائی) و این امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دروگونت» را متضاد با «ارت ون» قرار داده بودند. جنبه زراعت دوستی خاص آئین زرتشتی نیز در کتیبه یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس» یکی از شهر بانان است دیده میشود و این مطلبی است که بیشتر ایران شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذا جنبه‌ای در مذهب زرتشتی مغرب هست که با مذهب زرتشتی مشرق‌بینونت دارد و آن چنانست که زرتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند با

همان شدت رفتار و ستیزه‌کنندگی ایرانیان شرقی بادیوسنیان می‌کردند و بهمین جهت می‌بینیم که هخامنشیان خدایان خارجی را در سرزمینهای ملی آنان ستایش می‌کردند و سعی داشتند ایشانرا رعایت کنند .

ارتباط معنوی میان مغرب و مشرق ظاهراً در دوره شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل این شاهنشاهی ایرانی باعث ارتباط تجاری ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردیده . از دوره سلطنت کوروش کشورهای شرقی در جزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب با آمدن بهتر خویش توجه مشرق را جلب کرد و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی‌ماد گردید. ازین وحدت و اجتماع معنوی مزدا پرستی و غرب اطلاعات مستقیمی در دست ما نیست اما ملاحظه می‌کنیم که سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران شناخته میشوند. زبان اوستائی با دو لهجه خود یعنی لهجه گاتاها و لهجه یشتها زبان مقدس پیروان مزدیسنا قرار می‌گیرد . روحانیون مادی با تعصب بحفظ و توسعه لهجه یشتها قیام می‌کنند و پشتهای جدیدی باین لهجه می‌سرایند .

نویسنده - با اندک مطالعه و دقت در تحقیقات استاد ذبیح الله صفا چنین بر می‌آید که از زمان ماد مذهب زرتشتی که در شرق رواج داشته بسوی غرب رسوخ نمود و آن زمان در جنوب و فارس هم پیروی می‌گشته است و بالاخره کوروش که از غرب بجنوب عزیمت و پایه گذار شاهنشاهی می‌گردد باین مذهب معتقد بوده است و سایر شاهنشاهان هخامنشی نیز باین مذهب استوار بوده اند .



## (از کتاب تمدن هخامنشی)

دانشمند محقق و باستانشناس معاصر آقای علی سامی در کتاب تمدن هخامنشی در فصل آموزش و پرورش در زمان هخامنشی و روایات مورخین در این باب ، چنین شرح و بسط داده اند :

« تشخیص خصوصیات اجتماعی و روش آموزش و پرورش ایران هخامنشی آنطوری که میبوده است ، بواسطه نبودن مدارك موثق و مكفی درباره زندگی انفرادی و تاریخ اجتماعی و تربیتی تاحدی دشوار میباشد ولی از روایات مورخین یونانی و مانده های آثار واز برتری و پایه ارجمندی که اینقوم تحت رهبری پیشوایان بزرگ خود برمعموره های جهان پیدا نمودند ، میتوان فهمید که مادیها و پارسیها دارای سجایای اخلاقی و ملکات فاضله و تربیت صحیح و علمی بوده که اغلب ضمن گفته های تاریخ نویسان منعکس و با تحسین و تمجید یاد گردیده است .

پس از آنکه پیشروی پارسیها از مرزهایشان گذشت و بتمام آسیای غربی و قسمتی از قاره اروپا و آفریقا رسید و شاهنشاهی پهناوری تشکیل شد ، احساس کردند که نگاهداری این شاهنشاهی بسته بادامه و تقویت پرورش نیک است درباره نسلهای آینده تا همانطور که آن مزایای اخلاقی و تربیتی چنان شاهنشاهی منظمی را بوجود آورد ، بتواند از هم گسیختگی شیرازه آن هم جلوگیری نماید. زیرا کورش و داریوش همیشه زنده نبودند که نگهبان آن شاهنشاهی باشند. بلکه پروراندن و بوجود آوردن جوانهایی که دارای همان حس انضباط و شهامت باشند ضروری بود. بنابراین در تربیت اجتماعی

کوشا بودند که خردسالان را با احترام قوانین جاریه و حفظ رسوم و آداب ملی و دینی و عزیز داشتن افتخارات نژادی و قومی و محترم داشتن حقوق دیگران و کار و کوشش و قناعت آشنا سازند و جوانها را در اثر تربیت فردی و پروراندن شخصیت و استعداد همیا برای خدمات اجتماعی و زندگی در جامعه و آموختن پیشه و کار نمایند و میتوان گفت که در حقیقت، زندگی در ایران هخامنشی بیشتر روی روش علمی استوار بوده. نه ونهالان و نوجوانان را از روزهای نخست زندگی یعنی از سن کودکی بکارهایی که برای آتیۀ خود و جامعه شان لازم و ضروری و نافع بوده است عادت میداده اند. هدفهای تربیتی روشن و جوانانی که باین روش تربیت میگردیدند، مردانی پرکار، بردبار، با نشاط، سالم، آزاده و میانه رو بارمی آمدند.

در این تربیت دو عامل عمده مؤثر بوده است. یکی وضع طبیعی و موقعیت خاص فلات ایران که چون کوهستانی و در بعضی نقاط دارای اراضی خشک و بی آب و علف بوده است، ساکنین آنجا ناچار بودند برای رفع این مشکلات و تأمین زندگی و تهیه وسائل روزمره بکوشند. از لحاظ وضع جغرافیائی نیز چون ایران سر راه قبایل مختلفه آسیای مرکزی و هند و آسیای صغیر قرار گرفته، برای حفظ خود در برابر تهاجمات ایجاب مینموده است که پیوسته نیرومند و حاضر و آماده کارزار و دفاع باشند.

عامل مؤثر و مهم دیگر، اعتقاد بقوانین و فرامین زرتشت بوده است. زیرا در این دین رفاه دنیوی و سعادت اخروی بدست خود شخص بوده است و با کار و کوشش و خردمندی و غلبه بر اهریمن نفس میتواند است آسایش دوگیتی خود را فراهم سازد. معارف پروری یکی از اعمال حسنه و مطابق با اراده اهورامزدا شمرده میشده و دانایان موظف بوده اند که دیگران را از علم و تربیت بهره مند سازند.

بطور شاهد چند قسمت از مطالب کتابهای دینی ایران باستان را که باین موضوع بستگی دارد نقل می نمایم:

بنا بگفته پرفسور ویلیام جکسن در اوستا فصل مخصوص به خود بنام هوسپرم نسک برای تربیت اطفال توسط پدر، لله، معلم. این فصل از بین رفته و مضامینی از آن در

کتاب وندیداد منعکس است از قبیل آنکه:

« تربیت را باید مانند زندگی مهم شمرد و هرکس باید بوسیلهٔ پرورش و فرا گرفتن و خواندن و نوشتن خود را بیایگاه ارجمند برساند ». (ازینا)

درینا فقره ۲۹ بند ۸ زرتشت را معلم خوانده است.

« زرتشت آموزگار راستی بود و اندیشه راستی را در جهان منتشر ساخت. از این رو بود که باو گفتار دلپذیر داده شد ».

« ای اهورامزدا بمن فرزندی عطا فرما که از عهدهٔ انجام وظیفه نسبت بخانه من و شهر من و مملکت من بر آید و پادشاه دادگر مرا یاری کند ».

« آن نیک مردی که راه راستی را بمائشان داد، در هر دو جهان پاداش نیک یابد.

( از وندیداد )

« اگر شخصی بیگانه یا همکیش یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد شما آید او را بپذیرید و آنچه خواهد بدویاآموزید ».

« ای مردم برخیزید و راستی و درستی را بستانید . دیوکاهلی را از خود دور سازید. آن دیوی که میخواهد شما را به خواب ببرد.

« ای زرتشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند و از خردمندان درس بیاموزد تا از تشویش خاطر فارغ گردد و در سرپل صراط با قوت قلب باشد و بعالم مقدس روحانی یعنی بهشت نائل گردد ».

( از خورده اوستا )

« ای اهورامزدا بمن فرزندی عطا فرما که باتربیت و دانا بوده و در هیئت اجتماع داخل شده بوظیفه خود رفتار نماید ».

« فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را بر آورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد ».

( از ویسپرد )

« ای زرتشتی. هوش و خرد را برای انجام وظایف نسبت بدیگران آماده‌دار و از هر کار بی‌جا و نابهنگام خودداری نما. همواره در راه اقدام بکار نیک و دستگیری بیچارگان و ینوایان استوار باش. »

بنابراین، شالوده‌پرورش و آموزش ایرانیان عهد هخامنشی را تربیت نیک‌و‌اساسی ادوار اوستائی تشکیل داده که مادیها و پارسها بدان متصف و از آن تعلیمات عالی‌ه‌پرمایه برخوردار بوده‌اند.

**دکتر ادلف راب** - که مطالعات عمیقی در مراسم و مذاهب ایران باستان کرده ، در قسمت تأثیر آموزش و پرورش ایران باستان در روح نوباوگان و جوانان بحث جالبی دارد و معتقد است که همان تربیت نیک منشأ احساسات و واکنش‌های نیک‌گرديد و بهمان وسیله قوای روحانی و جسمانی آنها مستعد کار و خدمت بجامعه و میهن میگردد. بطوریکه شهره آفاق و زبانزد مرییان و دانشمندان یونانی که در آن عصر از معاندین سرسخت ایران بودند گردید. عین گفته این دانشمند بشرح زیر است:

« چیزی که در تاریخ ایران بیش از هر چیز جالب توجه است و روح معنوی ایرانیان را در زندگی اجتماعی آنان مجسم می‌سازد، طرز تعلیم و تربیت آنها بوده است. این تعلیم و تربیت از طفولیت در روح جوانان ایران منشأ احساسات نیکی گردید. ایشانرا در هر کار بشاهراه راستی و ترقی راهنمایی مینموده است و از ابتدا بطوری قوای روحانی و جسمانی ایشان را مهیای کار نموده و جامعه صحیح و سالمی تربیت مینمود که افراد آن در آتیه بآسانی میتوانند با خدمات شایان، وظایف خود را بوطن و ملت خود انجام دهند. »

**نیکولاس داماس سئوس** - راجع به تربیت کورش نوشته است « تعلیم و تربیت کورش مطابق فلسفه مغان بود و او در آن رشته تجربیات خوبی داشت. کورش در دامن راستی و درستی پرورش یافته بود. از رسوم و وظایفی که برای اشخاص مهم و بزرگ مملکت لازم است بخوبی آگاهی داشته. »

آقای سامی راجع به جمله آخر کتیبه نقش رستم (بندششم) که در اینجا نقل میشود چنین اظهار عقیده می‌نماید: ( ای بشر آنچه اهورامزدا فرموده بتومی‌گوییم . راه راست مگذار، بدمیندیش، گناه‌مکن ) بادستور ساده و جامع حضرت زرتشت منطبق‌میشود. هومت - « اندیشه نیک » هوخت - « گفتار نیک » هوورشت - « رفتار نیک » . روان هر شخص بدارا بودن این سه‌صفت از انعام ایزدی و آسایش جاودانی برخوردار میگردد و انسان را پیروزمند در پیکار ابدی میان خیر و شر شرکت میدهد و هر کسی بدینوسیله باهورامزدا در نبرد با اهریمنی کمک میکند . سه دستور درست با سه راه مقامات انسانی و معنوی حکما و عرفای اسلامی هم تطبیق مینماید دارا مییابد.

گفته‌اند « آدمی را برای وصول بمقامات معنوی سه راه‌درپیش است. راه شریعت که آن راه‌اهدان بوده. راه طریقت که آن راه حکیمان بوده و راه حقیقت که آن راه عارفان و اولیاءالله بوده . شریعت علم است و طریقت عمل و حقیقت پیوست بخدا و انقطاع از ماسوی‌الله و فنا فی‌الله و بقا بالله است. فردوسی نیز در اینباب اشعار نغزی دارد من جمله در این سه بیت اهمیت گفتار و کردار نیک را اینطور بیان کرده .

ز گیتی دو چیز است جاوید و بس	دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیک	بماند جهان تا جهان است ریک
ز خورشید و از آب و از باد و خاک	نگردد تبه نام و گفتار پاک

از روی این درجات در آئین مزدیسنا بهشت را نیز به سه درجه تقسیم کرده‌اند. هومتگاه ( جایگاه نیک‌پنداران ) هوختگاه ( جایگاه نیک‌گفتاران ) هورشتگاه ( جایگاه نیک‌کرداران ) پس از پیمودن این سه مرحله بیارگاه روشنائی بی‌پایان بارگاه جلال اهورا و عرش باری تعالی میرسد .

همچنین درجات دوزخ را دژمت ( جایگاه اندیشه‌های زشت ) دژهوخت ( جایگاه گفتار زشت ) دژورشت ( جایگاه رفتار زشت ) که انسان را بکوخ دروغ ( دروج نمان ) میرساند .

هو بمعنی خوب پیشوند سه کلمات به-الا در سانسکریت (سو) در فرس هخامنشی (او) تلفظ شده مانند این لغات در کتیبه داریوش ، او مرتیا (هومرتیه) مردان خوب - اواسپا (هووسپه) اسبان خوب (هوخشتر) خوب بالا و سه جزء دیگر - رمت از ریشه من یعنی اندیشیدن . اوخت از کلمه (وچ) یعنی گفتن . ورشت از کلمه (ورز) یعنی کوشیدن و کار کردن .

نویسنده - اینها نمونه‌ای بودند از جستارهای گوناگونی که آقای سامی در کتاب خود آورده و بالاخره نتیجه گرفته است که هخامنشیان از تعالیم عالی اخلاقی و فلسفی زرتشت الهام می‌گرفته و بدان مؤمن و معتقد بوده‌اند .



## از کتاب «سیر تمدن و تربیت در ایران باستان»

دانشمند گرامی دکتر اسداله بیژن راجع به مذهب شاهان هخامنشی

چنین توضیح میدهد :

« هرگاه مسئله هویت و دوره شاهی و یشتاسب باختری که پدر داریوش و حامی زرتشت بوده ، روی اساس متین تری از آنچه تاکنون انگاشته شده قرار گیرد ، بنابر این دوره شاهی وی دوره شاهنشاهی کورش و داریوش و خشایارشا را دربرداشته و با اطمینان بیشتری راجع بمذهب هر کدام میتوان سخن گفت .

**مذهب کورش بزرگ** - راجع بمذهب کورش پارسی تنها اینرا میتوان حدس زد که مذهب پارسی ها یعنی مذهب یکسان سایر قبایل ایرانی بوده و نام او (خورش) اینمعنی را نائید مینماید . سجایای برجسته و صفای باطن او بطوری که یونانیان توصیف نموده اند ، مؤید سادگی و بی آلاشی مذهب آریائی پارسهاست . چیزیکه متبعین را بشگفت انداخته ، نظر بلند و رفتار جوانمردانه او نسبت بمعتقدات دینی و مقدسات ملل تابعه میباشد . بنابر مندرجات استوانه معروف بابلی از کورش بزرگ که در این اواخر کشف شده ، وی خود را برگزیده مردوک دانسته و مأمور است تاخدایان مردم سومروآکاد را که «نبوید» آخرین شاه بابل از معابدشان بیرون آورده بازگرداند .

کتاب تورات نیز وی را شبان و تدهین شده یهود نامیده و او در ۵۳۸ پیش از میلاد یهودیان را که در مدت هفتاد سال در بابل با سارت گذرانیده بودند با پول کافی و طلا از خزانه شاهی بموطنشان بازگردانید و دستیاری نمود تا هیکل یا معبد خود را که نبوکد نصر بابلی خراب کرده بود از نو برپا کنند .

**رمز کامیابی ایرانیها - بنابر مدارکی که در دست است ، سایر شاهان هخامنشی**  
 نیز همین نوع رفتار جوانمردانه را نسبت بمذهب ملل مقهوره و تابعه روا میداشتند.  
 در جهان قدیم شرق که خاطره ها و عکس العملهایی جز سبیت و سفاکی و بی احترامی به  
 مذهب و مقدسات یکدیگر در میان ملل سامی نبود ، همینکه این رفتار جوانمردانه را  
 از ایرانیان میدیدند ، جای شگفت نبود که دوست و دشمن آنها را می ستودند . برخی  
 از نویسندگان رفتار جوانمردانه ایرانیها را ناشی از سیاست آنها دانسته اند . چه بهتر  
 ازین که مردمی سربلند و نژاده در جهان بآن آشفته گی ، درستکاری و راستی را در  
 هنگام چیرگی خود بهترین سیاست دانند . این عکس العمل ایرانیها تنها ناشی از  
 مردمی و لطافت آئین قومی و تربیت ساده ملی آنها بود که همدردی و میانه روی و  
 دادگری و راستاری را بآنها میآموخت .

**مذهب داریوش و خشایار شاه -** به سنگنوشته های داریوش و خشایار شاه نیز  
 همینکه مراجعه شود ، آشکار است که هر دو به آئین اهورامزدا عقیده داشته اند و از پیروان  
 زرتشت بوده اند . در سنگنوشته های داریوش و خشایارشا و اردشیر دوم و اردشیر سوم نام اهورا  
 مزدا با تأکید یاد شده و او را خدای بزرگ نامیده اند . در کتیبه های اردشیر دوم و اردشیر سوم  
 بغیر از اهورامزدا به بغا و میترا و اناهیتا نیز اشاره گردیده است . داریوش اول در سنگنوشته های  
 خود اصل شر را به (دراوگا) (دروغ) منتسب داشته و منظور دوگانگی یا ثنویت در  
 عبارات « را راست » و « قانون اهورامزدا است » .

**زرتشت اهورامزدائی -** یونانیان که راجع به آئین شاهان هخامنشی و  
 پارسی ها جسته و گریخته بیاناتی کرده اند ، اهورامزدا را به زئوس تعبیر میکردند . میترا  
 را نیز اشم برده اند و رب النوع اناهیتا در زمان اردشیر سوم بیشتر مورد توجه بوده ،  
 نویسندگان فوق الذکر زرتشت را مستقیماً نام برده اند و ذکری هم نکرده اند که آئین  
 او را شاهنشاهان هخامنشی پیروی میکنند . تنها السییدس افلاطونی ذکر می کند که  
 « فرزندان اشراف و شهزادگان ، فلسفه مغی « زرتشت اورمزدی » آموخته میشوند .  
 ذکر همین جمله آمیخته و مبهم میرساند که ناظرین بیگانه از کیفیت امور مذهبی ایرانیها



سردر نمی‌آورده‌اند تنها بعضی از متعمقین آنها مانند ارسطو و افلاطون در این امور کنجکاو می‌نموده‌اند و ذکر آن در جای خود بیاید.

**آئین اهورامزدائی** - ضمناً از جمله السییدس، میتوان استنباط نمود که نام زرتشت را با نام اهورامزدا که معرف آن وی بوده، منتسب میداشته‌اند و طایفه مغان نیز بعد از احراز اهمیت زرتشت در نزد شهنشاهان هخامنشی، گرچه در اصل او را خوار داشته و شاید از میان خود رانده بودند، اکنون بوجود او که از طایفه خودشان بود مباحثات نموده و با تناسب خود حیثیت جوئی مینمودند. آیا این جمله نیز میرساند که در زمان هخامنشی‌های پروان آن آئین را که زرتشت تعلیم فرموده اهورامزدائی مینامیده‌اند؟ مگر نه شاهکار رسالت زرتشت شناساندن «**اهورامزدا**»، «خدای بزرگ»، بوده و همین خود در سیر تکامل آئین باستانی از دوگانگی به یگانگی بود.

آقای دکتر بیژن درجای دیگر راجع به هدف تربیتی یا فلسفه اجتماعی چنین به شرح مطلب می‌پردازد.

«مهمترین جنبه دستگاه تربیتی یکقوم این است که دارای هدف و مراد بوده و مراد و هدف در نظرشان روشن باشد. چگونگی و پسندیدگی هدف و مراد تربیتی بیگمان وابسته بچگونگی و پسندیدگی فلسفه و مرام اجتماعی و آرمانهای قومی است. اصالت نژادی و کمیت و کیفیت تجارب قومی نیز در آنها مدخلیت اساسی و کلی دارد.

**انتخاب وسائل برای رسیدن بمرادها** - همینکه هدف و مراد پرورش تشخیص داده شد، بالطبع برای رسیدن بآن وسایلی باید برگزید. طرح برنامه و انتخاب وسائل نیز از نظر اقتصاد و صرفه جوئی و حداکثر انتفاع از تمام مساعی است و هر قوم باید وسائلی زبده نماید که بآنها عقیده مند بوده وی را زودتر بمقصود رساند.

چه بسا اقوام و ملل قدیم و معاصر که فلسفه و آرمانهای قومی آنها آشفته است و هدف و مقصود تعلیم و تربیت قومیشان از روی ایمان نیست و با صراحت و بی‌کم و کاستی حوائج آنها به نسبت ضرورت و اهمیت نسبی تعیین نشده و حتی هرگاه هدف و مقصودی نیز

برای تعلیم و تربیت قومی خود تصریح نموده و سائلی را که برای رسیدن به آن هدف انتخاب کرده اند نارسا است و از جمله طریقه سنجش تراز واقعی پرورش قومی را باید این دانست که تاچه درجه وسائل تعلیم و تربیت فراهم شده آنها درخور هدف و مقصود ملی آنها بوده و بمراد و برنامه شان نزدیکتری کند .

**پرمایگی فلسفه اجتماعی زرتشت -** پس از این مقدمه گوئیم که قسمت اعظم تعلیم و تربیت و قابلیت اکتسابی جوانهای ایران باستان، بوسیله خانمان و زندگی خانوادگی و شرکت آنها در امور و عوالم محلی و عملی و قبیله ای صورت می گرفته است. جامعیت و پرمایگی فلسفه اجتماعی زرتشت متضمن تمام این مزایا بوده و شواهدی که از منابع اوستائی در بخش اول این کتاب یاد گردیده این نکته را مبرهن می سازد.

**حدود فلسفه اجتماعی زرتشت از دیده امروز -** تنها اینجا لازم است بخاطر داشت که فلسفه اخلاقی و مذهبی زرتشت درخور زندگانی ساده فلاحی و پهلوانی بوده و این نوع زندگی را ایرانیهای باختر داشته اند و نظرباینکه ایرانیهای باختر با ملل دیگر چندان تجارتی نداشته، حاجت بنوشتن و سوداگری بدیده پست مینگریسته اند. البته دوره هخامنشی نیز دنباله همین دوره اوستائی بوده است . منتهی بر اثر ایجاد اوضاع جدید و تشکیل امپراطوری وسیع، احتیاجات جدید پیش آمده که منظورهای نوینی را ایجاد نموده و برای وصول باین منظور ها هم ناچار سائلی بکار میرفت که در ضمن مباحث بعد بر آنها اطلاع پیدا خواهیم کرد.

**مختصری از اصول مذهب و فلسفه زرتشت -** اصول ماوراء الطبیعی (مفهوم خدا) مهمترین نکته برجسته فلسفه ماوراء الطبیعی زرتشت موضوع وحدت است. در نظر زرتشت و پیروان وی خدا روح بود و ممکن نبود برای وی مجسمه سازند و بهمین جهت بت پرستی در ایران اوستائی وجود نداشت و همین اصل مهم است که باید از آن بمعنویت ایرانیان در باب خدا تعبیر کرد، مفهوم خدا از دریچه چشم ایرانیان باستان خلاصه تکامل حیات اخلاقی بشر است. در مذهب زرتشت خدا جبار و قهار و مهیب

نیست. چنانکه در سایر مذاهب است، و بدیها و قهر و بد رفتاری و غضب و جباری را در او راهی نیست. چه اینها همه شرند و شر خاص اهریمن بدکش است. اهورامزدا ی زرتشت خیر مطلق و دانائی و خوبی محض است.

برای پی بردن به آرمانهای اخلاقی و روحانی هر ملت شاید هیچ مددگرایی بهتر و مناسبتر از مفهومی نیست که نسبت بخدای خود دارند. خصوصیات و سجایائی که هر ملت برای خدای خود می انگارد همان خصوصیات و سجایائی است که در نظر او بهترین و عالیترین صفات و سجایا است و عین همین معنی نسبت بایرانیان نیز البته صادق میباشد. صفاتی را که ایرانیان نسبت باهورامزدا انگاشته اند از لحاظ روانشناسی انعکاس ذهن معقوله آنست و نصب العین و هدفهای تربیتی ایرانیان باستان را از همین منابع و طرق باید جست.

**اهورامزدا و صفات او** - در نظر ایرانیان اوستائی خدایا اهورامزدا خداوند جهان مرئی و نامرئی است و برجسته ترین خصایل او یکی «اشا» بمعنی عفت و پاکیزگی و دیگری «چستی» بمعنی دانش است.

لغت مزدا بمعنی دانا و اهورا بمعنی خداوند است و از خصایص او بخشایش و برکت و دانش افزائی است و او را درخشان، پرتوازا، بزرگترین و بهترین، زیباترین، نیرومندترین، داناترین، موزون ترین، پاکترین و دهنده همه خوبیها و خداوند تمام هستی و نورو مبدأ نور و اصل دانش و هوش و منشأ تمام خوبیهای جهانی و روحانی و عطاکننده پاکدلی، راستاری، صمیمیت و پارسائی و فور برکت بچوینده بهترین پندار نیک و گفتار و کردار نیک میدانسته اند.

**اصل وحدت و مسئله ثنویت** - اهورامزدا خالق جهان است و از اوجز نیکی نمیتواند آمد و نیز اهورامزدا یعنی خالق جهان، واحد است و ثنویت و تعدد را در مقام او راهی نیست و در فرد و مقام او «سپنت مینیو» و «انکره مینیو» یکی انگیزاننده خیر و نیکیها و دیگری موجد شر و بدیها وجود دارد.

**امشاسپندان** - مظاهر و جنبه‌های وجود الهی شش امشاسپند (امشه سپننه) هستند که معنی تحت‌اللفظی آن «فرونی بخش جاویدان» یا «جاودانی مقدس» است. وجود این شش، مفهوم خاص آئین زرتشتی است و در نظر استاد گایگرشش مفهوم مجرد اخلاقی می‌باشد و عبارت است از:

- ۱ - وهومنه (بهمن) یعنی منش پاك يادل پاك يا عقل سليم.
- ۲ - اشه وهیشته (اردیبهشت) یعنی بهترین پاکی و بالاترین بی‌آلایشی.
- ۳ - خشتروئیریه (شهریور) یعنی سلطنت پسندیده یا سلطه مقبوله
- ۴ - سپنتا آرمئیتی (اسپندارمذ) یعنی حس فروتنی و روح مدارا
- ۵ - هئوره‌تات (خورداد) یعنی رفاه و رضامندی و شادمانی و صحت
- ۶ - امره‌تات (امرداد) یعنی زندگی جاودانی

و گاه بر این امشاسپندان شش‌گانه، اهورامزدا نیز اضافه می‌گردد تا اینکه عدد هفت که در نزد ایرانیان مقدس بود تمام شود و گاه نیز بجای اهورامزدا، سروش (سروش) و در گاتاها که قدیم‌ترین قسمت اوستاست نام امشاسپندان بکرات ذکر شده است. هر يك از این امشاسپندان نشانه یکی از جنبه‌های اهورامزدا از سایر جنبه‌های الهی متمایز است و حتی بطور شاعرانه برای هر يك از این صفات الهی پاسبانی و حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده است تا در تحت امر مزدا قادر کل صورت پذیرد.

بهمن پاسبانی گله، اردیبهشت پاسبانی آتش، شهریور پاسبانی فلزات، اسپندارمذ پاسبانی زمین، خورداد پاسبانی آب و امرداد پاسبانی نباتات را عهده‌دار بوده.

در باب امشاسپندان این نکته را باید متذکر بود که اهورامزدا در آغاز آنها را آفریده است تا ویرا در اداره امور جهان خلقت یاری کنند. در حقیقت این امشاسپندان بمثابة دستهای اهورامزدا می‌باشد.

**ایزدان** - بعد از اهورامزدا و امشاسپندان، مفاهیم مجرد دیگری با تعبیر دیگری فرشتگانی بنام ایزدان وجود دارند که مانند امشاسپندان وسیله اشاعه اراده الهی هستند

وعده آنها زیاد است و در یشت ششم فقره اول عده آنها بصددها و هزارها بالغ میشود . پلوتارک عده آنها را ۲۴ ذکر کرده است و چنانکه دیوگنس لائرتوس اشاره کرده است ، بعقیده ایرانیان هوا ازین ارواح مملو است . ولی ایزدان مهم آنهائی هستند که هر روز از هر ماه بدانها اختصاص دارد و از اینجا میتوان فهمید که عقیده پلوتارک دور از حقیقت نیست . چه اگر هم شش امشاسپند و اهورامزدا را از عدد ۳۰ (عده ایام ماه) بکاهیم عددی که تقریباً نزدیک بشماره ای که این مورخ ذکر کرده است بدست می آید . در اوستا دونوع ایزد ذکر شده دسته ای ایزدان مینوئی و عده ای ایزدان گیتی یا عالم مادی و بزرگترین ایزدان گیتی زرتشت است .

ایزدان ، فرشتگان حافظ آفتاب و ماه و ستارگان و سپهر و زمین و هوا و آتش و آب و یا مفاهیم مجردی مانند فتح و ثروت و شوکت و جلال و راستی و دین و رستگاری و دوستی و صلح و دانش و پارسائی و قدرت و امثال اینها بودند .

شر - تا اینجا آنچه گفته ایم راجع است بمفاهیم و خواص مجردی که از آن جز نیکی نمی آید . اما در مقابل این خیرهای محض چنانکه گفته ایم شری وجود دارد و مابین این علت بدیها و اسباب نیکیها تضاد و مغایرت کامل علت و این اصل است که اصل دوگانگی آئین زرتشت را تشکیل میدهد . سر دسته بدیها انگره مینو است و قوای متعددی بوی در شر کمک میکنند . بهمانگونه که اهورامزدا را قوای خیر و نیکی دستیاری میکردند . در اوستا باین قوای شر (دیوه) که بفارسی جدید (دیو) است اطلاق میشود . و در گاتاها و وندیداد و قسمت های اخیر اوستائی ، دیوان را با مردم و حیوانات شرور و موزی همیشه باهم ذکر کنند . عناصر شر بطور کلی در تحت عنوان (دروچ) (دروغ) (بفرس قدیم (زاوگ) ذکر میشود و علاوه بر این اسامی که گفته ایم ، وجه تسمیه های دیگری برای قوای شر و حیوانات موزی و موجودهای شرور هست . عده قوای شروری که اهریمن ایجاد کرده است ، مساوی با عده قوای خیر است که اهورامزدا خلق کرده تا بدستیاری وی در کار جهان هستی دخالت نماید . ولی در اوستا عده این قوای شر بیش

از قوای خیر ذکر شده است و اشاراتی که بآنها شده جنبه‌های شرارت آنرا با کمال نفرت تصریح کرده است و بدعت گذاران و دروغ گویان و شریران و کفار و سخن چینان و جادوگران را نیز جزء آنان داخل نموده ولی در رأس جمله اینان چنانکه گفته‌ایم، انگره‌مینو وجود دارد. (نویسنده - بنا به نتیجه‌گیری در مراتب بالا آشکار است که مخلوق انگره‌مینو - همان آفریده‌های اندیشه بد انسانی است والا انگره‌مینو یا اهریمن بهیچوجه من الوجوه در تعالیم زرتشت مقام آفریدگاری ندارد).

**اصول عملی یا فلسفه اخلاقی زرتشت -** مذهب زرتشت را از آن جهت باید در جزء مذاهب خوب شمرد که کاملاً طرفدار عمل و زندگانی اجتماعی است و از چادر نشینی و گوشه‌گیری و رهبانیت و انزوا بیدی یاد میکند. در تعالیم مذهبی ادیان دیگری می‌بینیم که زندگانی بشر با گناهی عظیم توأم است و انسان فقط بر اثر کشتن نفس یا شفاعت میانجی می‌تواند سعادت اخروی را حاصل کند. ولی مذهب پیغمبر ایرانی برخلاف اینها تعلیم می‌دهد که مقصود از آفرینش انسان اینست که گیتی را با کوشش آباد کند و در غلبه خیر و نیکی بکوشد و سلطنت مینوی را در جهان برپا کند. پس دوره حیات عبارت است از یک مبارزه دائمی بین نیکی و بدی و راستی و دروغ و زیبایی و زشتی. اوستا تنها راه زندگی را راه راستی میداند و زرتشت خود گوید که کار او در جهان اینست که مردم را تعلیم دهد تا رفتار خود را با قانون عمومی راستی منطبق سازند.

**سه بوخت -** بزرگترین منظور و مقصود زرتشت برانگیختن کردار نیک و وسیله آن پرورش اندیشه پاک در میان مردم است. مهمترین اصول عملی و اخلاقی در مذهب زرتشت، اصول سه‌گانه: اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک یا (هومت) (هوخت) (هوورشت) است. هر زرتشتی موظف است که این سه اصل را شعار مذهب خود بداند و بآن عمل کند و این اصول را خوی خویش سازد.

**فلسفه عمل -** این امورات که فلسفه مذهبی زرتشت را کاملاً بعمل نزدیک

میکند این خود اختلاف عظیم مذهب زرتشت را با سایر مذاهب میرساند . علت بیحاصل بودن فلسفه‌های گوناگون و اکثر مکتبهای فلسفی این بود که گرچه مدعی بودند که برای هدایت و ترمیم امور بشری بوجود آمده‌اند از هدایت امور بشری عاجز ماندند . زیرا يك سلسله مفاهیم فرض را خواسته‌اند با زندگانی بشر که روز بروز در تأثیر زمان و مکان و جریانه‌های تاریخی و اجتماعی در تغییر و تبدیل است منطبق سازند و حال آنکه این منظور یعنی هدایت بشر و اداره امور زندگانی وی در صورتی میسر است که همیشه بین مفاهیم و عمل نسبت نزدیکی وجود داشته باشد و اتفاقاً فلسفه صریح زرتشت مؤید همین نظر است . چنانکه فی‌المثل در یسنای ۲۸ فقره هفتم دیده میشود و متکی کردن مذهب و زندگی مردم بر سه اصل عملی و عاقلانه: اندیشه نیک - گفتار نیک و کردار نیک ، خود بهترین وجه توضیح توأمیت فرض و عمل است .

**سعی و عمل** - علاوه بر این جمله فلسفه زرتشت متکی سعی و کوشش است . زرتشت آن زندگی را ترجیح میدهد که با کار و کوشش از پیش رود. زرتشت با گذشت از دنیا و رهبانیت که لازمه آن وارستگی و بالنتیجه بیکاری و تنبلی میباشد بکلی مخالف است . تنبلی را چنانکه دیده‌ایم یکی از دیوان زیانکار می‌شمارد و بر هر زرتشتی فرض میدانند که با این دیوزشتکار در جنگ و جدال باشد در مذهب زرتشت بر اثر توجه بهمین اصل سعی و عمل، زراعت و چوپانی و آبادانی تشویق شده است .

**توجه بامور صحتی** - از خصایص بسیار مهم دیگر فلسفه عملی زرتشت، توجه شدید بامور صحتی و حفظ صحت است . مذهب اوستائی بیماری و زرد رویی و سستی و کسالت را چنانکه دیده‌ایم از آثار دیوان تبه‌کار میدانند و چون پرستنده اهورامزدا باید بادیوان در جنگ و مخالف باشد، پس باید با این امور نیز جنگ کند و بالنتیجه همیشه صحیح و سالم و سرخ روی باشد .

مذهب زرتشت پاک نگاه داشتن آب و عناصر را همیشه به پیروان خود توصیه میکند و مخصوصاً آلودن آب را بآلودگیها، زشت می‌شمارد و در صورت آلودگی انسان

وحیوان ومحل واشیاء، کیفیات ونکاتی را باید رعایت کنند که جملگی نشان میدهد در اینمذهب تاجه حد ضد عفونت وامور صحتی مراقبت میشده است .  
اجساد مردگان را نیز پلید میشمردند و در دوری کردن از آن سعی فراوان مینمودند. این نظر منطقی وصحیح است .

چه مرگ بر اثر زوال صحت و پاکیزه و چیرگیها و یا بیماری و ناپاکیزه است و هر کس که بدین ناپاکیزه نزدیک شود بدان آلوده وبالنسجه گرفتار زیان خواهد شد .

### نیک بینی - امید و ایمان بچیرگی . بنابر تحقیقات هستینگر - آئین

زرتشتی مذهب حیات بود . در صورتیکه حیات را به شریفترین مفهوم آن پنداریم این آئین دو چیز دنیا معرفی کرد که مذاهب آریائی قدیم که این آئین از میان آنها برخاسته یا آنکه تصوری از آن دو چیز نداشتند و یا اینکه فقط بوئی از آن برده بودند این دو چیز یکی حیات جاویدان است و دیگری امید .

آئین ایرانیان باستان نه تنها موازین اخلاقی تشخیص در امتداد زندگی میبخشد و نه تنها دل و زبان و دست او را هدایت مینماید بلکه ویرا اطمینان میدهد که خوبی در آخر فریوزمند خواهد شد . بدین شرط که شخص وظیفه خود را انجام دهد . در گیتی بالاخره عدالت و نیکی حکمروائی مطلق خواهد یافت و سوشیانت خواهد آمد و سلطنت جاوید اهورامزدا را آغاز خواهد کرد و بدی را از جهان خواهد برد . فقیر - ترین وضعیترین زرتشتی در جهان میداند و یقین دارد که سرباز سوشیانت وحافظ خیر و عدالت است و اهورامزدا بوسیله او پیروز میشود .

اما یک چیز ممکن است در این مبحث فکر زرتشتی متفکر را بخود مشغول دارد و آن جنگ پیایی خیر و شرونیکی و بدی است ولی اگر این جنگ را پایانی ونتیجه ای قطعی معلوم نبود البته عدم تکلیف و سرگردانی بر بشر چیره میشود .

ولی اتفاقاً زرتشت بایک نظریه نیک بینی علل این نومیدی و یأس را از حیطة بشریت خارج ساخته او را بآینده خویش امیدوار کرده است بدینمعنی که کشمکش



قوای نور با قوای تاریکی و مظاهر نیکوئی با مظاهر شرارت در جهان دائمی نخواهد ماند و چیرگی سرانجام با مظاهر نیکوئی خواهد بود و قوای شرارت و مظاهر اهریمن کاملاً شکست یابد و قوای روشنائی حکمفرما شود و نیکوکار و بدکار هر دو بجزای خود برسند و چنان شود که در انتها سه راهنما پدیدار شوند - یکی پارسائی افزون و دیگری دعای افزون و دیگری تجسم پارسائی و این آخریست که امید جهان بسته بآنست و بنام «مادر تجسم پارسائی» پیروزی کامل است و جوانی را بجهان باز آورد و هر مرده را از خواب بیدار کند و هر زنده را جاودانی نماید و مرگ و فساد را براندازد و حیات و خوشی جاویدان و بر آوردن تمام آمال را بپارسایان عطا فرماید .

**کیفیت آخرین کشمکش - آخرین کشمکش بین مظاهر نیکوئی و شرارت**  
چنین است که هر مظهر نیکوئی با معارض خود ستیزد چنانکه:

وهومنه یامنش پاك با الكمنه یامنش ناپاك جنگد

هئورتات و امره تات با گرسنگی و تشنگی جنگند

اشا یا مظهر راستی با ناراستی جنگد

اهورامزدا با اهریمن جنگد

(در اینجا برای نویسنده اشتباهی رخ داده زیرا اهورامزدا در برابرش نیروی جنگنده‌ای قرار ندارد بلکه سپنتامینو، مظهر خردپاك است که با انگره مینو یا اهریمن می‌جنگد) و در نتیجه «استوات ارتا» یا تجسم پارسائی با پیروزی کامل از جنگ بیرون آید و چون دیوان و ددان یعنی منشأ تمام بدیها برانداخته شوند آرامش کامل حکمفرما گردد و ارواح پارسا با خدا زیست نمایند .

**حیات پس از مرگ -** اساس تمام ادیان یکی خدا و یکی امید به حیات پس

از مرگ هست و بدون امید بحیات پس از مرگ دین بیم‌گز میشود و زندگانی اجتماعی فاقد تمام اندوخته‌های معنوی میگردد . جاودانی بودن روح آدمی هست که او را بدانش آموزی و کار برمی‌انگیزاند و اجتماعی و معقول میکند .

ایمان بحیات پس از مرگ و جهان آینده که مقرر ارواح گردد و روز بازپسین که

سنجش امور آدمی صورت پذیرد و در میان تمام نژادهای هندوآلمانی موجود بوده است ولی در میان هیچیک از اقوام هند و آریائی عقیده بحیات پس از مرگ با اهمیت و صراحت آن در نزد مردم اوستائی نرسیده بود .

**ثواب و عقاب** - عقیده بحیات آینده و عدالت روز بازپسین از مبانی آئین زرتشتی محسوب میشود و فی الواقع عقیده عدالت و داد و وجود روز بازپسین لازمه چیرگی قوای نور است. پل چینوات وسیله ارتباط بین این دنیا و عالم دیگر یعنی جایگاه داداست و ارواح باید از آن عبور نمایند و این همانست که در میان یونانیان به پل گیوئل معروف است و در اسلام پل صراط گردیده است . برای کیفیت و تفصیل سر نوشت روح پس از مرگ رجوع شود به یشت بیست دوم .

هر زرتشتی معتقد است که کیفیت زندگانی آتیّه اوسته بطرز رفتارش در این عالم است. یعنی اگر کاری کرده است پس از عبور از پل «چینوات» به بهشت داخل میشود و اگر حیات او بیدی و بد کرداری گذشت در دوزخ می افتد و همواره در عذاب خواهد بود (نویسنده - باید توضیح داده شود که عذاب جاودانی نیست بلکه بفرار و عمل بد ادامه می یابد) .

**تأثیرات تربیتی آئین زرتشت از لحاظ فردی و اجتماعی** - فلسفه زرتشت چنانکه دیده ایم عملی است و این از وجوه اهمیت و بلندی مقام آن در تمام فلسفه ها و مذاهب است . هر مذهب خواه و ناخواه در حیات معتقدین خود تأثیرات کامل مینماید بخصوص وقتی که آن مذهب منطبق بر اصول روش و عملی و اجتماعی و اخلاق باشد .

مذهب زرتشت چنانکه از مقدمات فوق بخوبی معلوم شده است کاملاً واجد این شرط عظیم و خوب و مفید بوده است و از این جهت اگر ما آن را در بسیاری از جزئیات حیات فردی و اجتماعی ایرانیان مؤثر بدانیم بیچوجه راه اغراق نه پیموده ایم .

پس برای اینکه منظور خویش را روشن و مدعای خود را ثابت کرده باشیم اکنون بذکر مواردی چند از این تأثیرات عظیم اجتماعی می پردازیم .

یکی از فصول بسیار مهم فلسفه زرتشت مسئله خیر و شر و لزوم جنگیدن با بدیها

و غلبه بر آنست . چنانکه گذشت از تأثیرات مستقیم تربیتی و اخلاقی این فلسفه میتوان بذکر موارد ذیل پرداخت :

- ۱- فرد را به آمادگی دائمی معتاد میسازد .
- ۲- شخص مطلع از پیشرفت تدریجی قوای پیوست که از نتایج قوای خیر میباشد هست و احساس چیرگی او را قویدل میکند .
- ۳- شخص احساس می نماید که به کمک اهورامزدا، خدای یکتا با قوای ناراستی و اهریمنی میجنگد .
- ۴- شخص احساس اهمیت و احراز شخصیت خود می نماید .
- ۵- شخص هر چند قوای خود را در راه قوای پیوست و برای درهم شکستن قوای گسست (مظاهر تفرقه و فساد که از کارهای اهریمنی است ) بکار اندازد گنجایش دارد و منتها استفاده از میزان قابلیت شخصی مینماید .
- ۶- بنظر شخص ایندو قوه محسوس و منطقی است و این احساس شخصی او را علاقه مند بمبارزه می نماید .
- ۷- شخص احساس مینماید که بهمان جنگی مشغول است که سایر افراد ملت او نیز از بزرگو و کوچک مشغول میباشد و این عقیده خود وسیله تحکیم شیرازه ملی است .
- ۸- بهشت یا تأمین نهائی، بوسیله اعجاز یا ترجم یا تشریفات خشک که قابل سوداگری نیز باشد بدست نمی آید بلکه تمام افراد بشر در میسر نمودن وضعیات بهشتی سهیم و با خدای چیره در این موضوع همدست بوده اند.
- ۹- آرمانها و کمال مطلوب قابل الوصول است و انسان بوسیله سعی و عمل آنرا بدست می آورد.
- ۱۰- کوشش و کاریگانه عامل حقیقی در بهتر کردن جهان است و در این مبارزه از شاه تا گدا هر کس قدرت و حق و قابلیت شرکت دارد.
- ۱۱- رابطه مستقیم و بدون میانجی بین بشر و خدا یا مبدأ حقیقت است:

۱۲- ترقی واقعی که انسان همیشه متوجه حال و آینده است و همیشه فرصت اصلاح باقیست.

فلسفه دوگانگی این نکات و بسی نکات دیگر را بشخص الهام مینماید. اینکه دنیا ثابت نیست و محل کشمکش دائمی است و این کشمکش بین قوای خوبی و بدی و نظم و بی نظمی است و خدا مظهر تمام خوبیهاست و هر آدمی خواهی نخواهی باید در این کشمکش یاطرف خوب را اختیار نماید یا طرف پلیدی را گیرند و خوبی و بدی نسبی است معلوم است که تأثیرات تربیتی در افراد يك قوم خواهد داشت.

**عادات فردی و اجتماعی** - تربیت تمامیت شخص و تکامل دائمی شخصیت افراد ایرانی و جامعه ایرانیت از آرزوی زرتشت و مردمان اوستائی بوده و تمدن قرن بیستم بعد از میلاد بشیوائی آنها نرسیده است. آئین اوستائی تربیت و اخلاق و مذهب را باهم توأم نموده بود بطوریکه عادات اخلاقی و مذهبی ممکن الوصول بوده مردم را بجهان و طبیعت و زیباییها علاقه مند مینموده و در عین حال سعادت فوق مادیات بوده است. چنانکه اوستا تعلیم دهد، ایرانیها در تربیت خود و فرزندان و نظم و بیداری و چیرگی هوشیاری و آمادگی و عدالت و رعایت قوانین نیکو و خودداری را می پسندیده اند

**مفهوم نظم** - اشا - یعنی روح نظم . اشا بمعنی روح نظم و پرهیزکاری و پارسائی است نظم زاده خدائی است.

نظم تسلیم بوظیفه است. نظم خواهر اطاعت است. نظم خواهر پیمان داری است. نظم مظهر تمام صفات آئین مزدائی است.

نظم پاسبان عفت و نکاح است و فواحش در نظر اشا منغورند، زیرا که نظم اخلاقی را بهم میزند و آنیکه دختر جوان را از ازدواج مانع میشوند مورد نفرت نظم (اجتماع) میباشد. نظم دهنده هوش ذاتی است (خو تو آسنا) نظم بیشتر متوجه کانون خانواده است زیرا که خانه، واحد حیات اجتماعی است.

**هوشیاری و آمادگی** - هوشیاری و آمادگی از خصوصیات ضروری حیات

ایرانی باستانی بود. تمام حیات او عبارت از کشمکش باقوای تاریکی یعنی مظاهر اهریمنی و دادن و یاران او بود. قوای اهریمنی از هر سو بصورت خطایا و بسپوها او را تهدید میکرد. مرد پارسا لازم بود همیشه آماده باشد تا مبادا بوسیله سپهو و خطائی تسلیم اراده قوای اهریمنی گردد. در عین حال مرد پارسا موقعیت حمله ای نیز داشت. او عضو سلطنت نور بود و او را مزدا را در بر انداختن قوای اهریمنی کمک مینمود و نه فقط باید حملات قوای اهریمنی را از خود دفع نماید بلکه در امتداد حیات خود چشم و گوش باز داشته و هر جا مظاهر ددی و قوای اهریمنی را یابد بآنها حمله نماید و در این کمال مطلوب خود را با خدائیکه منشأ قوای پاکی و روشنائی است یکجبهت و هم منظور میدانست و این آرمان مستلزم هوشیاری و آمادگی بود.

**بیداری و چیرگی** - پیرو آئین مزدا با سایر پیروان دیگر از زن و مرد سهیم در بر انداختن تدریجی نیروی تاریکی بود و با اهورامزدا در این کشمکش بزرگ همدستی میکرد. در این صورت لازم بود که هشیار و فعال باشد.

خمودگی و تنبلی نشانه تسلیم بقوای اهریمنی بود. حتی مدت استیلای تاریکی و دوره خواب نیز نشانه چیره شدن قوای تاریکی در کشمکش با روشنائی بوده و قدرت و قوت عبارت از برپاشدن و بکار برداختن بود.

**خود داری**. خودداری یکی از عادات برجسته تعلیم و تربیت ایرانیان باستان است که از دریچه چشم مذهبی و از وهومنه یا منش پاک میطلبیده اند. اندازه نگهداری و خودداری متضمن معنی سروش و اطاعت بقانون بوده و چنانچه از اشارات اوستائی که در بالا گفته ایم معلوم میشود، این آرزوهای فردی ایرانیان تمام جنبه اجتماعی داشته و لازم و ملزوم یکدیگر بوده و اندیشه و درخواست دایمی آنها را عادات قومی نموده بوده است. خلاصه آئین اخلاقی و اجتماعی زرتشتی و غایات تعلیم و تربیت ایران اوستائی را بصورت جدولی در آورده و باقی در مراجع درملحقات این کتاب ذکر نموده ایم.

**منظورهای اجتماعی و ملی** - ایران اوستائی میخواهد مردم را اجتماعی

محض بار آورد. معاونت و یاری و همدستی و همکاری را شعار مردم سازد. کسی که اهریمن بر جان وی چیره نیست درستکار و راستگو و منظم باید بشاید و کارهای او مظهر عقل و صحت بشمار آید. درهمه جای اوستاراهزنان و دروغگویان و جادوگران که باعث برهم زدن نظم اجتماعی هستند بیدی یاد کرده میشوند و این امر خود بهترین معرف هدف اوستا در اجتماعی کردن مردم و عادت دادن آنانست بحفظ نظام اجتماعی.

**تحکیم ملیت و وحدت ملی** - از منظورهایی بسیار بزرگ دیگر ایران اوستائی تربیت کردن پیروان خود را برای حفظ ملیت و دفاع از میهن است. بسیاری از احکام دینی اوستا خود باعث ایجاد يك روح وحدت و اشتراك در ملیت برای ایرانیان می باشد. هر ایرانی با اهریمن و سپاه وی باید در جنگ و جدال باشد و هر ایرانی باید یکمده مراسم و عادت ملی مانند جشنهای مختلف مذهبی و ملی زا که دین بتقدیس آنها همت گماشته است بجای آورد. تمام ایرانیان اوستائی پرستنده يك خدای واحد هستند و این خود موجب يك روح وحدت در این ملت میباشد.

**سرمشقه های ایران دوستی** - فرشتگان اوستائی خود بهترین سرمشقه های دوستی برای ایرانیان اوستائیند و از آن گروه است «مهر» فرشته مهم اوستائی و قهرمان بزرگ مذهب زرتشت. صفاتی که برای مهر معین شده است از قبیل پیروزی و استوار کننده مملکت «بی رونق کننده مملکت خصم» «پاسبانی بیدار و دلیر» «حامی آئین مزدا» خود باعث ایجاد یک روح حمایت و دفاع از ایران و ایرانیان و مقاومت با خصم است چه هر زرتشتی پاك باید از صفات ایزدی پیروی کند و با صفات مخالف هر آنکه نماینده پلیدی اهریمن است بجنگد «مهر خاص ممالك آریائی و سرور سامان دهنده آنهاست و نخستین ایزدی است که پیش از خورشید جاودان تیزاسب از فراز کوه «هرا» یا «هر رعیتی» (یکی از کوه های شرقی ایران) سر بر آورده و از آنجا بتمام منزلگاههای آریائی (که در اوستا مراد از آن قسمتهای مختلف ایران است) مینگردد و «نگهبان خانمان و قبیله و دودمان جنگجویان راست گفتار و طرقدار راستان و درستان و

دلیران قوم ایرانی و پاسبان ممالك آریائی میباشد و بدیبهست که این حمایت فرشته بزرگ اوستائی از ممالك ایران خود ایجاد يك روح وطن پرستی قوی در ایرانیان مینماید .

پس از این بیانات بخوبی معلوم میشود که یکی از منظورها و نتایج بزرگ تربیت ایرانیان اوستائی ایجاد روح اجتماعی و ملیت در ایران بوده است و این خود از بزرگترین نشانه‌های تربیت است.

**منظورهای اخلاقی -** در عین حال نباید از هدفهای اخلاقی که در تربیت مزبور وجود داشت غافل بود. چه همچنانکه در ضمن تحقیق در مذهب ایران اوستائی دیده ایم اساس مدنیّت و مذهب ایران اوستائی بر هزاران منظور اخلاقی مانند درستی و راستی و راستگوئی و عدالت و نظم استوار بوده نظم را اوستا چنانکه پیش دیده ایم اهمیتی خاص می‌نهد و چون نظم پایه و اساس تمام محاسن اخلاقی است ، از اینرو باید گفت منظور اخلاقی اوستا بسیار وسیع و متوجه تمام محاسن بوده است و بهمینگونه ایرانی باید با تمام بدیها که مظاهرا هر یمنان زشتکارند بجنکد و شهامت و مردانگی را بر حیات خود حکمران نماید.

**هدف مذهبی -** هدف بزرگ مذهب بهتر کردن حیات جامعه و ایجاد آسایش روحی و مادی برای آدمی است. مذهب میخواهد حیات روحانی بشر را بامور دنیوی و عمل منطبق و بالاخره سعادت روحانی و جسمانی را یکجا جمع نماید. پس هدف بزرگ مذهب عمل و فلسفه عملی است و چون چنین است وسیله‌ای نیک برای بهتر کردن وضعیات فردی و اجتماعی و ایجاد حس برتر و بهتر جوئی است. علاوه بر این مذهب اوستائی نظم را تحسین می‌نماید و هر زرتشتی مذهب را موظف بر رعایت آن میشمارد. هر ایرانی اوستائی باید در روزهای معینی در هر ماه و سال با قافله جشنهای معینی پردازد و هر روز کارهای معین مذهبی را انجام دهد و انجام این منظور خود یکی از بهترین وسائل ایجاد روح نظم در افراد است. از هدفهای بزرگ دیگر مذهبی ایجاد پشتکار در هر فرد میباشد چه هر

خانواده موظف است که بدون لحظه‌ای غفلت آتش خانوادگی را فروزان نگاهداشته باشد و سعی کند تا آتش از فروغ و تابندگی نیفتد.

**هدف عضویت در حیات جمعی** - از آنچه گذشت این مسئله در ضمن هدف مذهبی اوستائى معلوم میشود که تربیت به تنهایی جنبه فردی یا اجتماعی تنها منظور نیست بلکه در عین حال پرورش هر دو جنبه توأمأ ملحوظ است. مثلاً در روشن داشتن دائمی آتش علاوه بر آنکه هر فرد (سرخانمان) را موظف و مکلف با امری و مسئول کار معینی مینماید که مخصوص اوست و از این‌روی جنبه فردیت و مسئولیت فردی او را قوت می‌دهد، در همان حال نیز یک روح اجتماعی در او ایجاد می‌نماید و جنبه اجتماعی او را کمال و قوت می‌بخشد بدین معنی که هر یک از افراد در حین مراقبت، خود را شریک سایر ایرانیان می‌یابد که جملگی آنان مانند وی مسئولیتی واحد را بر عهده دارند و از پی یک منظور در تکاپو هستند. تمام آنها در تحت مراقبت اشافرشته نگهبان آتش، نگهدار آتشگاهها هستند و همه یک مسئولیت مشترک را که حفظ آتش باشد عهده دارند و این امر خود بهترین وسیله پرورش و تقویت جنبه اجتماعی است. یکی از وجوه پرورش جنبه فردی در مذهب زرتشت و وجود این هدف در آن اعتقاد متضمن اراده مختار و ورثه است پرورش جنبه فردی این عقیده واضح است و در عین حال باید از پرورش جنبه اجتماعی آن غفلت نورزید. چه مقدرات چیرگی نهائی خیر و بسته بحسن انتخاب او و سایر افراد است. هر فرد هر چه بطرف خیر برود، در پیشرفت خیر مؤثر است و هر چه بطرف شر برود به پیشرفت آن قادر میباشد.

**هدف صحی و بدنی** - ایران قدیم چنانکه در فصل دیگر خواهیم دید یکی از بزرگترین هدف تربیتی خود را حفظ صحت و بقای خصایص خوب نژادی دانسته است زیرا وابسته بودن صحت جسمانی و سلامت روحانی کاملاً اعتقاد داشت.



ایرانی اوستائی همیشه دعا میکرد که اهورامزدا به وی فرزند قوی و نیرومند و صحیح بدهد و علاوه بر این مذهب او مرض و آلودگی و پلیدی و عدم صحت و امثال اینها را که بحفظ صحت و قوای بدنی صدمه میزند از آثار اهریمن میشمارد و هر زرتشتی پاک باید با اینها بجنگد و خود و فرزندان خود را صحیح و سالم بدارد و از همین جا است که هر دختر آرزو داشت با جوانی نیرومند و قوی همسری کند تا فرزند قوی آورد. این اصول را در فصل بعد در ضمن تربیت بدنی و تربیت قهرمانی مشاهده می‌نمائیم.

**هدف دانشی و هنری** - خواهیم دید که ایران اوستائی با جهالت که برانگیخته اهریمن و باعث غلبه تیرگی دیوان بر روان آدمیست، شدت می‌جنگد. یکی از ایزدان بزرگ اوستائی یعنی «چیستا» ایزد دانش است و از این پیدا میشود که دانش و دانش-آموزی و پرورش علمی افراد تا چه حد در مذهب اوستائی اهمیت دارد. چه و قتیکه یکی از مظاهر کمال یزدانی حامی دانش و پروراندن آن باشد، ناچار یک زرتشتی در ستکار نیکو از کسی تبعیت می‌کند. و این هدف خوب و مفید را از مذهب می‌پذیرد. علاوه بر این چنانچه بعد ملاحظه خواهیم کرد تربیت فنی و صنعتی و حرفه‌ای و هنرهای گوناگون قهرمانی و جنگی و امثال آنها نیز از هدفهای تربیتی ایرانیان اوستائی بود و برای انجام این منظور رویه‌هایی خاص مجری میشد.

**هدف حیات خانوادگی و تأثیرات غیر مستقیم آن** - خانواده در حیات ایران اوستائی تأثیر و اهمیت فراوان دارد. چه واحد حیات اجتماعی است و از همین روی ایرانی باستانی برای «نمانا» یا «مون» خود آرمانهایی داشته و همچنین برای عالم «ویس» بمعنی ده که او و سایر خانواده‌ها تشکیل میدادند نیز آرمانها و هدفهایی داشت.

دعای یکنفر مزدا پرست که ذیلا بنقل آن مبادرت میشود آرمانها و آرزوهای او را در باب حیات خانواده کی بخوبی روشن می‌سازد.

«در خانه من رضایت‌مندی بیاید. فراوانی، بی‌غمی و قدردانی از نیکوکاران و پارسایان پیدا شود. پارسائی و اقتدار نصیب ده ما شود. فراوانی و شکوه و شادمانی از

آن ما گردد و ایمان که منشأ آن اهورامزدا و زرتشت است، ده مارا احاطه نماید .  
 مواشی و غله بزودی گردد آید و نیز بر نیرو و پشتکار مردمان وفادار ما در راه اهورامزدا  
 افزوده شود . ( یسنا هفتم ۲-۳ )

و بهمین گونه دعا های دیگر در میان زرتشتیان وجود دارد که معرف منظور و غایت  
 خانوادگی ایرانیان اوستائی است . در این دعا ها که ذیلا بنقل بعضی از آنها می پردازیم  
 و در هر خانواده هر روز یک مرتبه تکرار میشده است، بعضی از هدف های دیگر آنان مانند شاه-  
 پرستی و دوستداری پارسائی بخوبی هویدا میگردد .

«پارسائی برترین خوبی است» «برکتی است . برکتی برای کسی که در زمینه  
 اشاو هیشثار است میرود» و این دعا معروف بدعای «اشم و هو» است و همچنین دعای معروف  
 دیگری بنام «اهونا واریا» نشانه یکی از حیات خانوادگی و شاه پرستی است . ترجمه  
 این دعا چنین است .

«همانگونه که خدای آسمانی را باید برگزید» همانطور خداوند را در زمین برای  
 خاطر پارسائی باید برگزید» «تا دهنده اندیشه های نیک و کردار خوب حیاتی برای  
 پیشگاه مزدا باشد» سلطه از آن خدایگانسی است که خدا برای پاسبانی بیچارگان  
 گماشته است .

در اینجا انعکاس نوشته های دکتر اسدالله بیژن را پایان می دهیم و بر آن می افزائیم  
 که سازنده شاهنشاهی با عظمت هخامنشی و استقرار قدرت و تأمین نظم عمومی بر پایه تعالیم  
 اوستائی و دستور آسمانی زرتشت استوار بوده و همه جا و در تمام آثار در خشنودی آن  
 اشکار است .

## از تاریخ ماد گردآورده (۱ - ۲ - دیاکونوف)

اینک به بینیم ۱ - م - دیاکونوف روسی گردآورنده و نویسنده تاریخ ماد که آقای کشاورز آنرا بفارسی برگردانده، درباره مذهب هخامنشیان چگونه اظهار نظر نموده است - این محقق و دانشمند روسی پس از شرح و تفصیل بسیار و پژوهشهایی ژرف و در عین حال مفصل و مکرر چنین نتیجه گیری مینماید :

پیشرفت تعالیم مزدیسنا - در عهد هخامنشیان در دو جهت صورت گرفت. از یکسو چون این دین میان توده های وسیعتر ساکنان رواج می یافت ، معتقدات و مذاهب باستانی را که غالباً از «کاتاه» هم قدیمی تر بود، در خود مستحیل میساخت . پس از فتح امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر و دخول پیروزمندانه مذاهب یونانی بخاک ایران و پاشیدگی شیرازه سرزمین پیشین هخامنشیان و تقسیم آن به دولتهای کوچک، جریان مزبور یعنی گرایش عناصر «بت پرست» بسوی تعالیم زرتشت بشدت دوام یافت. اثری که از آن زمان باقی مانده همانا سرودهای اساطیری خورده اوستایا «یشتها» است که غالباً شامل مضامین بسیار کهن میباشد .

باز این محقق در جای دیگر ضمن مطالبی چنین می نویسد :

دین مزدیسنا - که مسلماً در عهد هخامنشیان به کاپادوکیه برده شد که خود این بهترین گواه انتشار تعالیم زرتشت در دوران ایشان است ، در آنجا هم از صورت تجزیه درآمده تجسم یافت و مورد تعظیم و تکریم قرار گرفت ( درست همچنانکه در اوستا آمده ) و طبق کتیبه آرا - یسون که توسط یا - ای - اسمیرنوف کشف شده با « بل » خدای بابل رسماً مزدوج شد ،

همانگونه که در بالا دیدیم ، با آنکه کتاب مربوط به تاریخ ماد است و مؤلف

این تاریخ هم هدفش روشن نمودن تاریخ این سلسله از سلاطین ایران بوده ، معینا  
ضمن تحقیق خود ناگزیر مطلب را ب مذهب هخامنشیان کشانیده و رایج بودن دین زرتشتی  
را در دوره هخامنشی تصدیق نموده است و حتی نفوذ این دین در کاپادوکیه را هم بوسیله  
هخامنشیان دانسته است .



## از کتاب میراث ایران

اینک به بینم دانشمند شهرریچارد - ن - فرای در کتاب میراث ایران، درباره دین در روزگار هخامنشیان چگونه تحقیق و اظهار عقیده نموده است .

« اکنون بموضوع دین که در گذشته نیز بآن اشاره کرده ایم توجه کنیم . تعیین دین پادشاه پارسی در این دوران بسیار دشوار است . بویژه هنگامی که در نظر آوریم که بهیچ شاهدی دال بر وجود دستگاه دینی منظم یا عقیده مذهبی همگانی در دوران داریوش وجود ندارد . اما بیشک تازمان داریوش پیروان زرتشت اگر در سراسر ایران نبودند ، در بسیاری از بخشهای آن مسکن داشتند . گویانکه ما از دین ایشان نیز چندان آگاهی نداریم . آیا می توانیم حتی به حدس و گمان وضع دینی ایران را در پایان روزگار هخامنشیان از روی آگاهیهای اندک و محدود تشریح کنیم ؟ در این باره جز استنباطهای کلی و غیر قطعی کاری نمیتوان کرد .

اگر به تقسیم کلی دین بایمان یا اعتقاد از یک طرف و رسوم از طرف دیگر توجه کنیم میتوان بحدس گفت که هواخواهان دین کهن آریائی بیشتر رسوم توجه داشتند و پیروان زرتشت که میتوان او را مصلحی آریائی دانست بیشتر بایمان و اعتقاد گرایش داشتند نباید همواره بر پایه طبقه بندی علمی گرایش بایمان را به مردم شبان و توجه برسوم را به مردم ده یا شهر نشین نسبت داد .

گویانکه بکار بستن این روش شاید در بسیاری موارد به دلایل عدیده درست باشد ، اما در اینجا امریست استثنائی . این تقسیم بندی گویا در مشرق ایران آشکارتر از مغرب ایران بوده است . در مغرب عوامل خاور نزدیک از جمله مغان شاید گروهی هم برسوم و هم باعتقاد و ایمان موضوع را بفرنج و پیچیده کرده است . مغان را در طبقه

بندی کل میتوان از اندیشه‌های روحانی خاور نزدیک متأثر دانست. زیرا چنین می‌نماید که ایشان مبلغ التقاط عقاید آریائی و خاور نزدیک یادست کم موافق با آن بودند. میتوان به گمان گفت که دوران آمیختگی مردم مغرب ایران بویژه مادها و پارسیها به مردم بومی که موجب پراکنده شدن زبان فارسی باستان در مغرب ایران در کنار آمیختگی همانندی در معتقدات و مراسم مذهبی روی داده باشد. از آنجا که این روش در آمیختن اگر مشی آشکار و عهدی و هخامنشیان نبود، فراخور مزاج زمان بود. مغان طبقه روحانی ایران شدند و سپس همچنانکه انتظار می‌رود دست به کار آمیختن دینها زدند. بیشک تعلیمات زرتشت در سرزمین ایرانیان شرقی میان مردم غرب پیروان بسیاری پیدا میکرد. حتی در میان مغانی که بیگمان بسیار بر رسوم گرایش داشتند ایمان زرتشتی بازخواهانی می‌یافت و بویژه داریوش و خاندان شاهی به دستورهای این پیامبر گوش میدادند.

میتوان گفت که داریوش و بسیاری دیگر بیشک اهورامزدا را همچون خدای آریائی (یعنی ایرانیان) پذیرفته بودند. این به آن معنی نیست که اهورامزدا تنها خدای ایشان بود بلکه خدائی ایرانیان همه پذیرفته بودند و زرتشت و داریوش در پرستش او همدستان بودند. با این همه نمیتوان دین زرتشتی دوران داریوش را با آئین مزدیسنا پایان روزگار ساسانیان همانند پنداشت. در گاتاهاى زرتشت و کتیبه داریوش هر دو دربارهٔ راست گوئی و دوری جستن از دروغ تأکید شده است. زرتشت و داریوش هر دو مزدیسنائی یعنی پرستنده مزدا هستند. چنانکه از لوحهای بسیار عیلامی برمی آید برخی مغان در تخت جمشید هم بکار خویش سرگرم بودند. آیا این مغان پیرو مزدا بودند یا پرستندگان خدای آریائی؟ آیا پیکار دینی میان داریوش که پیرو زرتشت و اهورامزدا بود با مغان که پیروان خدایان آریائی بودند در نگرفت؟ بر ما آشکار نیست اما میتوان با فقدان دلیلی که این سخن ما را رد کند، بحدس گفت که از دوران پیش از داریوش برخی از مغان دستورهای زرتشت را بی‌رها کردن کامل خدایان کهن پس‌پذیرفته بودند و دیگر مغان هم یا پیام زرتشت را نشنیده بودند یا به پیام او

پاسخ نمیدادند.

مختصر آنکه به گمان من پیشرفت دین زرتشت در کنار پیشرفت فرهنگی و اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی روی داده و لازم نمی آید که مرحله پریچ وخم و پرفراز و نشیب و بغرنج بوده باشد.»



## از کتاب تاریخ تمدن ایران

پرفسور آندره دوپن سومراستاد دانشکده ادبیات پاریس در کتاب تاریخ تمدن ایران تحت عنوان ایران و اسرائیل چنین مینویسد :

« کورش پادشاه « پارسیها و مادها » بسال ۵۵۶ قبل از میلاد در شرق و غرب بجهان گشائی پرداخت. در سال ۵۴۷ در سارد گنجهای افسانه‌ای کراسوس را بدست آورد. همه جاپیروزی بهمرأه وی بود. بسال ۵۳۹ به بابل حمله کرد و این پایتخت پراهمیت و ثروت خیز را تصرف نمود. شهر بابل و سراسر کشور از آنجمله سوریه و فلسطین بدست شاهنشاه افتاد.

قوم یهود جریان حوادث فوق را باعلاقه کاملی تعقیب میکرد. زیرا بسال ۵۸۶ نبوکدنزر « بخت النصر » پادشاه بابل بیت المقدس را خراب نمود و معبد آنرا آتش زده. پادشاهان و رؤسای قوم یهود را باسارت برده بود. دولت یهود منقرض و برپیشانی افتخارات صیون داغ ننگ نهاده شده بود. با اینحال اسرائیل بآینده ایمان داشت و معتقد بود که قوم یهود هرگز نمیمیرد.

آری این همان یهوه خدای قادر مطلق است که کورش را برانگیخته و درهای پیروزی را بروی وی باز میکند.

شهرها یکی پس از دیگری و سرانجام بابل بتصرف وی درمی آید. کورش همان مردی است که یهوه او را باروغن مقدس مسح و او را برای درهم شکستن بابل انتخاب کرده است. هم اوست که یهودیان را از تبعید به فلسطین بازگرداند و افتخارات صیون را بوی باز میگرداند. یکی از انبیای اسرائیل در حدود سال ۵۳۹ با این عبارات



در باره کورش سخن رانده و نبوت وی بعدها ضمیمه کتاب اشعیا نبی شده است. قوم یهود از حلقوم پیامبر خویش تمنیات قلبی خود را نسبت به پیروزی ایران و تأسیس امپراطوری عظیم پارسیها بیان داشته است .

کورش بمحض تصرف بابل فرمان داد تا یهودیان به اورشلیم بازگشته و هیکل را از نو بنا کنند . کاروانهای تبعیدی بکشور خویش باز گشتند و دولت یهود تحت قیمومیت ساتراپ « ماوراء فرات » تأسیس گردید. البته مشکلاتی نیز درین بود. بسال ۵۲۲ پیش از میلاد یعنی در اوایل سلطنت داریوش اول هنوز شروع به بنای هیکل نشده بود در اینموقع سرعت آغاز ساختمان نمودند . داریوش نیز که مردکم تعصبی بود آنچه را که سلفش اجازه داده بود تأیید کرد. ازینرو یهودیان موفق شدند در ۵۱۵ قبل از میلاد تجدید ساختمان هیکل را باشکوه تمام جشن گیرند.

در این دوره حکومت نو بنیاد یهود هنوز بسیار ضعیف و حصار شهر اورشلیم بحال ویرانی بود. یهودیان در ۴۵۰ شروع بمرمت حصارها نمودند. عمال حکومت ایران از این امر نگران شده بشاه گزارش دادند. اردشیر اول فرمان داد تا کار ساختمان حصار را متوقف سازند. یهودیان دچار بهت و حیرت شدند. یکنفر یهودی بنام « نحمیا » که در دربار شاهنشاه ایران مقام شامخی داشت پیش شاه بوساطت برخاست و منظور قوم اسرائیل را بشکلی توجیه کرد که در ۴۴۵ بخود وی مأموریت داده شد به اورشلیم رفته و بعنوان حاکم آن شهر به بنای حصار و تمشیت امور به پردازد.

از آن پس بتدریج تورات یعنی مجموعه احکام منتسب به موسی بفرمان شاهنشاه بمنزله قانون اساسی کشور اسرائیل تلقی شد.

کتاب مقدس از سرگذشت يك مرد روحانی بنام اسدرا س که بفرمان اردشیر رعایت قوانین و مقررات را در سراسر فلسطین تضمین نمود سخن میراند. در این زمینه از قوانین مزبور بنام « قوانین خدا و شاه » نام برده شده است

درالفاتین مصر یعنی منطقه‌ای که بهنگام فرمانروائی ایرانیان يك اقلیت یهودی ساکن آن بود، پاپیروسی که بر آن بخط آرامی، فرمانی ازداریوش دوم نوشته شده بود دست آمده است.

تاریخ نگارش این فرمان بسال ۴۱۹ قبل ازمیلاد ومضمون آن برگذاری عید فصیح برطبق دستور توراۃ است.

ازمقدمات فوق این نتیجه حاصل شدکه تجدید حیات اسرائیل بصورت دولت یهود فقط درسایه حمایت پادشاهان ایران میسر بود.

روابط ایران واسرائیل بهمین اقدام سیاسی محدود نبود. درطول دوره تسلط پارس‌ها واز آن پس دردوره اشغال یونانیان معتقدات مذهبی ایران اثر عمیقی دریهودیان باقی گذاشت. مورخین معروفی ازقبیل «ا - میز» و «بوسه» به نفوذ مزبور اهمیت زیادی داده ومعتقدند که برجبین تحولات مذهبی قوم اسرائیل پس از بازگشت از تبعید مارك ایرانی مشاهده میشود. نظریه زرتشت درباره «توحید» دقت نظر یهودیان روشن بین رابخود جلب نمود. آنها با خود می گفتند: مگر یهوه خود خدای آسمان و خدای واحد نیست؟ توجه باین نکته ضروری است که نظریه یکتاپرستی یهودیان کمی پس ازظهور زرتشت بیان شده ودرکتاب اشعیاء نبی چنین نوشته اند:

من یهوه هستم. جزازمن خدائی وجود ندارد.

اگرفرض کنیم که فکریکتاپرستی ازایران به اسرائیل نرفته است، باز از پذیرفتن این مطلب ناگزیریم که ایران باشاعه توحید و بیان روشن ومقنع آن درمیان قوم اسرائیل کمک شایان نموده است.

بنابه آئین مزدائی، زبردست اهورامزدا یعنی خدای بزرگ «امشاسپنتا» ها یا فرشتگان قراردارند. از نقطه نظرهای مختلفی فرشتگان مزبور باملائکه مقربین الهیات یهود، یعنی میکائیل رفائیل و جبرائیل و هم چنین اقانیم ثلاثه: عقل و کلمه وروح القدس که درعلوم نظری یهودیان پس از بازگشت از تبعید اهمیت فوق العاده یافت

قابل تطبیق است .

آئین مزدائی در اصل بیان تاریخ عالم بصورت مبارزه‌ای بین خیر و شر است. این ثنویت که قبلاً برای اسرائیل موضوع ناشناخته‌ای بود ، بتدریج در میان یهودیان پس از تبعید ورد زبانها میشود . جیوش خیر یا روشنائی عبارت از فرشتگان و عادلان و جیوش شر یا تاریکی همان دیوان و اشرار است. از فرشتگان و دیوان ازین پس در کلام یهود سخن بمیان می‌آید .

حتی نام برخی از آنها رنگ کاملاً ایرانی دارند . مثلاً دیو معروف به آسموده در کتاب (توبی) چیزی جز تعریف لفظ فارسی ( آسما - ائوا) نیست. از آن گذشته در الهیات یهود مترادف با هریمن یا روح شر مزدائیان از شیطان یا بلیان که حاکم ظلمات و مسلط بر زمین است نام می‌برند. شیطان فقط پس از بازگشت از تبعید در ادبیات مذهبی یهود ظاهر میشود ، آیا از اینهمه دلایل مستند نمیتوان نتیجه گرفت که اسرائیل به تقلید از ایران پرداخته است .

نفوذ ایران در نظریات اسرائیل پس از بازگشت از تبعید بخصوص در زمینه مسائل آخر الزمان ، پایان جهان و افراد بشر قابل توجه است و عقیده به رستاخیز مردگان و قضاوت نهائی و مجازات با آتش ایده‌هائی است که قبل از یهودیان توسط ایرانیان بیان شده است .

نویسنده - تمام موضوعاتی که پروفسور سومر در مقاله خود بیان نموده از حقایق غیر قابل انکار است و میتوان بخوبی درك نمود که اقتباس مطالب بالا که از تعالیم زرتشت سرچشمه گرفته زمانی آغاز شده که کورش بزرگ قهرمان آزادی بخش تاریخ یهود و جهان ، قوم بنی اسرائیل را از اسارت آزاد و رابطه آنها با قوم خارج بخصوص ایرانیان برقرار میگردد - سپاهیان ایران که بنا بر گفته کورش بزرگ بآرامی وارد شهر بابل شده و باشادی مردم استقبال میشوند، این تعالیم را با خود به قوم اسرائیل بارمغان می‌دهند و اینها می‌بایستی معتقد و مؤمن با اصول و فلسفه زرتشت باشند تا بتوانند بدیگران الهام

بخشند. خلاصه آنکه این روابط در آغاز دوره هخامنشیان پایه گذاری و دنبال می گردد. مطلب دیگری که از نوشته «دوین سومر» بدست می آید آنست که مردم ایران که از میان آنها سپاهیان بوجود آمده زرتشتی بوده و بوسیله آنها اینگونه تعالیم که تا آئزمان در جهان یهود سابقه نداشتند رسوخ یافته است و این خود دلیل روشنی است که هخامنشیان بدین زرتشت معتقد «و مؤمن بوده اند» .



## از کتاب ایران از آغاز تا اسلام

اینك به یینیم خاورشناس و باستانشناس معاصر پروفیسور گیرشمن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام درباره دین هخامنشیان چگونه اظهار نظر نموده است .

این دانشمند در کتاب نامبرده پس از گفتاری چند اینچنین نتیجه گیری می کند: « در عهد هخامنشی آئین مزدائی که زرتشت آنرا تغییر داده بود، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد (منظور از سراسر شاهنشاهی - کشورهای است که بکشور ایران پیوند یافته) تاریخ حیات پیامبر هنوز مورد بحث است . تصور میکنند که وی اصلاً از مردم ماد بوده و مجبور به ترك موطن اصلی خود گردید و برای موعظه بایران شرقی شتافت و در آنجا پیروانی یافت . از آن جمله امیری بود بنام ویشتاسب (گشتاسب) که بعضی دانشمندان اورا همان ویشتاسب پدر داریوش دانسته اند که شهر بان پارت و گرگان بوده (این مطلب آنطور که در گاتاها آمده و گشتاسب با عنوان شاهی مخاطب قرار گرفته درست در نمی آید ) بهر حال آئین جدید از مشرق ایران بتدریج در سراسر آن کشور شروع با تشار کرد. »

نویسنده - در اینجا پروفیسور گیرشمن باختصار ولی بایک نتیجه گیری مفید عهد هخامنشی را اوج گیری مذهب زرتشت دانسته و توسعه آنرا در سراسر کشور پهناور شاهنشاهی از این دوره بر شمرده است . اگر شاهنشاهان و سران این سلسله خود معتقد بدین و مذهب زرتشت نبودند ، چگونه امکان داشت که در ترویج و گسترش دادن آن کوشش بعمل آورده باشند .

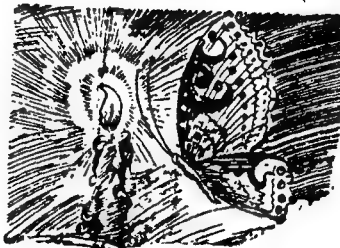
## از کتاب اناهیتا

روانشاد استاد پورداود در بحثی از زرتشت و دین او در کتاب اناهیتا راجع به شناسائی دین زرتشت و یهود چنین اظهار عقیده نموده :

« نزد برخی از دانشمندان موسی همزمان فرعون مصر رامسس دوم یا همزمان پسرش فرعون مرتپته ( ۱۲۲۵ - ۱۲۰۰ ) در سده سیزده پیش از میلاد مسیح میزیست. این دو پیغمبر الهامی، یکی آریائی و دیگری سامی، مرز و بومهایشان از همدیگر بسیار دور و از حیث زمان هم شاید يك دو سه قرن از همدیگر دور بودند. آشنائی پیروان این دو دین بزرگ با همدیگر روزی روی داد که کورش بابل را بگرفت و این در پائیز سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح بود. هزاران یهودی که از زمان ( نبوکدنصر ) پس از شکست یهودیان در آنجا میزیستند، با ایرانیان آشنا شدند. از همان برخورد است که عقایدی از دین زرتشتی بدین یهودی راه یافت و از آن دین بدینهای دیگر سامی رسید. این است که کتاب آسمانی تورات را یکی از مأخذ تاریخ کهنسال ایران میتوان شمرد. چه بسیاری از بخشهای تورات از پیغمبرانی است که در روزگار ان کورش و داریوش و خشایار شاه و اردشیر می زیستند و در سرزمینهای شاهنشاهی هخامنشی بسر می بردند. خود مرز و بوم آنان فلسطین تاروژی که اسکندر مقدونی آن را بگشود جزء امپراطوری ایران بود.

در این جملات روانشاد پورداود اظهار نظر می نماید که هخامنشیان زرتشتی پس از فتح بابل بدست کورش ( که خود این شاهنشاه هم زرتشتی بود ) عقاید زرتشتیگری را به یهودیان آموختند و از آن زمان بود که بسیاری از تعالیم زرتشت وارد تورات گردید

و از آن پس به دینهای دیگر سامی رسید. پس میتوان پذیرفت که هخامنشیان نیز مؤمن و معتقد بدین زرتشت بوده و با همین ایمان بابل را فتح و اصول و فلسفه‌هائی از این مذهب را به یهودیان آتزمان تعلیم داده‌اند و هر آینه چنین نبود پس بچه وسیله‌ای این اصول بدین یهود راه یافته است ؟



## از کتاب تاریخ مفصل ایران

دکتر عبدالله رازی در کتاب تاریخ مفصل ایران راجع بمذهب هخامنشیان چنین مینگارد :

«مذهب هخامنشیان پادشاهان هخامنشی موحّد بودند، یعنی اهورامزدا را خالق زمین و آسمان دانسته و اقتدار و سلطنت خویش را از تائیدات او میدانستند. از آنجا که اهورامزدا غیر مرئی بوده پرستش او را در مقابل آتش که يك گونه رمزی است بجای می آوردند.

در کتیبه های اردشیر «اخش» برای اولین دفعه نام مهر و ناهید برده شده - گرچه ایرانیان قدیم بمهر معتقد بوده آن را تقدیس مینمودند ولی اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین رب النوع از اواخر قرن پنجم قبل از میلاد است و از زمان اردشیر دوم پادشاهان این سلسله او را تقدیس نموده در موقع سوگند و پرا شاهد گرفته و در جنگ از او یاری می طلبیدند .

ملت ایران در آثر مان آب و آتش و باد و نور و روز و شب و (نور خورشید و ماه) را تقدیس می نمودند و با حضور یکنفر از مغان نیاز را بجای می آوردند.

نویسنده - (چنانکه دیدیم آقای دکتر رازی هخامنشیان را مؤمن و موحّد بخدای یکتائی بنام «اهورامزدا» یعنی همان آفریدگار بیهمتائی که زرتشت تعلیم فرموده دانسته



است و در این باره بطور موجز و مختصر تحقیق و مطالعه خود را اظهار نموده است که دیگر نیازی به شرح و بسط ندارد .



## از سالنامه رسمی کشور سال ۱۳۴۹

آقای دکتر سعید فاطمی استاد دانشگاه تهران تحت عنوان ( نفوذ معنوی تمدن آریائی در ادبیات و هنر یونانی ) مطالب بسیار ارزنده‌ای در ضمن تحقیقات عالمانه خود عنوان نموده که میتوان برای تأیید این نظریه که هخامنشیان معتقد بدین زرتشت بوده‌اند در اینجا منعکس نمود - این دانشمند پس از پژوهشهای ارزنده‌ای که در این باره بعمل آورده چنین نتیجه‌گیری میکند :

« صحیفه‌های تاریخ مبین این حقیقت است که ایرانیان همیشه از عقل سلیم برخوردار بوده، و اولویت عقلی آنان بر یونانیان آن زمان هیچ تردیدی در هیچکس بوجود نمی‌آورد.

در همان زمان اندیشه توحید ایرانیان را یونان کشفیات اقوام هلن را با تمدنی عظیم آشنا کند اما تعصب مورخان یونان مآب و یونان دوست این نبردهای فکری و انسانی را بصورت جهانگشائی جلوه‌گر ساخت.

مشعلداران خود را بر برها نام دادند و پسرمانه تمدن آریائی را جانوری وحشی همانند گراز که پیکر خود را بخون یونانیان ارغوانی کند شناسانیدند. پروفیسور « ژاک دومسارکت » محقق فرانسوی که در زمینه فرهنگ و تمدن ایرانی تحقیقات جالبی دارد. نفوذ تمدن کهن آریائی ایرانی را در تمدن یونانی بررسی نموده و صادقانه ستایشگر این تمدن است .

وی معتقد است که پس از آشنائی یونانیان با تمدن عظیم ایرانی ( حدوداً و آخر قرن ششم قبل از میلاد ) یعنی زمان اولین آشنائی مادها با اقوام ایونی ساکن آسیای صغیر

بسیاری از مزایای انسانیت و راستی را یونانیها به برکت اندیشه‌های زرتشت و اصول مذهب او فراگرفتند.

پرفسور «مری» نویسنده انگلیسی در کتاب «تمدن یونان» از مراحل پنجگانه عقاید و مذهب یونانیان سخن میگوید و نشان میدهد که در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد در مذهب و عقاید یونانیان تغییرات شگرفی روی داد و خصوصیات انسانی را که به خدایان خود نسبت میدادند از آنان سلب نموده و تعداد خدایان را کم کردند و صورت معنوی بآنها دادند. او آشنائی یونانیان را با تمدن عظیم ایرانی منشأ این تغییرات میداند.

در سال ۵۵۰ قبل از میلاد کوروش کبیر بر لیدی استیلا یافت و ساکنان مستعمرات یونان با ایران تماس گرفتند و بفرسفه عمیق نژاد ایرانی آشنا شدند و اقوام و قبایل اطراف دریای سیاه از مذهب ایرانیان الهام گرفتند و فروغ تمدن ایرانی به لیدی و سایر نقاط پرتوافکن شد و زئوس خدای قدرتمند یونانیان با عقاید صفات و قدرتهای تازه جلوه‌گری نمود که نیروی اندیشه ایرانی در آن منعکس است.

ثمره عقاید زرتشت باعث شده که یونانیان صفات خدایان خود را تعدیل کنند. جالب اینکه عقیده ایرانیان در مسیحیت نیز تأثیر نمود و بشکل سلطنت آسمانی مسیح تعبیر گردید.

عقیده «خورنه» ایرانیان که یونانیها (کوارنیا) مینامند در حقیقت اثر «فرا ایرانی» و «فرکیانی» را در سنت‌های کهن یونانی نمودار میسازد.

زرتشت مبتکر این عقیده است که روح از «خورنه» سرچشمه میگردد و بر طبق نظریه مزدیسنا همه روحها از روح‌الارواح منشعب میگرددند و از عالم برتر می‌آیند و باز بسوی خدا باز میگردند.

مزدیسنا معتقد است آنچه از خداوند نیک و پسندیده است و این سریگانه پرستی و توحید قوم ایرانی است و حتی قوم یهود نیز یگانه پرستی را در بابل از ایرانیان فرا

گرفته است .

«دریسنه ۱۰-۳۲» و سایر منابع کهن از سه بلای آسمانی صحبت شده که دروغ بزرگترین آنهاست . در اثر «سنتهای هند و ایرانی بر روی طبقات اجتماعی» «ژورنال آسیاتیک» سال ۱۹۳۸ صفحه ۵۴۳ پرفسور «بن ونیست» سه بلای اجتماعی را یورش - گرسنگی و قساوت شمرده است اما هیچ شاهی در این زمینه وجود ندارد . آنچه در گاتاها هست اینست که اهورامزدا این کشور را از گزند دشمنان حفظ کند . از گزند آفت در امان دارد و از دروغ برکنار دارد و آتش بیگانه و کشت بد و دروغ هرگز باین سرزمین راه نیابد .

این دعای داریوش کبیر است که بر تخت جمشید نوشته شده و دروغ بزرگترین گناه کبیره شمرده می‌شده است . در ریگ ودا سروده‌های گوناگونی هست که در یکی از آنان شاعر از «آدینیا» چنین درخواست میکند . بیماری را از ما دور بدار ما را به عدم اجرای مراسم مذهبی و ادار مکن ، ما را از دشمنی نمودن بازدار ، بیماری و عدم حرمت بمراسم مذهبی کردن سه بلای آسمانی است که هر سه قابل تطبیق با اندیشه‌های ایرانی در این زمینه است .»

نویسنده - بطوریکه از مطالب بالا استنباط شد از برکت اندیشه‌های زرتشت و اصول مذهب این پیامبر بود که مسیر افکار فلاسفه یونان تغییر یافت و اعتقاد به خدایان متعدد متمایل به خدای یگانه گشت و این نفوذ و تأثیر بر افکار یونانیان آنگونه که آقای دکتر سعید فاطمی پس از تحقیق نوشته‌اند از زمان فتح لیدیا بدست کورش کبیر آغاز گشته و تاسده‌های بسیار ادامه داشته است . در اینجا نتیجه روشنی بدست می‌دهد که کورش و سپاهیان او معتقد به دین و تعالیم زرتشت بوده ، عقیده یکتاپرستی و پیروی از اندیشه و گفتار و کردار نیک و خصائص پسندیده انسانی را به کشورها و ملل دیگر آموخته‌اند و اگر این جوانمردان آزادی بخش زرتشتی نبودند ، چگونه اندیشه و تعالیم و فلسفه زرتشت بدیگران تعلیم یافته ؟

## از کتاب کورش کبیر

در کتاب کورش کبیر نوشته دکتر هادی هدایتی از انتشارات دانشگاه تهران راجع به دین و مذهب هخامنشیان چنین به بحث پرداخته است: «از روزی که مادها و پارسها در نخستین صف صحنه تاریخ قرار گرفته تا روزی که حمله اعراب ایران باستان را از پا درآورد، عنصر آریائی پس از امحاء آثار ایلامی های سیاه پوست در این ناحیه که هنوز آثاریکی از معروف ترین تمدن های قدیم جهان در آن باقیست تفوق کامل یافت. شاید آریائی هایی که در زمان های اخیر درین ناحیه مستقر شدند دوام سلطه خود را مدیون خلوص مذهب و اخلاق خود بوده اند. چه پارسها بهتر از مادها خلوص مذهب و اخلاق خود را حفظ کرده بودند.

«اختلاف درجه پیشرفت تمدن این دو قوم موجب اختلاف افکار مذهبی آنان گردید. مذهب اولیه ایران، مانند دیگر اقوام آریائی و بخصوص اقوام آریائی بهمان نحو که در «ریگ ودا» مذکور است بر اساس تعدد خدایان استوار بود ولی در ماد این اصول ابتدائی در مکاتب مذهبی مغها کم تغییر شکل داد و رفته رفته عوامل دو خدائی که تقلیدی از افسانه کهن بود در آن قوت یافت، و همچنانکه خدایانی و اهریمنانی در افسانه های کهن باهم در ستیزند؛ مذهب اولیه مادها نیز با اصول خدائی مبدل گردید بنام خداوند بزرگ اهورامزدا به مزدائیسم و بنام زرتشت موسس این مذهب بمذهب زرتشتی معروف شد (نویسنده - برای رفع اشتباه باید توضیح داد آنچه زرتشت تعلیم فرموده بر شالوده یکتا پرستی قرار دارد و در برابر اهورامزدا آفریدگار یکتا وجود یا خالق دیگر شناخته نشده بلکه سپنتا مینو یعنی خرد پاک در برابرش انگره مینو یعنی خرد ناپاک که هر دو

مخلوق اندیشه انسانی هستند قرار دارد و اصولاً مسئله دو خدائی آنطور که امروز مصطلح است در این دین مفهومی ندارد).

اصول این مذهب: در او ستا کتاب آسمانی پارسها تدوین شده است. نسخه‌ای که فعلاً از این کتاب در دست است نسخه رسمی است که در زمان شاپور دوم چهارمین پادشاه ساسانی تدوین و جمع‌آوری شده است. البته در این کتاب از اصول دقیق این مذهب سخنی بمیان نیامده ولی چون این مذهب یکی از عوامل مؤثر تمدن پارس قدیم است، بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند درباره آن بحث کنیم. در مذهبی که بنام زرتشت یا زرتشتی معروف است، دنیا بمنزله صحنه یک کارزار دائمی میان اهورامزدا مظهر عقل (سپنتا مینو) و انگره مینو مظهر شر و بدی است. این همان مبارزه ابدی خیر و شر است که کلیه مذاهب اصول آنرا پذیرفته‌اند. میان ارواح خیر و شر که انسان را احاطه کرده اند و برای تسخیر او جدال می‌کنند، انسان آلت بی‌اراده‌ای بیش نیست. تعرض این ارواح شدید است و اشباح آنها گاه تهدید آمیز و گاه حمایت‌کننده‌اند. این ارواح همیشه درهمه جا حاضرند ولی همچنانکه نمی‌توان هوارا مشاهده کرد، آنها را نیز نمیتوان بچشم دید. کوشش آنها اینست که از ورای چشم ناچیز و حقیر انسان مانند شعاع نور بگذرند و با عمق روح و فکر او نفوذ کنند. اختلاف شدید طبیعت محققاً به تقویت اصول دو خدائی که بر اساس مبارزه ابدی دو قوه خیر و شر در فلات بدآب هوای ایران استوار است کمک فراوان کرده است. ایندو قوه متفقاً با انسان هجوم می‌برند و این شکار ضعیف و گناه‌کار و ترسور که در برابر سراسیمگی ترسناک مرگ میلرزد و معتقد است که روحش در گردش فنا ناپذیر قرون از قرون بقرنی می‌گذرد و هرگز زایل نمی‌گردد احاطه می‌کنند.

یونانیان خیلی دیر فقط پس از انقضای دوره عظمت تاریخ خود متوجه مفهوم واقعی مذهب زرتشت شدند.

هرودوت و مورخان بعد از او تا زمان سلطه مقدونیه فقط متوجه تشریفات مذهبی

و نتایج این مذهب بوده‌اند. آنچه بیش از هر چیز هرودت و دیگر مورخان یونانی را متعجب می‌کرد، این بود که پارس‌ها افتخارات خدایان بزرگ خود را با هیچ مجسمه مرمری مجسم نمی‌کردند. هرودت در این باره با اصرار تمام چنین مینویسد:

«پارسها اصلاً مجسمه‌ای برای خدایان خود نمی‌سازند و برخلاف آنچه در دیگر نقاط مرسوم است و مردم برای خدایان خود معبدی بپا می‌کنند که مسکن فرضی او تلقی می‌شود، در نزد پارسها چنین رسمی معمول نیست. با این حال در ماد و پارس نیز مانند دیگر نقاط جهان مردم احتیاج داشتند خدای خود را بشکلی محسوس قابل عمل مجسم کنند تا تحت تأثیر مذاهب خاص که خدا یا نشان مرئی و حاضر و قابل عمل و بنا بر این اطمینان بخش تر بوده‌اند قرار نگیرند».

از نظر پارسها روشنائی و نور در صف نخستین خویوها و منشأ حیات و زاده آتش است. روشنائی که مانند یک جرعه شادی بخش و ترسناک از آتش جدا می‌شود و شب تار و ارواح سرگردان خبیث را که در تاریکیها می‌خیزند مانند کابوسی وحشتناک می‌زداید. آتشی که اینهمه قدرت توانائی دارد، مظهر روح خداوندی است که در همه جا حاضر و آماده است.

نور مظهر اهورامزدا و شب سرد و تاریک فلات مرتفع ایران مظهر نیروی شر انگره مینواست. نور و روشنائی: همان چیزی است که قرن‌ها موضوع اشعار شعرا بوده و اقوام مختلف جهان سرودهای مهیج بآن اختصاص داده‌اند. باین آهنگ که از اعماق مصر کهنسال بما میرسد گوش فرادهیم:

«ای خورشید زنده، هنگام صبح قرص روشن تو، در افق زیباست، و مطلع آغاز حیات است. تو در افق مشرق میدرخشی و زمین را از محاسن خود لبریز می‌کنی. هنگام ظهر حقیقتاً زیبا و درخشانی. انوار تو سراسر زمینهای را که خود خلق کرده‌ای احاطه می‌کند و در آغوش عشق و محبت خود جای می‌دهد. هنگام شب که در افق خوب غروب می‌کنی، زمین مانند مرگ در تاریکی‌ها فرو می‌رود و مردم در خواب غوطه‌ور میشوند».

همینکه بامدادان طلوع میکنی، زمین پر نور می شود و سرزمین مصرغرق در شادی و شغف میگردد. مردم خود را شستشو میدهند و لباسهای خود را دربر میکنند و هنگام طلوع توخدایان خود را عبادت میکنند و آنگاه بسرکار خود می روند. حیوانات در چراگاههای خود مستقر میشوند، درختان و گیاهان می رویند. پرندگان پرواز میکنند. کشتیها در نیل بالا و پائین میروند، ماهیهای شط بسوی تومی پرند، زیرا همه چیز در برابر توزیباست و انوار توتا اعماق دریاها نفوذ میکنند».

«ای خورشید! تومنشأ حیاتی. توهستی که جنین را در درون زن پرورش می دهی و تخم را در مرد ایجاد میکنی. توهستی که کودک را در شکم مادر می پرورانی و از شکم مادر باو غذا می دهی! توهستی که باو نفس کشیدن می آموزی، ای خورشید! تودر همه جا حاضری، توبه تنهایی باراده خود زمین را آفریده ای، انسان و حیوان بزرگ و کوچک و هر آنچه بر روی زمین می جنبد و در هوا می پرد خلق کرده ای.»

و اکنون این ترجیع بند را که قسمتی از تصنیف یکی از شعرای دوره امپراطوری اول (تب) است قرائت می کنیم:

«ای خورشید، همینکه تومیدرخشی زمین را از شادی لبریز و همه چیز در سرور غوطه ورمیشود.»

اصول خورشید پرستی رفته رفته با پیشرفت زمان تدوین شد و مقررات دقیق که زاده دستگاه سنگین و با تحمل زندگانی انسانی بود بر معتقدات اولیه که در اصل ساده و فاقد تشریفات بود افزوده شد. اصول اخلاق با سنی از این مذهب بر اساس دفاع در مقابل اهوربد استوار بود. در کارزار ابدی که اهورامزدا علیه ارواح شر آغاز کرده است انسان باید خود را از روی اراده و میل - شریک اهورامزدا بداند و جانب او را بگیرد. برای کمک و همکاری با خدای نیکوکار، باید با عرق جبین زمین بایری را آباد کرد و به نیروی کاروآبی که از راه دور منتقل باید کرد و به کمک شیار شخم که جوانه در آن میروید آنرا حاصلخیز و با برکت کرد. کسی که زراعت میکند يك وظیفه مذهبی انجام



میدهد و به خوشبختی و سعادت خود و خدای خود یاری میکند . خداوند در برابر این خدمت : غذای روح و جسم او را تأمین می نماید . بدین ترتیب انسان و خداوند او از هم جدائی ناپذیرند و حتی در کوچکترین اعمال زندگانی بایکدیگر همکاری میکنند . عمل کسی که بذر را در جریان باد بر زمین میافشاند يك عبادت مذهبی است . زیرا اهورا مزدا در آنجا حاضر است . اودر گرمای سخت کشتزار، در روشنی روز، در شعله گرم کهنده آتشکده منزل ، در جسمی که زحمت میکشد و در روحی که از آن در برابر شر حمایت میکند همه جا حاضر است . اهورا مزدا احتیاج به مجسمه ندارد . زیرا او در همه جا هست و دنیا را از انوار خود پر نور میکند . اودر آتش حاضر است . آتشی که بدون آن دنیا بصورت زمین منجمدی خواهد بود که حیات در آن بمرگ مبدل میشود و از نوع بشر جز خاطره ای که انگره مینو بر آن گسترده بود چیزی باقی نمی ماند . طبیعی است چنین مذهبی میتواند مردم را جلب و کمک بزرگی به عمران و آبادی اراضی قابل کشت ایران کند . با عمران و آبادی این کشور؛ اقوام آریائی که قرن ها در جستجوی مسکن مناسب سرگردان بودند با استقرار خود درین ناحیه علاقه مند شوند و بیاری همین بزرگران بود که این پادشاهان آسیا را فتح و یونان را تهدید کردند و رهبران قومی شدند که تمدن جدید و درخشانی بدینا عرضه نمود .

**این اصول فلسفی زرتشت** که فضیلت فلاح و خلوص رفتار و اخلاق را با هم درآوستا می آموخت ، بطور قطع میان کلیه شاخه های خانواده های آریائی مشترك بود . لیکن بحث در این مسئله از حدود کار ما خارج است . باید توجه داشت که بعضی از مورخان یونان از قبیل کزنفون ارزش این مذهب را تشخیص داده و تحت تأثیر آن قرار گرفته اند . تمجید بی شائبه ای که این مورخ و دیگر مورخان باستان از نخستین پارسها و بخصوص پارسهای معاصر کورش کرده اند خود گواه این مسئله است . چه بعقیده آنها پارسائی که در نتیجه چشیدن لذت قدرت و اختلاط با اقوام مغلوب و منحط آشور و بابل خود دچار انحطاط شده بودند با پارسهای اولیه بکلی متفاوت بودند . وقتی یونانیان

برای نخستین بار با پارسها تماس گرفتند : در نهایت تعجب و حیرت اعتراف کردند که اخلاق و فلسفه پارسها نمونه و سرمشق بهترین فلسفه‌ها بوده است .  
 اکنون باید دید که با تصور خدای بد و خوب (قوای خیر و شر) که در سرزمین ماد قوت گرفت چگونه با ایران جنوبی رخنه کرده است :

کتیبه‌های پارسی پاسخ این سؤال را داده است چه بطوریکه متون این کتیبه‌ها حاکیست ، اهورامزدا خدای بزرگ - سازنده دنیا ، اداره کننده و تکمیل کننده است . مسئله دیگر اینست که این مذهب که در آغاز کار آنقدر پاک و عالی بود چگونه پس از ارتباط پارسها با اقوام بین النهرین و آسیای صغیر سرعت تغییر ماهیت داد . زیرا در این وقت اهورامزدا خدای بزرگ محسوب میشد که خدای واحد و بی‌همتا ، خدای نیکوکار دیگری هم پیدا شدند که منشأ آن معتقدات خارجی و می‌بایستی اهورامزدا را در نبردی که با حریفان بدکار داشت یاری کنند .

نویسنده - گویا منظور از خدایان نیکوکار فلسفه امشاسپندان (پاکان جاودانی) که مظهر روزگان اهورامزدا هستند می‌باشند و این همان سیر مراحل هفتگانه کمال انسانی است که باید پیروزمندانه به پیماید و بمقام بمرگی برسد و بالاخره آنکه این نویسنده دانشمند «آقای دکتر هدایتی» نیز در بحث مفصل خود مآدها و پارسها ، (هخامنشیان) را پیرو دین زرتشت و مومن به فلسفه‌های اخلاقی و عملی وی دانسته است .  
 و حتی بطور صریح تفهیم می‌نماید که این تعالیم در سرزمین ماد نیرو گرفته و بجنوب ایران یعنی پارس رخنه کرده است . و بالاخره فضیلت فلاحت و خلوص رفتار و اخلاق نیک را استوار داشته است .

## از کتاب مزدیسنا و ادبیات پارسی

دکترمعین استاد دانشگاه و دانشمند نامدار کشور در کتاب «مزدیسنا و ادبیات پارسی» چنین آغاز مطلب نموده.

در روزگار کهن ، شبی در آسمان نجد ایران ستاره‌ای طلوع کرد .

افق ، تیره و تار ، ابرها متراکم - زمین و زمان آشفته - مردمان و جانوران مضطرب و پریشان بودند. ستاره فروزان مجالی برای تجلی انوار آسمانی نیافت . خود را آرام آرام از پس ابرهای انبوه بسوی خاور کشید . شب و روز راه پیمود تا بمساحت شمال خاوری برفراز شهر بلخ رسید. درباری باشکوه ، مردمی مستعد و شهریاری توانا یافت. نخستین بار پرتو مقدس خویش را بر پیشانی او بتافت ، راهی بدش باز کرد ، و از آنجا اول صفحه ضمیر درباریان و سپس اهل بلخ و آنگاه جهان متمدن خاور نزدیک را روشن ساخت .

از آن زمان تاکنون بیش از دوهزار و پانصد بار زمین مدار خود را بگرد آفتاب طی کرده ، بیش از دوهزار و پانصد بهار ، تابستان ، پاییز و زمستان پدید آمد. بیش از سی و نه هزار بار قمر دور کره زمین گردیده ، از پرتو نور خویش شبان تیره خاکیان را منور ساخته است. کاخهای بلند ، شهرهای باشکوه ، اقوام و ملل نیرومند ، از قانون طبیعت تخریب از پی تکوین - پیروی کرده بدیاریستی شتافته اند ، اما هنوز پرتو آن نور مقدس باقیست و بردل‌های گروهی روشن‌دل و پاک ضمیر می‌تابد .

مزدیسنا آئین رسمی ایران - مزدیسنا کلمه ایست اوستائی ، همان زبانی که بخشی از کتاب دینی اوستا بدان بر زبان زرتشت جاری است . این کلمه صفت و مرکب

از دو جزء است «مزده» بمعنی دانا و در عرف آئین زرتشتی بخدای یگانه اطلاق میگردد. «یسنا» بمعنی سپاس در پهلوی مزدیسنا را «مزدیسنه» گویند. در اوستا «مزدیسنا» بارها آمده است. در بسیاری از موارد با صفت (زرتشتی) و بمعنی دین آورده زرتشت یکجا استعمال شده. بسائیز با کلمه (راستی پرست) همراه است. پیروان آئین مزدیسنا را - مزدیسنان نیز گویند. در حدود قرن هفتم پیش از میلاد آئین مزدیسنا پدید آمد. (نویسنده - اما در همین کتاب و در فصل زمان زرتشت دکتر معین آنرا تا ۱۴۰۰ سال پیش از مسیح ذکر کرده است). و روز بروز بردامنه نفوذ آن یغزود.

از اخبار مورخان یونانی برمیآید که اوستا کتاب آسمانی مزدیسنان در زمان هخامنشیان مدون بوده و ایرانیان طبق آن رفتاری می کردند - استاد معین - درباره آنکه اوستا چه زمانی تدوین گشته در فصل دیگری تحت عنوان «تاریخ اجمالی اوستا و زند» چنین توجیه می نماید - زرتشت پیامبر مزدیسنا، اصول آئین خویش را در قطعاتی منظوم ابلاغ کرد و شاگردان و نخستین پیروانش نیز سروده های مشابه آنها ساختند و نظم و نثر را بهم پیوستند و مجموع این سروده هاست که بنام «گاتها» نامیده میشود. بعدها روحانیون زرتشتی احکام و مراسم و آداب دینی را با تغییراتی که پس از زرتشت در آئین بعمل آمده بود بضمیمه سروده های باستانی که در میان ایرانیان پیش از ظهور زرتشت معمول بوده با تغییر صیغه و تصرف در عبارات بصورت یسناها و یشتها منتشر گردیده یشتهای قدیمی نیز مانند گاتها ترکیبی از نظم و نثر می باشد. گلدنر یشتهای ۵/۸/۹/۱۰/۱۳/۱۴/۱۵/۱۶/۱۷/۱۹ و سروش یشث (یشث ۲۷) را یشتهای اصلی و اصلی قدیمی و بقیه را فرعی و متأخر میدانند. کریستنسن سه یشث ۱۰ و ۹ و ۵ را مورد تدقیق قرار داده معتقد است که یشث ۱۰ (مهر یشث) اقدم آنهاست. چه در آن اسامی سغد، مرو - خوارزم و آریا ذکر شده و از شهرهای قسمت غربی و جنوبی ایران نامی در میان نیست. سپس یشث ۱۹ که مختص به خوارنه «فره» است و بخطا بعداً زام یشث،

«یشت زمین» نامیده شده اهمیت دارد. چه در آن اطلاعات سودمندی از ناحیه جنوب شرقی و سیستان مندرج است. معیناً این امر دلیل قطعی اسناد یشتهای مزبور بعد پیش از هخامنشی نمیشود و میتوان گفت که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته و فقط قسمت خاوری ایران را میشناخته اند.

یشت ۵ (ارده و یسوریشت) که مختص اردیسور آناهیتاست، از قسمتهای شرقی و غربی هر دو یاد میکند، و کریستنسن از شرحی که در یشت مزبور راجع به آناهیتا (ناهید) آمده احتمال میدهد که آن در عهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق م) تالیف شده.

و نیز محقق مزبور از روی قرائن زبان شناسی یشتهای ۱۴-۸-۱۷- یسنای ۵۷ و ۹-۱۱ را از بخشهای کهن و عهد تألیف آنها را پس از عصر نگارش یشت ۵ و پیش از پایان عهد هخامنشی و با قرب احتمالات سده چهارم ق م. میداند و هم او در رساله «نخستین بشرو نخستین شاه در تاریخ اساطیر ایران» استنتاج میکند که یشت ۱۳ که در باب تاریخ افسانه‌ای ازمنه ماقبل زرتشتی نگارش یافته از یشتهای ۵-۹-۱۵-۱۷-۱۹- اقدم است. و یشت ۹ را متعلق به سده اول میلادی میداند.

**بارتولومه** - یشت ۱۵ (رام یشت) را از آثار متأخر محسوب میدارد. و کریستنسن عقیده او را درباره بندهای ۱ - ۵ - ۳۸ - ۵۸ آن که نثری مخلوط با اندکی نظم می باشد می پذیرد. ولی بندهای ۶-۳۷ را باقیمانده قسمت اصلی یشت مزبور و قدیمی میداند و از مندرجات بندهای ۷-۱۱-۲۱ و غیره حدس میزند که قسمت اصلی یشت مزبور متأخر از دیگر یشتهای قدیمی ولی محققاً اقدم از یشت ۹ میباشد و هم او یشت ۱۶ (دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند. بدیهیست که قطعات اوستا نخست سینه به سینه میگردد و سپس بخطی نوشته شد و در هر حال بعقیده گروهی در اواخر عهد هخامنشی اوستامدون و مرتب بوده است و بسیاری از نویسندگان و مورخان

عظمت اوستای موجود عهد هخامنشی را تصدیق کرده اند. از اوستای مزبور طبق سنت و نقل مورخان دو نسخه در عهد هخامنشیان موجود بود. يك نسخه در (دژنېشتك) یا (گنج نېشت) یعنی دبیرخانه شاهنشاهی در استخر (بقول استاد هنینگ) با تکی بر روایت فارسنامه ابن بلخی در نقش رستم و نسخه دیگر در (گنج شپیکان) (در گنجینه شیز) مقرر تشکده آذرگشسب مضبوط بود - اینك جدول تدوین اوستا به ترتیب تاریخ چنین منعکس نموده است.

گاتاها (هفده فصل یسنا - عهد ظهور زرتشت ما قبل هخامنشی بین سده یازدهم و سده ششم ق.م).

یشت ۱۰-۱۳-۱۹ (عهد ماقبل هخامنشی یا اوایل هخامنشی).

یشت ۵-۱۷-۸-۱۴-۹-۱۱-۵۷-۱۵ و بندهای ۶-۳۷ (عهد هخامنشی و یحتملاً سده چهارم ق.م).

و نذیداد - یشت ۹ (عهد اشکانی در حدود سده اول میلادی).

یشت ۱۶ (عهد اشکانی یا متأخر از آن).

خرده اوستا (عهد شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۰ م)).

استاد معین در بخش آتش اینگونه به بحث پرداخته است.

**آتش در زمان مادها** - قطع نظر از اوستا و بویژه گاتها که قدمت آن از هزار و صد تا هفتصد پیش از مسیح نوشته اند، در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح نوشته اند. در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد. اکنون این نقش موسوم است به «دکان داود» و آن گوریست که در بدنه کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارتست از يك ایرانی که در برابر آتش ایستاده است.

**آتش در زمان هخامنشیان -** گیرشمن گوید . ماسه معبد از عهد هخامنشی میشناسیم . یکی در پاسارگاد که بامر کورش ساخته شده . دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش که شاید بدستور خود او بنا شده و سومین درشوش که ظاهراً متعلق بزمان اردشیر دوم است . هر يك از آنها بشکل برجی مكعب و دارای يك اطاق است که توسط پلکان بسوی آن میرفتند و در اینجا موبد آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند زیرا همه نیاز گاههایی که ما شناخت داریم و معمولاً آنها توأمان اند در ناحیه گشاده‌ای بامسافتی دور از معابد ساخته‌اند در همه نقوش برجسته بر فراز مقابر هخامنشی شاه در حالی که برابر نیایشگاهی که در آن آتش مقدس مشتعل است نشان میدهند که مشغول مراسم نیایش است .

آنگونه که در نوشته‌های بالا آشکار است استاد معین تدوین قسمت اعظمی از اوستا را در زمان هخامنشی باثبات رسانیده و سپس از روی آثار باستانی و عقیده باستان‌شناسان آشکده‌هایی هم از آن زمان کشف شده که احترام به آتش و انجام مراسم نیایش در برابر آتش را نشان میدهد . بنا بر مراتب بالا هخامنشیان با پیروی از تعالیم زرتشت حتی خود را مقید به انجام آئین مذهبی هم دانسته‌اند و همه جا و در نقوش باستانی مشعل و مجمر فروزان در برابر آنها دیده شود و کما اینکه در مراسم سان و وره هم این آئین پا برجا بوده است .



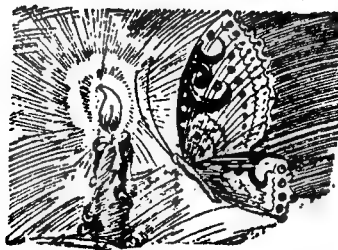




## از کتاب فرهنگ ایران باستان

استاد نیکنام و جاودانی پور داود در کتاب فرهنگ ایران باستان چنین می نویسد (نویسنده - رومی کورتیوس روفوس در تاریخ خود نوشته است «ایرانیان در سفر پیش از برخاستن خورشید براه نمیافتند. پس از سرزدن خورشید از سر پرده شاه شیپور دمیده فرمان حرکت داده میشد و در بالای چادر شاه که بهمه نمودار بود نشانه‌ای از خورشید که از بلوری ساخته شده بود میدرخشید. لشکر ایران این چنین بر افتاد: نخست آتش که ایرانیان مقدس و جاودانی دانند. در یک آتشدان زرین نمودار شد و از پی آن مغان سرودگویان آمدند، پشت سر آنان سیصد و شصت و پنج جوان با جامه‌های ارغوانی روان شدند «این شمار برابر است با روزهای سال نزد ایرانیان» در این نوشته نیز نشان میدهد آتش در نزد شاهنشاهان دارای چه ارج و مقام و احترامی بوده و این همان احترامی است که در مذهب زرتشتی برای آتش قائلند - در زمان کورش کبیر نیز آئین پرشکوهی بهنگام آمدورفت شاهنشاه از کاخ به پرستشگاه‌ها برگزار میشده است. **کز نقون**، در کورشنامه خود این مراتب را به تفصیل ذکر کرده که اینک بخشی از آن که مربوط به موضوع است در اینجا نقل میگردد «سپس گردونه سفید» مهر» (زئوس بنا بقعیده یونانیها) که حال بندی از طلا داشت و با گل آراسته بود نمودار شد. پس از آن گردونه سفیدی که به خورشید اختصاص است و نیز با گل‌ها آرایش یافته بود و بالاخره گردونه سوم که اسبها پوشش ارغوانی داشت پدیدار گشت (نویسنده - باید دانست که ایزدان «مهر» و «سروش» و «رشن» سه یارانی هستند که بنا بتعالیم اوستا همه جا با هم در حرکت کنند. بنا بر این، منظور از سه گردونه یاد شده گردونه‌هایی بود که بایزدان نامبرده ویژگی داشته است) از دنبال این گردونه اشخاص حرکت میکردند، که بدست مجمرهایی

بزرگی پراز آتش داشتند . بعد کورش بیرون آمد و برگردونه‌ای قرار گرفته بود . « بطوریکه در شرح بالا دیده میشود مجمرهای آتش پیش از کورش برده میشده و این خود درجه اخلاص و احترام بمقام پرستش سو (قبله) مذهبی میرساند آنگونه که در تعالیم زرتشت برای نورو روشنائی و آتش معمول است .



## از کتاب ایران از نظر خاور شناسان

در کتاب ایران از نظر خاور شناسان ترجمه دکتر رضا زاده شفق درباره دین هخامنشیان چنین نوشته شده است: «مدارك نوشته که از دوره هخامنشی بازمانده یا بر لوح سنگها حك شده یا بر الواح گلی و آن به سه زبانست یعنی پارسی باستان - عیلامی و بابلی - دفاتر سلطنتی بزبان پارسی باستان و بخط آریائی نگهداری میشد و پارسی باستان مخصوصی سنگ نبشته‌ها را بخط میخی حك کرده اند. الفبای میخی را ایرانیان از علامات میخی که اقتباس کرده بودند ساختند. یعنی یکی از قدیمترین الفباها را بوجود آوردند.

( نویسنده - چنانچه به شکل و ترکیب حروف دقت شود میتوان دریافت که این الفبا به تیروکمان بیشتر شباهت دارد تا به میخ. از آن گذشته تیروکمان جنگ ابزاری است که در آن زمان بیشتر مورد علاقه و شناسائی بوده است بنابراین بهترین است بجای کلمه ( خط میخی ) یا ( الفبای میخی ) واژه‌های خط پیکانی یا الفبای پیکانی را بکار برد ) .

پارسی باستانی از شعبه هندو آریائی و شاخه هند و ایران یا آریائی مشتق است و یکی از زبانها یا لغت‌های دیگر ایرانی که با پارسی باستان خویشی نزدیک دارد اوستائی است که کتب قدیم دینی زرتشتی بدان زبانست. سنگ نبشته‌های شاهسی از حیث مضمون عبارتست از يك حکایت مختصر خاندان و دین حکمران و ذکر نامه‌ای ممالک تابعه و شرح منکوب ساختن یا غیان و ساختن کاخها. این جمله که از سنگ نبشته سه زبانی بیستون نقل میشود نمونه‌ای از انشاء و مضمون آنهاست،

«من داریوشم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مسکون از همه ملل، از سالها شاه این سرزمین بزرگ بوده‌ام که دامنه آنها بنقاط دورتر هم میرسد. پارسی پسرپارسائی آریائی». رونق دین زرتشت در عهد هخامنشی بود این دین بجای عقاید مشرکین که قوای طبیعت را پرستش میکردند يك تعلیم شامل کلی برقرار ساخت که اساس آن قول برستیز مابین خیر و شر است. بانی این دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش از میلاد تولد یافت و دین او دین ایران و دین داریوش و خشایارشا و اردشیر اول گردید (نویسنده - قرن ششم که در اینجا ذکر شده مورد قبول اکثریت خاورشناسان قرار نگرفته است).

بموجب این تعلیم جدید اهورامزدا، خدای بزرگ و فاعل خیر است و نام دین بمناسبت نام خدا دین مزدا (مزدیسنه) است که بموجب تعالیم آن خدا منبع نور و برحق است و رستاخیزانسان و خلود نفس حقیقت دارد.

البته این عقاید کلی بتدریج باز بعقاید قدیمی نزدیک شد و از سرزمین ماد طایفه مغان برآمد که يك طبقه موروئی روحانی مستقر گردید.

(نویسنده - در اینجا باز مطالبی بدست می‌آید که هخامنشیان پیرو دین زرتشت بوده‌اند و بگذریم از اینکه در اینجا ظهور زرتشت را در قرق ششم پیش از میلاد دانسته و این عدد باتحقیق اکثریت خاورشناسان اختلاف دارد با اینوصف آنچه منظور و مقصود است یعنی عقیده و ایمان هخامنشیان به تعالیم زرتشت بدست می‌آید).

## از کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته: ات. اوستداستادخاورشناس دانشگاه شیکاگو ( ترجمه دکتر محمد مقدم ) چنین آمده است.

«داریوش اول زیر نفوذ زرتشت بار آمده بود. در نوشته آرامگاهی اش او بنظر می آید که یکی از گاهان ( سرودهای ) زرتشت را نقل می کند و نوشته های دیگر اثر اندیشه و زبان زرتشت را روشن نشان می دهند . بهمین اندازه نیز روشن است که داریوش از آموزشهای استاد خود همیشه پیروی نمیکرد . خیلی احتمال دارد که داریوش درست آنها را در نمی یافت . نه تنها او و جانشینانش بغان بیگانه را بنام در میخواندند - در سرزمین میهن خودشان شاید این کار سیاستی بیش نبود - ولی کتیبه های رسمی که برای سراسر شاهنشاهی بود حتی از اهورا مزدا همچو خدای یگانه سخن نمیگفت بلکه او « مهست بغان » بود و در کنار او « بغان دیگر که هستند » خوانده میشد.

(چنانچه در کتیبه داریوش دیده میشود پس از واژه اهورا مزدا صفت بزرگ خدای ذکر شده و این همان اصطلاحی است که در کتابهای آسمانی سایر دینهای بزرگ و ادبیات جهان دیده میشود. همانند «الله اکبر» «باری تعالی» «خدای متعال» و یا واژه لارد در مسیحیت، و بنابراین ذکر بزرگ خدای (مهست بغان) این معنی را نمیدهد که خدایان دیگری هم شأن اهورا مزدا وجود دارند . از این گذشته در کتیبه های داریوش اهورا مزدا به تنهایی یاد شده و نامی از دیگر خدایان برده نشده).

با آنکه زرتشت پرستش مهر (مشره) را منع کرده بود ، مهر او در دل مردم

بجای مانده بود. از زمان هریک از پادشاهان و به‌یشتربانهای شاهنشاهی، نامهایی می‌یابیم که نشان می‌دهند که بسیاری از پدران پسران خود را زیر حمایت این هور-بغ کهن کیش بنام قرار میدادند. پیش از این اشاره‌هایی که به پرستش مهر شده یاد آور شدیم. به اردشیر اول که میرسیم، مهر در حرمت پس از خود اهورامزدا قرار گرفته است. سرودی به مهر، که در روزگار نادانی بغانی ساخته شده بود، حفظ شده بود و اکنون از نو جان گرفت، هر چند به‌گوشی بوده که و خشور بکار برده بود. این سرود که در زمان پارتی‌ها دوباره بازبینی شده بود، بصورتی که بعداً درآمد حفظ و در آئین امروزی پارسیان بکار میرود.

اردشیر دوم بویژه دلبستگی به ناهید ( اناهیته - بی‌آهو یا بی‌لکه و پاک ) داشت که یونانی‌ها او را عموماً با ارتمیس یکی میدانستند. از پادشاهان پارسی او نخستین کسی بود که تندیسهای ناهید را در بابل - شوش - اکباتان - پارسه - باکتره - دمشق و ساردیس برپا ساخت. وضعی که از این بغبانودریشتی که بحرمت او سروده شده آمده است بایستی وصف چنین تندیزی بوده باشد.

در این یشت - « اردویسور اناهیتا » ی نیکو در نظر پرستند گانش هم‌چو دوشیزه‌ای زیبا - بسیار نیرومند، رسیده و پرورده - بالامیان - سرآمد - و از نژاد والاست - بر سرش بساک زرین باسد ستاره‌ی هشت پر - ستاره اشتاو بابل - بانوارهای آویزان بسته شده است - گوشوارهای زرین چارگوش برگوش دارد و گردن‌بند زرین دور گردن زیبایش را گرفته است. جامه‌ای زربفت تن او را می‌پوشاند، ولی زیر جامه‌اش از پوست نرم سیصدبیر ( سگ‌آبی ) است که چهارتوله زائیده‌اند ( زیرا آنوقت پوست بیر از همیشه بهتر است ) کمرش تنگ بسته است تا سینه‌اش خوش ریخت باشد. در دستش برسم « دسته شاخه‌های مقدس » گرفته و کفشهای درخشان زر نشان برپا دارد.

از میان ستارگان « اهورامزدا » او را چنین فرا میخوانند: « پائین بیا - آمده وی‌سور

اناهیتا « از ستارگان بالا به زمینی که خداوند آفرید . آنچه فرمانروایان نیرومند ، خداوندان سرزمینها و پسرانشان تورا ستایش کنند ، مردان زورمند دلیر از تو اسباب تند و (قر) چیر خواهند: اترونها هنگامی که میخوانند . و موبدان از تو دانش و خرد جویند . دوشیزگان بازهدانهائی که هنوز بارور نشده خواندی جویند که شوی نیرومندی شود ، زنان که نزدیک است فرزندی زایند از تو خواهند که آسان بزایند . همه اینها را تو «ارده ویسورآناهیتا» به آنها ارزانی خواهی داشت . چون در توانائی تست .

«در نوشته های دیگری که اکنون جزو اوستای مقدس در آمد ، و بویژه در یسنای هفت آیه (هپنتگ هایتی) که مانند سخنان اصیل زرتشت ، به گویش گاتاهائی حفظ شده ، گرچه بصورت نثر است يك صورت بکلی دیگری از تحول دینی داده شده است در اینها شاید بتوانیم آئین رسمی دین شاهنشاهی هخامنشی را بیابیم . لا اقل در آنها هیچ اشاره سرراستی به و خشور بزرگ ایران نشده و آموزش آنها به هیچ وجه همان آموزش او نیست . در در آمد آنها میخوانیم «اهور مزد سپند» خداوند راستکاران را ستایش می کنیم . امشاسپندان را می ستائیم که راست فرمانروائی می کنند ، که درست مقرر میدارند همه آفریدگان مینوی و گیتیگانی راستی را . به آئین دین مزدیسنی می ستائیم ، این واژه مزدیسنی در نوشته ها خیلی زود پدیدار می شود ، زیرا کمی پیش از ۴۱۰ ق م سرکار یهودی جامعه در الفاتین ، یدانیا ، بطرف خود مینویسد که پایوری که بر سر بخش «نو» یاتبس گماشته شده يك مزدیسنی است .

اکنون این یسن آغاز میشود «آنها می خواهیم ، ای اهورامزدا و راستی زیبا . که منش ( فکر) کنیم و بگوئیم و بورزیم آن چه را که بهترین رفتار است برای دو جهان ، برای پادشاه بهترین رفتار میگوئیم که رامشو و استر برای گاو نگاهداشته شود (نویسنده - واژه و استر که علوفه دانسته شده نباید درست باشد زیرا همین واژه است که در پارسی امروزی بصورت بستر در آمده و معنی آسایشگاه را می دهد همچنین واژه گئی که بگاو ترجمه شده آنها اشتباه است بلکه واژه گئی است که امروزه بصورت



گیتی درآمده و بالاخره معنی درست این جمله چنین است « تاگیتی با آرامش و آسایش آراسته گردد » چه آموخته و چه ناآموخته باشیم چه فرمانروا و چه فرمانبردار. برآستی شهریاری مر بهترین فرمانروا راست چون شهریاری را از اهورمزدا و بهترین راستی میدانیم آنچنان که هر مرد و یا زن میداند که چه درست است. با شور آنچه را که درست است بورزد. برای خود و برای هر که بتواند بدریافت آن برساند. برای اینکه تورا، ای اهورامزدا یزشن و نیایش کنیم و واستر برای گاو فراهم نمائیم. (نویسنده - معنی درست آن - گیتی پراز آسایش فراهم نمائیم) ما خود را بهترین میدانیم برای شما به کارورزیم و دریافت برای دیگران آوریم تا آنجا که بتوانیم. در همنشینی راستی. در برزن راستی. هر مرد دریابنده را بشمار با بهترین آسایش برای دوجهان این گفتارهای آشکار شده را، ای اهورامزدا. بامنش بهتر راستی فرا میگیریم: ولی به تنو همچو دستور دهنده و آموزگار آنها گردن می نهیم. باخواست راستی (اشا) و منش خوب (وهومن) و شهریاری خوب، بر توای اهورا ستایش بر ستایش گفته برگفته « یزشن بر یزشن باشد » در اینجا برای نویسنده چنین تصویری پیش آمده که امشا سپندان (فروزگان اهورامزدا) که نمایشگر سیر کمال اخلاقی است بصورت موجودی درآمده باشند. حال آنکه چنین وضعی دیده نمیشود و از آن پس برای خود فرض دیگری به پیش آورده که شاید بمنظور سیاست خاص در اواخر شاهنشاهی هخامنشی برخی از شاهان بسوی فرشته یا الهه پرستی تمایل یافته باشند، در هر حال آنچه از این نوشته ها و اظهار نظر ها استنباط میتوان نمود هما نامعتقد بودن هخامنشیان بدین زرتشتی است.

## از کتاب تمدن ایرانی تألیف چند تن از خاورشناسان

ترجمه دکتر عیسی بهنام

در فصل «برقراری شاهنشاهی هخامنشی» پس از ذکر مقدمه و تفصیلی پرفسور «بنو نیست چنین نوشته است: «قدرت پارسپاروی اصول مذهبی قرار گرفته بود. چون سلطنت از طرف اهورا مزدا به شاهنشاه تفویض شده بود. اطاعت امر پادشاه نیز بمنزله پرستش اهورا مزدا بود. علاوه بر این برای اولین بار سلسله‌ای از سلاطین بخود جنبه ملی داد و شاهان دیگر را بعنوان اتباع خود در کشور وسیعش پذیرفت. قدرت پادشاهی بر اصول صحیحی قرار گرفت و شاهنشاه این اصول را بصورت دستور و امری خلاصه میکند «دروغ مگو - از راه راست منحرف مشو - نه بضعیف نه به قوی زور مگو» این چند دستور از اصولی است که شاهنشاهان هخامنشی سر لوحه برنامه خود قرار داده بودند». درین جملات کوتاه تعالیم زرتشت کاملاً مشهود و محسوس است و شك و تردیدی باقی نمی‌ماند که در دوره هخامنشیان دین زرتشت دارای چه مقام و احترامی بوده است.

## از کتاب سهم ایران در تمدن جهان

محقق دانشمند آقای حمید نیر نوری در کتاب سهم ایران در تمدن جهان تحت عنوان  
یگانه پرستی چنین به توجیه مطلب پرداخته است: یونانیان در اولین برخورد با ایرانیان که  
یکتاپرست و معتقد بوجود اهورامزدا سازنده جهان هستی بودند مواجه شدند . این  
عقیده گرچه برای آنها عجیب مینمود، در بین متفکرین یونانی رخنه و نفوذ  
فوق العاده کرد .

در کتیبه داریوش در بیستون که در سراسر امپراطوری نیز ترجمه و منتشر شد چنین  
آمده است که (خدای بزرگست اهورامزدا ، که این زمین را آفریده ، که مردم را  
آفریده ، که شادی برای بشر آفریده ، الخ ...).

بگفته هرودت وقتی گاو آپیس را نزد کمبوجیه آوردند اودیوانه وار شمشیر را  
کشیده میخواست بشکم گاو فرو برد ولی ضربت بر آن گاو آپیس تصادف کرد . بعد  
کمبوجیه رو بکاهنان کرده گفت «شما چه آدمهای پستی هستید ! مگر خدا خون و  
گوشت دارد یا از آهن متالم میشود ؟ و در همه دوره هخامنشی ایرانیان یکتاپرست که  
موفق بفتح و توحات درخشان شده بودند ، یونانیان را تحت تأثیر خود قرار دادند .

سقراط عقیده داشت حقیقت یگانه است و اعتقاد به ایزدان متعدد باطل است.  
افلاطون تحت نفوذ همین فکر در جمهوری خود مینویسد که «ملتئی که خدای  
یگانه را نمی پرستد توانا نمیشود . زیرا که عقیده بخدا اورا امیدوار بیک زندگی  
آینده ای میسازد و همتی در او پدید میآورد که عمل نیک کند و مرگ را بدون  
اکراه ورنج بپذیرد».

درالکیباد افلاطون متذکر میگردد که «یکی که از همه دانا تر است بشاهزاده ایران علوم مغان را میآموزد و آن براستی خداپرستی است و از زرتشت پسر هرمزد بازمانده است .

کز نفون کاملاً موحد است و همکنان خود را که قائل بخداوندان متعددند و درباره آنها صفات و حالات بیشتری فرض میکنند بیاد استهزا گرفته و پند میدهد که خدای یگانه را به پرستند و او را از آلاشهای بشری و نفسانیت و جسمانیت و توالد و تکثیر و تبدیل و مانند آن پاک بدانند . چه او ازلی و ابدی و تغییرناپذیر است . همه بینش است و همه دانش . ساکن است و بی نیاز از حرکت و جهان را تنها بقوه دانش خود میگرداند . سیسرون رومی (۵۴-۴۴ پم) در کتابی که بر فلسفه نوشته میگوید «یونانیان مانند ماثیویرو مجسمه برای ایزدان خود داشتند، ولی ایرانیان پرستش بت را انکار مینمودند و ازین رو چون خشایارشا بر یونانیها چیره گشت فرمود تا مجسمه های ایزدان را شکستند و بتکده ها را آتش زدند از اینجهت یونانیها نسبت باو کینه سخت بدل گرفتند . خشایارشا عقیده داشت که خداوند جهان را که لامکانست بصورت بتی نمیتوان در مکانی محدود کرد و آنرا گناه بزرگ میشمرد . شاهزادگان ایرانی بایستی از اصول و احکام در کیش زرتشتی آگاه باشند و اگر شاهزاده ای از این احکام بی اطلاع بود او را شایسته شاهی نمیدانستند ( نقل از کتاب ایران نامه جلد سوم ) « فیلویلس » مینویسد که در نوشته زرتشتیها خداوند جهان چنین ستوده شده است «آغاز همه چیزها، همیشه پاینده ، جاودان ، نزاده بهره گشته ، بی مانند ، پدر نیکوئی و داد ، خود آموخته ، نه آفریده شده ، کامل ، دانا ، یگانه و از سر نوشت و حقیقت ، خود آگاه .

**تئویت -** بمحضی که یونانیان سعی کردند وجود خداوند را که خوب فرض شده با وجود شر در عالم نزدیک کنند ، عقیده ایرانیان که طبق آن خیر و شر را تا ابد در حال نزاع با یکدیگر فرض میکردند بنظرشان پسندیده آمد . در زیر برای مثال

يك نمونه از گفتاری که افلاطون از قول استادش سقراط در گفتگو با تئودوروس آورده نقل میکنیم :

**تئودوروس -** اگر توای سقراط بتوانی همه مردم رامانند من قانع کنی که سخنانت بحق است صلح و آرامش در جهان افزایش خواهد یافت و از میزان شروفساد در بین مردم کاسته خواهد شد.

**سقراط -** بدی و فتنه، تئودوروس هرگز نمیتواند از میان برود زیرا همواره باید چیزی مقابل و مخالف خوبی وجود داشته باشد . چون در میان خدایان در آسمانها مکانی برای خود نمی یابد ناچار بدی در اطراف طبیعت میرا و کره زمین بگرددش در می آید. از اینرو است که ما باید از زمین بسوی آسمانها هر چه زودتر پرواز کنیم و پرواز به سوی آسمانها در واقع تا آنجا که ممکنست انسان رامانند خداوند میکند و همانند او شدن یعنی مقدس و عادل و دانا شدن . ولی دوست من شما نمیتوانید بشر را به سهولت قانع کنید که بایستی دنبال زهد و تقوی رود و از معاصی دوری جوید مگر بعنوان اینکه شهرت آنها را بدینوسیله در جهان زیاد میکند و حال آنکه در حقیقت خداوند هرگز در هیچ مورد نادرست نیست بلکه بایستی گفت که او درست تمام عیار است و هر يك از ما که بیشتر درست و درست کردار باشد بیشتر با او شباهت پیدا میکند و در این امر است که تمام ما میتوانیم درجه عقل مردمان را اندازه گیریم و بدانیم که آیا آنها عاقلند و یا عاری از عقل و بی مصرف میباشند . بهتر است هر چه زودتر از کله آدم نادرست و گوینده زشتیها و کننده اعمال ناشایست و بد این فکر را که شرارت او زرنگی است بدر آوریم - زیرا او در واقع جزای بیعدالتی را نمیداند و حال آنکه قبل از هر چیز باید بآن پی برد و این جزای اعمال بد آنها شلاق خوردن و مرگ نیست که اغلب شریران از آن فرار میکنند بلکه مجازات نیست که فرار از آن برایشان میسر نیست .

## تئودوروس - و آن چیست ؟

سقراط - در جلو هر شخصی دوالگو گسترده شده یکی مقدس و مقبول و دیگری ملعون و مردود ولی از آن بی اطلاعند و آگاه نیستند که در کمال دیوانگی و شیفتگی خود آنها بتدریج در اثر اعمال ناشایست، خود را شبیه بالگوی دوم میسازند و از الگوی اول دور میشوند و نتیجه آنها اینست که بتدریج محکوم به یکنوع زندگانی خواهد شد که شبیه با آن الگوی ملعون و مردود است.

در جمهوری افلاطون چنین آمده است.

« گفتیم آیا صفت ذاتی خداوند خوبی نیست و آیا توصیف خداوند ذکر خوبی نیست ؟ گفت چرا. گفتم مگر نه اینست که آنچه خوب باشد زیان آور نمیتواند بود ؟ گفت بعقیده من همینطور است - گفتم بنا بر این آنچه خوب باشد سبب همه چیز نمیتواند بود بلکه فقط منشأ خیر است نه منشأ شر. گفت البته همینطور است گفتم پس برخلاف عقیده عموم ، خداوند چون خوبست سبب همه چیز نیست بلکه فقط جزء کوچکی از آنچه برای انسان رخ میدهد از جانب خداست و آن خیر است و حال آنکه قسمت اعظم آنچه بر بشر وارد شود یعنی شر از جانب خدا نیست بعبارت دیگر هر آنچه خیر است جز خدا مسببی ندارد ولی منشأ شر غیر از خداست . گفت بنظر من استدلال تو بسیار صحیح است. »

هراکلیتوس که از اهل افسوس از شهرهای یونانی آسیای صغیر میباشد و گویا با داریوش بزرگ هخامنشی همزمان بوده و با او مکاتبه داشته - دربارهٔ خیر و شر معتقد است که « شدن نتیجه کشمکش اضداد است . باین سبب جنگ در عالم ضرور است و همواره کشمکش اجزاء عالم را با هم سازش و توافق میدهد و اضداد برای یکدیگر لازمند ولی باید در حال اعتدال و تناسب باشند و همینکه یکی از حد اعتدال بیرون شد، عدل عالم او را بمقام خود بر میگردداند. »

همانگونه که در نوشته‌های بالا دیده میشود تعالیم اصولی زرتشت که در زمان

هخامنشیان مورد عمل و اعتقاد بوده به یونان و در افکار فلاسفه آنها رسوخ یافته است. عقیده بوحدانیت و مبارزه دائمی خیر و شر و بسیاری دیگر از تعالیم زرتشت از زمان هخامنشیان بطرق مختلف مورد اقتباس و یا بقول آقای نیر نوری الکوی یونانیان قرار گرفته است و از آن پس در نوشته و عقیده های آنها پرتوی ازین اصول درخشان است.



## از کتاب آئین شهبازی در شرق

( ترجمه فریدون بدره‌ای )

پرفسور ساموئیل.ك.ادی. درباره دین هخامنشیان چنین به پژوهش پرداخته است:  
« از آنجا که هستی سلطنت ایرانی ، خاصه سلطنت هخامنشی جزئی از نظام راستین جهان اهورا آفریده بود امید به رستاخیز يك دولت ایرانی، تا حدی انگیزه مذهبی داشت (در این امر در فصل بعد بتفصیل مورد گفتگو قرار خواهد گرفت )  
**اهورا مزدا** مانند مردوك و آشور ، خدای شاهانه‌ای بود که زمین را آفریده بود و آدمی را برگذاشته بود تا به خواست وی بر آن فرمان براند. همچنانکه اهورامزدا بيمرگ و زیا ، زنده و لايزال بود، مملكت آفریده او نیز می‌بايست پردوام باشد . از نظر مادی هم ایجاد يك دولت بومی ایرانی برای اعیان و بزرگان پیشین شاهنشاهی پارسی ، امری مهم و حیاتی بود.

اشراف از طبقه حاکمه نظامی و از طرف شاهنشاه صاحب مقامات و املاك وسیعی بودند. مغان نیز که بانفوذترین طبقه روحانیان بودند ، به علت پیوستگی با شاهان ، قدرت زیادی داشتند. در ۳۲۳ ق-م تنها دوشهربان ایرانی دارای قدرت بودند، و از ایندو، یعنی اکواتس شهروند پاروپا نیسیدای و فراتافرتس شهروند پارتیا - هورکانیا ( پارت‌وگرگان ) هیچکدام پارسی نبودند قدرت و نفوذ همیشگی و اشرافیت ایرانی آشکارا مورد تهدید دولتهای جدید سلوکی و اسکندرانی قرار گرفته بود.  
در بطن سراسر ادبیات مذهبی- ایران که جنبه دشمنانگی و مخالفت با سلطه هلنی دارد، دو اندیشه و تصور نهفته است:



یکی برافتادن بزرگان و سرکردگان و آمدن کس دیگر بجای آنان و دیگر تعطیل و فترت مملکت و پادشاهی خدا آفریده.

نمونه‌ای از این اندیشه‌ها را میتوان در مجموعه اعتراض آمیز جذابی بنام پیشگوئیهای سیبولائی یافت. دانشمندان متفق اند که کتاب سوم این مجموعه، تالیف يك تن یهودی است که در حدود ۱۴۰ ق-م میزیسته و از ترکیب و جور کردن پیشگوئیهای شرقی و هلنی، علیه دولتهای یونانی به طور اعم و دولت سلوکی به طور اخص رساله‌ای تبلیغی پرداخته است. در آن ایام سلوکیها میکوشیدند که مملکت یهودی تازه تأسیس مکایان را در فلسطین برافکنند.

نویسنده کتاب پس از بحث مفصلی درباره مطالب بالا بالاخره به اصل موضوع وارد و چنین ادامه میدهد.

«بنابر این تبلیغات ایرانی تنها بر ضد ارتداد فرهنگی طبقات بالای اجتماع بود، و گردانندگانش نیز مردمی از همان طبقه بودند و اگر گاهی یونانیان و مقدونیان بر حسب تضاد افکار دینی بعضی از ایرانیان را با تبعیت از آداب و رسوم اروپائی خود جریحه دار میساختند، امری علیحده بود. مهمترین نکته مورد بحث از نظر مذهبی تکیه زدن اسکندر و جانشینانش و سلوکوس و جانشینانش به جای هخامنشیان بر اریکه سلطنت ایران بود. اصولاً نفس پادشاهی و فرمانروائی یونانیان محل اختلاف بود. زیرا سلسله‌ای که کورش و داریوش اول بنیان نهاده بودند با گذشت زمان و مرور آداب و سنن حق خود را بر سلطنت و حکمرانی مستقر ساخته، و این حق جزئی از فلسفه دینی ایرانیان گشته بود. پادشاهی متضمن يك سلسله مسئولیتها و تعهدات مقدس بود که یک نفر مقدونی، حتی اگر میخواست انجامش برای او میسر نبود زیرا يك اروپائی هر چه بود ایرانی نبود. شاهنشاه ماد و پارس می‌بایست بنا بر سنت و مذهب ایرانی باشد و مطیع يك سلسله شعائر یا تابوهای ایرانی در باب شاهی. اومی بایست برگزیده اهورامزدا باشد و به فرمانروائی برگزیده نمیشد مگر آنکه همه آنچه که از لوازم قبلی سلطنت بود تحصیل میکرد. اینهمه در

ادیات نهضت مخالفت منعکس است.

پیشگوئی سیبولائی آمدن شاه ستمگرویدینی را که بر آسیا فرمانروائی خواهد کرد بیان میکند و نیز نابودیش را بدست سلسله‌ای که وی در پی اضمحلال آنست، اطلاع میدهد. هردو مکاشفه با اندیشه و مفهوم شاهی سروکار دارند. جدالی را که در دوره آخر زمان یعنی روز رستاخیز، میان شاه بیگانه غیر مشروع و شهریار جوان ایرانی که فرستاده الهی است درگیر میشود، پیشگوئی می‌کنند. شاهی موضوع اصلی تبلیغات ضد یونانی است. و باید بشرح این درباره آن سخن گفت. برای اینکار نخست باید افکار و اندیشه‌های ایرانی را در باب مسئله، در روزگاران پیش از اسکندر مورد تحقیق قرار دادند.

تجزیه و تحلیل عناوین و القاب شاهی در کتیبه‌های فارسی باستان ماهیت مقام پادشاه و شرایط داشتن آنرا نشان میدهد تمام متون میخی فارسی باستان، تقریباً بدون استثنا با عبارت «من فلانم، شاه بزرگ، شاه شاهان و پسر فلان، از خاندان هخامنشی آغاز میشود. گاهی در متن کتیبه‌ها گفته شده است که این مقام را اهورامزدا به من ارزانی کرده است و یامن بیاری اهورامزدا شاه شدم. این عبارت که مرتب تکرار میشود کلام خود شاهان است که ماهیت مقامشان را، و اینکه دارای چنان مقامی هستند بازمی‌نماید. آنها برای آن شاه‌اند که اهورامزدا آنان را به سمت برگزیده است. توجیه مطلب از نظر دینی چنین است، حال فرق نمیکند واقعیت دنیوی آن چگونه باشد، با صلح و آرامش سلطنت را از پدربارث برده و یا بقهر و غلبه تخت شاهی را تصاحب کرده باشند. در هر فرهنگ و تمدنی میان اندیشه و عمل تفاوت است. شاهان ایرانی که خلف و روحانی پادشاهان آشور و بابل بودند، مانند آنها وقتی شاهنشاهی‌شان تحقق پیدا میکرد که اورنگ سلطنت را عملاً و ماداً بچنگ آوردند. پیروزی ظاهری و مادی آنها نشان عنایت و توجه معنوی اهورامزدا و برگزیدگی از جانب او بود. منزلت شاه بزرگ پادشاه شاهان بود - یعنی شاه برترین فرمانروای قانونی روی زمین بود. اهورامزدا، خدای پارسیان. از آنجهت می‌توانست حتی منزلتی را به کسی

اعطا کند که باغلبه نظامی ایران بر شرق نزدیک مقام و مرتبتی جهانی کسب کرده بود. او خدای بلند مرتبه جهان بود یا دست کم در نظر پارسیان چنین بود. او «این آسمان را آفرید. انسان را آفرید و فلان را شاه کرد» پس خداوند بعنوان خالق گیتی حق داشت که فرمانروائی جهان را به کسی که خود برمیگزید بسپارد و چنانکه پارسیان میگفتند خداوند فقط يك شاه بر میگزيند. يك شاه از میان همه، يك فرمانروا از میان فرمانروایان.

فکر دینی ایرانی کاملاً متناسب چنین عقیده ای بود. زیرا از میان ملل شرقی به استثنای عبرانیان، تنها آنها بودند که اعتقاد بخدای واحد و روز ستیز را پروردند و اعمال بشری و الهی را، بهیچگونه گذشتهی هودی به پایانی محتوم و مقدر و پیروزی عالمگیر اهورامزدا دانستند. ستیزه میان خداوند و دشمن او اهریمن (نویسنده - منظور از خداوند همان سپنتامینو «خرد پاک» و اهریمن همان انگره مینو «خرد ناپاک» یا بد اندیشی است) در کیش زرتشتی به پیروزمندی خدای روشنی و راستی بر نیروی زشتی و اهریمنی، پایان می پذیرفت. این يك سلسله اندیشه صرفاً مذهبی بود. متناظر با آن يك اندیشه سیاسی و دینی هخامنشی وجود داشت که بموجب آن پیروزی و غلبه سلسله هخامنشی، که برابر کوششهای آن يك مملکت جهانی در آسیا پدید آمده بود. از آنجا که نماینده حکمرانی خدای متعال بر روی زمین بود، ابدی و همیشگی بود. یونانیان از این فلسفه دینی: یعنی يك شاه و يك پادشاهی، بخوبی اطلاع داشتند. آیسخولوس (آشیل) از زبان یکی از شخصتهای نمایشنامه اش میگوید که زئوس (در اینجا مراد از زئوس همان اهورامزداست) این را بصورت قانون طبیعی بیرون آورده است که فقط يك مرد باید بر آسیا فرمانروائی کند و کورش آن مرد است زیرا خواست خداوند را به انجام رسانیده است. هرودوتوس و کسنوفون (هرودت و کزنوفون) نیز از این اصل، یعنی سلطه شاه هخامنشی بر تمام ملل مشرق و اطلاع داشته اند.

فرمان و اراده خداوند را در عمل با احکام شدید و غلیظ در باره هخامنشی پاس

میداشتند. هر کس جز آن فردی که بر گزیده خدا بود، بهر علتی بر گاه شاهی اهورامزدا می نشست، مرتکب بزه می شده بود که مکافاتش مرگ بود.

تخت سلطنتی پوششی از طلا، مظهر ابدیت والوهیت داشت و بر روی چهار پایه که چنگالهای شیر مظهر قدرت بود مستقر بود. از روی تصاویر آن که در نقشهای تخت جمشید باقیست، هویداست که از تختهای خدایان آشوری تقلید شده است. باین طریق شاه ایران در واقع نایب السلطنه اهورامزدا بر روی زمین بود. عقیده به فرمانروایی منحصر پارسی، که هخامنشیان مدت دراز در برابر شورشهای متعدد از آن دفاع کردند. در معماری دروازه ویس دهبو (دروازه اقوام و سرزمینهای بسیاری) کاخ خشایارشا در تخت جمشید انعکاس یافته بود، از درون آن سفرای خارجی برای مذاکره با شاه بزرگ میگذشتند. دو گاو بالدار با سر آدمیزاد، که مظهر کروییان ایزدی آسیای غربی هستند، با تاجهای پردار و ریشهای مجعد خدایانه، سر در دروازه را پاس میداشتند. در کنار آنها این کلمات کنده شده بود. «شاه خشایار میگوید: بخواست اهورامزدا من (این دروازه ویس دهبو) (دروازه همه مملکتها) را ساختم».

شاه ایران به فضیلت گزینش الاهیش، وجودی ممتاز و یگانه بود وی هیبت و عظمت شأن خدای بزرگ ایرانیان را منعکس میساخت و در نتیجه این منزلت، مقام و مرتبتی فوق طبیعی داشت. مرتبت او اگر چه پائینتر از مرتبه خدائی بود، اما بالاتر از مراتب آدمیان بود. آیسخولوس در نمایشنامه پارسیانش داریوش شاه متوفی و پدر شاه موجود و فرمانروا بمعنی خشیار شاه را ایزد تئوس یعنی «برابر خدایان» تئون «خداسان» تئومستور یعنی «در شور چون خدایان» تئوس پرسیانس یعنی «خدای ایرانیان» مینامد. نیز او را که کوس یعنی «معصوم و برکنار از لغزش» که از خصوصیات خدایان و موجودات ایزدست میخواند. این لغت آخرین گفتار خود داریوش را در کتیبه بیستون به یاد می آورد که بر خود می بالد که آریغ و بد کردار نبوده است. آیسخولوس

شاعر نیز ، خشایارشا را موجودی همسان خدایانند که از نژادی زرین بوجود آمده .  
**آتوسا** - مادر خشایارشا وزن داریوش همسر خدای پارسیان ، و مادری که خدائی بوجود آورده ، ناامیده میشود . سخنان وی را توصیفات و تعابیر ادبی نمیتوان شمرد ، زیرا از منبعی سرچشمه میگردد و آن منبع تراژدی یونانی است که میبایست قوانین دینی خود را ، از آن جمله ظاهر شدن خدائی بر روی صحنه که در اینجا نقش آن را داریوش بعده دارد ایفا کند . معینا آیسخولوس میتواندست از شاهان پارسی در این طریق نیز استفاده کند ، اگر آنها را خدا نمیانگاشت ، دست کم میتواندست آنها را چنان جلوه دهد و انتظار داشته باشد که تماشاگران منظورش را دریابند .

قدوسیت شاه ایران از اینهمه محدودیتها و احترامات که قصد حفظ و بزرگداشت نیروهای فوقطبیعی او ، به جای آورده اند ، باثبات میرسد . وی نیازمندان همه بود ، زیرا از آنجا که فرمانروای و برگزیده اهورا مزدا بود ، از او انتظارات فراوان میرفت . وظایف او که در پادشاهیهای شرق وظایفی مقرر و معین بود ، از نظر سیاسی دو قسمت میشد : دفاع از مملکت در مقابل دشمنان خارجی و حفظ قوانین ایزدی در داخل . قوانین ایرانی ثابت و لایتغیر بود و از این روی ایزدی تلقی میشد . یهودیان میگفتند قوانین « **پارسیان و مادیان** » تغییر نمیپذیرد . قوانین ایرانی قوانین شاهی بودند . ولی این انتساب بشاه تنها از نظر اجرای آنها بود . و گرنه منشأ و واضع واقعی آنها اهورا مزدا بود . اجرای قانون دلیل بر درستکرداری و راستی شاه متضمن پاداش به راستان و پادافرا دادن به دروغزنان - دستگیری ناتوانان و سرکوبی گردنکشان بود .

دفاع از شاهنشاهی ایران در مقابل دشمنان خارجی و داخلی اهم وظایف شاه بود . حفظ تمامیت کشور بنام **اهورا مزدا** دستاویز دینی معقولی برای درهم کوفتن شورش ایونی و لشکر کشیهای داریوش و خشایارشا به یونان اروپائی بود . این لشکر - کشیها از جنبه نظری جنگ تهاجمی که هدفش نهیب و غارت است نبود بلکه اجرای اراده اهورا مزدا در تبدیل سراسر آسیا بیک مملکت واحد بر خوردار از صلح و آرامش



داریوش کبیر



بود . شاهان ایرانی چه بسیار از پیروزیهایشان در انجام این وظیفه خطیر، یعنی حفظ اعتبار جهانی کشور اهورا آفریده ، برخویشتن می بالیدند . اگر مملکت یا قومی سربیه شورش بر میداشت دلیلش آن بود که خدائی دیگر کسی را برای فرمانروائی برانگیخته است . در کتیبه های هخامنشی ، سرکوبی شورشیان «نابود کردن دروغ» نامیده شده است . در قاموس ایرانیان حفظ کشور همان برتری خدای ملی پارسیان - حفظ راستی - حفظ هستی طبیعتی برتر - حفظ دین ایران و البته حفظ بزرگان پارسی بود . در این آئین نقش شاه از همه مهمتر بود . با آنکه مغان در مراسم فوق العاده مهم ستایش و پیشکشی اورا یاری و همراهی میکردند ، شاه خود در بیشتر مواقع مهم چون هنگامی که پس از سفر به سرزمینهای بیگانه بکشور بازمیگشت، یا هنگامی که اراده خداوند را در مسائل مربوط به جانشینی خواستار بود و یا در رهبری عملیات جنگی مراسم ستایش و پیشکشی بایزدان را بجا می آورد . مثلاً در ترموپیل شاه مراسم جرعه افشانی را بجای آورد . نقوش نقش رستم ، داریوش اول را در حین اجرای آئین آتش کشور نشان میدهد که لباس تمام رسمی شاهانه به تن دارد و در دست چپ کمائی که نماد دفاع از کشور است گرفته و دست راست را بعلامت ستایش بلند کرده است در طرف راستش نقش آتشدان و بر بالای سرش پیکره بالدار خدای بزرگ اهورامزدا (فره وهر) حجاری شده است . در دروازه غربی تالار تخت جمشید ، و در درگاه غربی تالار اصلی کاخ داریوش اول - شاه قهرمان در حال قربانی کردن يك گاو دیده میشود .

بجای آوردن آئینهای مذهبی بوسیله شاه ، خاصه بجای آوردن آئین آتش - قرنهای در سنتهای ایرانی باقیمانده - مهرداد - فرمانروای پونتوس - چنانکه آپیان مخصوصاً ذکر میکند در مراسم ستایش **زئوس ستراد یوس** به شیوه باستانی هخامنشیان در پاسارگاد - خود شخصا آتشی بر میافروخت - همیشه به آتشکده حمل میکرد . با شیرو غسل - روغن و بخور مراسم جرعه افشانی را بجای می آورد و آنگاه همیشه ها و بوته های مقدس را آتش می زد . حفظ آئینهای مملکت برای حفظ و دوام مصونیت خود کشور



امری کاملاً اساسی بود - همینطور بود حفظ آئینهای دیگر داخله کشور که شاه بزرگ می توانست بر آنها نظارت داشته باشد ، اردشیر در مشاجره میان شیوخ یهود و فرماندار منصوب او - تانتای - پادرمیانی کرد - داریوش دوم جشن گرفتن عید فطرا بوسیله سربازان مزدور عبرانی در الفاتین بکرسی قبول نشاند - فرناداتس یکی از سرداران داریوش اول در انتصاب **کاهنان خنوم** - یکی از خدایان مصری - نظارت داشت - ازینجهت بر مبنای دینی تنها نیز شاه و مهمترین شخص مملکت بود - گمان میرود که آئین آتشی که شاه ایران بجای می آورده - آئین کشور نیز بوده است . آتشکده های پاسارگاد و نقش رستم - نمایش هنرمندانه يك شهر استحکاماتی بر فراز تپه ای بودند : شهر با دیوارهای داخلی که دیوارهای آتشگاه بودند و تپه با سه سکوب پهن و کوتاه که بنای آتشکده بر آنها استوار بود نموده شده بود . ساختمانهای درون آتشگاه نمودار عمارت شهر بودند و دیوارهای پرستشگاه دارای «درنما» و «پنجره نما» هائی بودند که در و پنجره های واقعی شهر را مجسم می ساختند - آتش روح کشور و شاهان برافروزنده و شعله ور نگهدارنده آتش بود . در دوره هلنیگری فرمانروایان پارسی تخت جمشید لقب فراته داره برخورد نهاده بودند که بمعنای « نگهداری ، آتش است و وظیفه آنها را باز می نماید » .

نویسنده - در این بحث مفصل و بسیار دلکش دیدیم که آقای ساموئیل - ك - ادی چگونه پیوند مذهب را با شاهنشاهی استوار دانسته و گونه توحیدی در زمین و آسمان دانسته است همانگونه که در نخستین نیایش سروده شده بوسیله « زرتشت » همین معنی و مفهوم آشکار است . در این نیایش الهامی چنین بر مان رفته « همانگونه که پادشاهی بر آسمان و زمین و تمام آفریده های مادی و معنوی **اهورامزدا** راست ، فرمانروائی بر جهان مادی نیز شایسته شاهنشاهی است که بر اصول راستین حکومت کند » - این معنی

دربند (۵) های ۳۵ یسنا نیز کاملاً مشهود است «در حقیقت از برای کسی رو امید داریم و آنرا حق کسی میشناسیم و آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند .

باز در بند دوم ازهای ۴۱ یسنا چنین آرزو شده است : « ای مزداهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم - بشود که شهر یار نیکی در هر دو جهان بما چه مرد و چه زن سلطنت کند - توای در میان موجودات خوبترین » در این نیایش بازمی بینیم شاهنشاهی گونه ای اتحاد بین زمین و آسمان توصیف شده و آرزو شده بود که شهر یار نیکی در هر دو جهان سلطنت کند. بنا بر این مراتب میتوان استنباط نمود که شاهنشاهی و حکومت واحد بر جهان از تعالیم دینی زرتشت سرچشمه و الهام گرفته شده و شاهنشاهان نیز در دوران گونه گون باستانی خود را بزور اخلاق و تعالیم مذهبی می آراستند، آنچنانکه برای مردم سرمشق دینداری باشند - شاهنشاهی ماد و هخامنشی و شاهنشاهی دوره های بعدی نیز خود را از این اصول فارغ نمیدانستند بلکه بر این فلسفه استوار بودند و بالاخره میتوان کاملاً دریافت که رژیم شاهنشاهی بر همین مبنا بوجود آمده و برشالوده مذهب قرارداد شده است. چنانچه در تمام کتیبه های داریوش و دیگر شاهنشاهان هخامنشی میخوانیم که میگویند : از طرف اهورامزدا برای شهر یاری جهان گماشته شده اند، همچنین از خبری که هرودت راجع به خشیارشاه نقل کرده مویده این مطلب است - آن خبر چنین است « پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرونشاند قصد آتن نمود - سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت بحضور خواند . در طی خطابه مفصل شاهنشاه چنین حضار را مخاطب قرارداد « پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالك همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود . خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد. من سراسر اروپا را خواهم در نور دید، همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت » .

در اینجا طرح يك کشور یا شاهنشاهی واحد جهانی مطرح گشته و این همان آرمانی است که در جهان امروز نیز مورد بحث است و چه بسا بعضی از قاره ها و کشورهای بزرگ در حدود محدودتری از این سیستم حکومت پیروی نموده اند و تا حدودی از جنگ و جدالهای داخلی پیشگیری شده است .



## از کتاب اول تاریخ تمدن مشرق زمین

### گاهواره تمدن

**خاورشناس معروف ویل دورانت در کتاب اول تاریخ تمدن مشرق زمین -**

گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام در فصل زرتشت مطالبی بسیار ارزنده و افتخار آمیز دارد که بخشی از آن بر حسب ربط بموضوع در اینجا نقل میگردد .

« زرتشت را از خدایان ابتدائی و شعائرمیخوارگی ناخوش آمد و بر ضد مغان یا مجوسان یعنی کاهنانی که باین خدایان نماز میگذارند و برای آنها قربانی می کردند . قیام کرد و با شجاعتی که از شجاعت معاصران وی عاموس و اشعیا کمتر نبود ، اعلان کرد که در جهان جز خدای یگانه یعنی اهورامزدا پروردگار آسمان و روشنی، خدای دیگری نیست و خدایان دیگر مظهر وی و صفاتی از صفات او هستند . شاید داریوش اول که مذهب زرتشت را پذیرفت چنان می پنداشت که این دین میتواند الهام بخش ملت و مایه تقویت بنیان حکومت وی باشد . و بهمین جهت از همان زمان که به تخت سلطنت نشست بجنگ با کهنه مجوس و برانداختن آداب پرستش قدیم پرداخت و دین زرتشتی را دین رسمی دولتی قرارداد .

این دانشمند در فصل اخلاق زرتشتی چنین ادامه میدهد .

« چون پیروان دین زرتشت جهان را بصورت میدان مبارزه میان خیر و شر تصور میکردند ، با این طرز تصور خویش در خیال فرد، محرك نیرومندی بیرون از قوانین طبیعت مقرر میداشتند که فرد را بکار نیک تشویق میکرد و ضامن اجرای آن بود . نقش بشری را نیز مانند صحنه جهان نبردگاه ارواح پاك و ارواح پلید بایکدیگر میدانستند

با این ترتیب هر کس در نظر ایشان سربازی بود که خواه ناخواه در صف شیطان می‌جنگید و هر کار که بآن برمیخاست یا از آن خود داری میکرد، خود بخود بتقویت دستگاه اهورامزدا یا دستگاه اهریمن میانجامید. با این فرض که انسان برای رسیدن باخلاق نیک محتاج به تکیه گاه فوق طبیعی باشد. باید گفت که جنبه اخلاقی دین زرتشت عالیترو شگفت انگیز تر از جنبه دینی والهی آنست. این طرز تصور بزندگی روزانه آدمی شرافت و مفهومی می‌بخشد که از نظر قرون وسطائی نسبت بانسان که او را چون کرم ناتوانی تصور میکرد یا از نظر جاری در این ایام که او را دستگاه مکانیکی متحرک خود بخود تصور میکند، هرگز چنان شرافت و مفهومی برای آدمی فراهم نمیشود. انسان مطابق تعلیمات مذهب زرتشت همچون پیاده صحنه شطرنج نیست که در جنگ جهانیگیر دایمی بدون اراده خود در حرکت باشد، بلکه آزادی اراده دارد، چه اهورامزدا چنان خواسته است که انسانها شخصیت‌های مستقلی باشند و با فکر و اندیشه خود کار کنند و با کمال آزادی در طریق روشنی یا در طریق دروغ گام نهند. چه اهریمن خود دروغ مجسم و جاندار و هر دروغگو و فریبکار بنده و خدمتگزار وی بشمار میرفت.

این تصور کلی قانون اخلاقی مفصل و در عین حال ساده‌ای بوجود آمده که بر این قاعده کلی تکیه داشت که تنها کسی خوب است که آنچه برای خود روانمیدارد - بر دیگران نیز رواندارد. بگفته اوستا انسان سه وظیفه دارد (یکی اینکه دشمن خود را دوست کند - دیگر آنکه آدم پلید را پاکیزه سازد - دیگر آنکه نادان را دانا گرداند) بزرگترین فضیلت، تقوی است و بلافاصله پس از آن شرف و درستی در کردار و گفتار است.

« چون دینداری و تقوی بزرگترین فضیلت بود، نخستین وظیفه آدمی در زندگی آن بود که خدا را پرستد و تطهیر و نیایش کند و نماز بگزارد و در دین زرتشتی روان بود که

معبد بسازند یا بت بتراشند . بلکه نیازگاه‌های مقدسی را برقله‌کوه‌ها و در داخل کاخ‌ها و مرکز شهرها بنامیکردند و برای ادای احترام به اهورا مزدا و مقدسات پائین‌تر از وی بر بالای آنها آتش می‌افروختند . خود آتش نیز بعنوان مظهر خدائی پرستش میشد و آتشدان مرکز اجتماع خانواده بود و سعی داشتند که آتش خانوادگی هیچگاه فسرده نشود چه اینکه یکی از واجبات دین بشمار میرفت .

و در پایان چنین اظهار نظر می‌نماید : « در زمان داریوش اول این دین نماینده روحی ملتی بود که در اوج عزت و اقتدار خویش بسر می‌برد »  
در توجیه مطالب بالا که از هر جهت آموزنده و منظور و هدف ما را تحقق می‌بخشد دواصل مهم استنباط می‌شود که عزت و اقتدار شاهنشاهی هخامنشی بر روح مذهب و دین زرتشتی استوار بوده و اصل دوم هم همان ایمان محکم آنان باین دین و اصول فلسفی آن بود .

این خاورشناس دانشمند در جای دیگر مقال خود صریحاً چنین اظهار نظر می‌نماید .

باید قبول کنیم که علمای زرتشتی در وضع قواعد و اصول دین خود مهارت فراوان داشته‌اند . بطور کلی باید گفت دین زرتشت دین عالی بود که نسبت بسایر دینهای معاصر خود، کمتر جنبه جنگ طلبی و خونخواری و بت پرستی و خرافه جوئی داشت و بهمین جهت روان بود که باین زودی از جهان برافتد .

## از کتاب کورشنامه کز نفون

راجع بآئین خداشناسی کورش بزرگ «کز نفون در کتاب کورش نامه» ترجمه مهندس رضا مشایخی چنین نوشته است :

«این شیوه هنوز در دربار پادشاهان پارس معمول است. غایبین و بی‌اعتنایان را با سوءظن می‌نگرند و از حال آنها جویا می‌شوند تا به بینند چه علتی موجب شده است که از تکلیف خود قصور ورزیده‌اند».

روش کورش درباره کسانی که غایب بودند این بود - درباره دیگران که خلوص نیت و پشتکار داشتند سعی می‌کرد با نشان دادن رفتار خوب و خوی نیک و پسندیده خود را سرمشق نشان دهد تا آنان نیز نسبت به رعایا و زیردستان همان روش را بکار برند - بارها میگفت قوانین و نظامات خوب دستورهای مفیدی است که ممکن است مردم را اصلاح کند ولی یک شهریار نیک سیرت و عادل، قانون متحرک و مرئی و سرمشق کاملی است که خوب و بد همه چیز را می‌بیند و نیک را پاداش نیک میدهد و بد را بمجازات میرساند. به تبعیت از این اصول بود که اولین و بزرگترین تکلیف را پرستش خدا قرارداد. خود منتهای مراقبت و خلوص را در عبادت و پرستش بکار می‌برد و همیشه تکرار می‌کرد که ترقی و تعالی خود را مدیون الطاف و کمک ایزدان میدانند.

«باید خدا را شاهد بر همه افعال دانست و از او استمداد جست. - برای تعلیم مقررات پرستش - موبدان را مأمور ساخت و خود هر روز قبل از طلوعه آفتاب اول کسی بود که صمیمانه و خالصانه رو بدرگاه خدا می‌آورد و بعبادت و پرستش مبادرت می‌ورزید. هر روز نیاز می‌کرد و ستایش امشاسپندی را که موبد معین نموده بود - بجا می‌آورد.

این رسوم هنوز در دربار شاهنشاهان ایران معمول و متداول است. ایرانیان نیز همه به تبعیت از پادشاه خود هر روز عبادت می پرداختند و مسئلت میکردند که آنان نیز در زندگانی خود بمانند پادشاه موید باشند. کورش از توجه مردم به پرستش خدا و بجای آوردن آئینهای مذهبی مسرور میشد. بارها میگفت هر کس در دریا مسافرت کرده باشد میداند که چقدر هم سفرانی که دل بخدا دارند از بیم مرگ ایمنند.

کورش معتقد بود از نزدیکان و یاران آنها که بیشتر خدا را دوست بدارند بهتر در اداره امور و تبعیت از سجایای پسندیده باو کمک می کنند. در نهاد این قبیل همکاران صدیق و باایمان هیچگاه فکر عناد و طغیان و سرپیچی ریشه نمیگیرد. او نیز در کمک و همراهی به زیردستان و اطرافیان از بذل هیچ مجاهدت و کوششی فروگذار نمیکرد. داریوش دومین سجدۀ ملکوتی انسان را پس از خدا پرستی، بسط عدالت میدانست پیوسته مراقب بود که زیردستانش نسبت بدیگری یا نسبت به متحدین خود مرتکب آنکه ببعدالتی نشوند. مقرر داشته بود که احدی از بزرگان که صاحب اختیار و قدرتند نباید مالی را از تجاوز و ستم اندوخته نمایند. بلکه هم خود را مصروف کنند که همه زیردستان بحق خود قانع باشند و فقط از راه مشروع و قانونی امرار معاش کنند.

کورش عفاف و حرمت را به منتهای درجه رعایت میکرد. هیچگاه سخن ناشایسته باحدی از زیردستان نمیکفت و پرده دری نمیکرد و معتقد بود حرمت نهادن بدیگران بر عزت و شرافت شخص می افزاید و بخصوص توجه میکرد که نباید فقط حرمت آنکس را نگه دارند که بزرگتر است یا از او بیمی در دل دارند بلکه احترام بدیگری ولو کوچکتر و ضعیف تر باشد از بهترین خصایل انسانیت است و میگفت شما به زنی که در پرده عفاف است و احترام خود را مصون و محفوظ نگاه میدارد حرمت می نپید یا به آن زنی که از جاده عفاف برون می افتد؟

کورش معتقد بود برای اینکه سران قوم بهتر از در تمکین و اطاعت در آیند و فرمانش در گوشه های دور دست و سرتاسر امپراطوری وسیع نافذ و حتمی الاجرا باشد، باید کسانی را که بیچون و چرا و باکمال صمیمت فرمان بردارند به پادشاهای نیک



سرافراز نمود و بهمان پایه آنرا مفتخر و طرف محبت و مهر قرارداد. میگفت باید صاحبان فضایل را گرامی شمرد و کسانی را که کارهای برجسته و خدمات بزرگ انجام داده‌اند تقدیر نمود. هیچگاه ازین اصل منحرف نشد بلکه پیوسته آنرا در نهایت درجه دقت مراعات مینمود.

از سجایای دیگر کورش اعتدال و رفتار ملایم بود. درباریان و بزرگان قوم چون میدیدند کسی که بزرگترین فرمانروائی را در دست دارد و بیش از هر کس میتواند شدت نشان دهد و مغلوب هوای نفس گردد تا این حد ملایم و آرام و بر نفس خویش مسلط است، طبعاً بسبب قدرت و اختیار کثیری که دارا بودند از تجری و افراط و غلبه نفس احتراز می‌جستند و جملگی کوشش بکار میبردند تا اعتدال نفس خویش را حفظ نمایند. کورش میگفت بین حیا و اعتدال نفس این امتیاز است که مردان باحیا، غالباً از ارتکاب به عمل ننگینی درملاء عام ابا دارند. در صورتیکه کسانی که با اعتدال مزاج متصفند در خفانیز از آن امتناع می‌ورزند. بهترین سرمشق و دستور اعتدال را در این میدانست که از افراط در درك لذایذ شهوانی که وسایلش از هر حیث فراهم بود، شخصاً اجتناب ورزد. این بود که هیچگاه برداختن به لذایذ نفسانی دقیقه‌ای او را از انجام دادن تکالیف و وظایف سنگینش منحرف نساخت.

اینها نکات برجسته اخلاق مذهب و حمیده و رفتار شایسته کورش بود و بسبب چنین صفات پسندیده، بارگاهش ملجأ خاص و عام گردید و هر کس از وضع و شریف یا فقیر و مستمند با اخلاص و ارادت بآنجا رومی‌آورد و مستفیض و امیدوار و دلخوش باز میگشت. چه در بارگاه کورش هیچگاه نهیب خشم و غضب یا قهقهه‌ای بلند که هردو ناشی از افراط و انحراف از جاده اعتدال است شنیده نمیشد پیوسته یک روح نظم و آهنگ و امید در آن حکمفرما بود. هر کس بآن نزدیک میشد بخوبی درك میکرد که در این قصر و بارگاه مرد مدیر و عاقلی حکومت میکند که عدالت و اعتدال شعار اوست. رعایای سرزمینهای وسیع و اقوام مختلف امپراطوری و ملازمان درگاهش جز این چیزی نمیدیدند

و جز این آرزوئی نداشتند.

کورش متعقد بود که آنکس برای سپاه و اداره امور مملکت واقعاً شایسته است که در همه سجايا از زیردستانش برتر باشد. حالات و رفتار و معتقدات کورش این اصل را در نظر او و عموم رعایا و بزرگان اقوام مختلف مسلم ساخت و جملگی بمصاحبت و مزایا و خصایل نیک و تدبیر و کفایت او در همه امور معترف بودند. «

نویسنده - این بحث مفصل که کز نفون پیرامون عبادت و خداشناسی و بالاخره بر شماری خصایل نیک کورش کبیر بشرح و تفصیل پرداخته ، روشنگر عقیده و ایمان راسخ این نام آورتاریخی به مبدأ جاودانی خداوند بی همتاست و چنین استواری بر اخلاق پسندیده نیز بدون شك بر شالوده تعالیم دینی نهاده شده که چنین اصول و دستوری را منحصرأ در تعالیم زرتشت میتوان یافت و این قولیست که جملگی بر آنند. از آنجائیکه در بخشهای پیش ، اصول فلسفی و تعالیم اخلاقی زرتشت پیامبر باستانی ایران را از قول دانشمندان و پژوهشگران بزرگ جهان نقل نمودیم از ذکر شرح و بسطی از خود خودداری ورزید. چرا که در تدوین کتاب هدف آن بوده که بیشتر از نقل نوشته دیگران استفاده شود تا خدای نخواستہ حمل بر تعصب نگردد .



## از کتاب «سخنوران دوران پهلوی»

اینک ببینم دانشمند بزرگ و ایران‌دوست پارسی، روانشاد «دینشاه ایرانی» سلیس‌تر در کتاب سخنوران دوران پهلوی که در شهریور ۱۳۱۳ بچاپ رسیده با پژوهش در نوشته‌های گاتاها، چگونه لزوم استواری آئین شاهنشاهی را روشن نموده است.

### نوابغ هفت ایران

«نوابغ ایران همواره تجلیات خود را در بهترین اشکال بظهور رسانیده‌اند از قدیم‌ترین دوران تاریخی که هنوز دست تحقیقات بشر بآن نرسیده آثار و اسنادی در دست است که وجود نوابغ عظیمی را در صنایع و ادبیات و شعر آن عصر ثابت می‌نماید. چه قدیم‌ترین از منہ تمدن بشر با پیام زرتشت پیامبر و شاعر ایران شروع میگردد و آن عبارت از سروده‌هایی است که در گات‌ها دیده میشود - اگرچه زبان آن قوم کهن به لطافت و روانی زبان کنونی فارسی نبوده که بتواند با سانی سلی از سخنان موزون جاری سازد، مع‌هذا چنانکه خواهیم دید، همان مقدار کمی نیز که از آن دوره در دست است ثابت میکند که جمیع لوازم و حوائج مهمه ادبی در اشعار نخستین شاعر - بلکه عالم، وجود دارد. یعنی در آن آثار کهن به بهترین و لطیف‌ترین تفکرات و تعالیم بر میخوریم که با مؤثرترین بیانی در قالب سخنان موزون ریخته شده - برای آنکه بدانیم ایران در ادوار مختلفه بلندی و پستی و در بین جزرومدهای حیات خود در میان بدترین بلایا و مصائبی که بر آن غلبه نموده چگونه در هر دوره‌ای نوابغ خود را در اشکال مختلفه به

ظهور آورده لازم است لااقل يك نظر سطحی به جزرومدهای حیاتی آن مملکت بنگریم  
آنگاه خواهیم دید روح ایران همواره باقی و فناپذیر بوده و میباشد .

بدون هیچ بیم انتقاد و مخالفتی میتوان بجرأت ادعا کرد که روح ایرانی همیشه  
زنده و جاودانی بوده و خواهد بود و هیچیک از بلاهای عظیمه که بر آن ملت و مملکت  
نازل گردید نتوانست آن روح را ضعیف یا نابود گرداند - بهترین سند این ادعا همان  
تاریخ پریشان ایران است . تجربیات و مصائب سختی که ایران متحمل گردیده بهیچیک  
از ملل قدیمه عالم وارد نیامد - ایرانیان جمیع صدمات را تحمل نموده و روح خود را  
همواره جاودانی داشته اند . در روح ایرانی خاصیتی است که مکرراً در استیلا و صدمه  
ییکگانگان نابود پنداشته شده اما دیری نگذشت که از نوجلوه کرد و بقای خود را بعالمیان  
ثابت نمود .

بر طبق جزرومد و بلندی و پستی درایامی که دارای قدرت بود و فرو شکوه فوق العاده  
خود را بر جمیع ملل عالم آشکار ساخت و پس از مرور زمان عادت بعیاشی که در اثر  
زندگانی و مجلل موروئی در میان آن ملت بعد افراط رسید مغلوب بلایا و مصائب  
مختلفه گردیده آن قدرت و شکوه رو با انحطاط نهاد - ولی در تمام این مدتهای پستی  
و بلندی و سرافرازی و سرشکستگی روح ایرانی جاودانی و باقی بوده و هیچ عارضه ای  
نتوانست بآن لطمه وارد آورد قرنهای متمادی را بسختی گذراند ولی باز روح شکوهمند  
ایران پاك و منزله درخشنده از بوته گداخته سوزان بلایا بیرون آمد و بسا شده که عناصر  
آن بوته نیز در حین عبور بر خود برگرفته جزو خود گردانید .

کورش کبیر از قدیمترین مظاهر روح پاك ایرانی بود که بامیل و اشتیاق فراوانی  
که بازادی و استقلال داشت یوغ اسارت ییکگانگان را از گردن ایرانیان برداشته  
و سلطنت شاهنشاهی ایران را تشکیل داده جمیع مورخین بی تعصب تصدیق نموده اند  
که کورش را در اثر روح ایرانی و علاقه نسبت به نیکیها و زیباییها نه فقط باید يك  
قائد و شاهنشاه عظیم دانست، بلکه باید او را مظهر راستی و عدالت شمرد - چنانکه

می بینیم در تورات بنی اسرائیل او را مسیح موعود از جانب خداوند برانگیخته دانسته اند و نام او را با تقدس زیاد و احترام فوق العاده ثبت نموده اند - همچنین جانشین کورش، داریوش کبیر که عظمت و صنعت عمارت با فرو جلال تخت جمشید یاد آور فروشکوه و سرافرازی آن شهر یار داد گراست - نه فقط این آثار صنعتی بلکه طرز حکمرانی داریوش و عدالت فوق العاده از بهترین نمونه آثار روح ایرانی است - داریوش با ملل مغلوبه بطوری با عدل و محبت رفتار مینمود که مصریان اسم او را در طومار مقدس اسامی جاویدان که مخصوص ثبت نامهای مقدسین و ارواح پاک بود ضبط نمودند هیچیک از سلاطین بجز این دونفر ایرانی چنین نام نیکی در کتب مقدس سایر ملل از خود باقی نگذاشته اند. افکار و روحیات داریوش از مندرجات کتیبه هائی که از آن پادشاه باقی مانده بخوبی معلوم است - بطوریکه بهترین یادداشتهائی که ممکنست یکنفر پادشاه از خود بیادگار گذارد - در کتیبه بهستان دیده میشود - این آثار حقیقت روح ایرانی و علویت افکار و اخلاق آن ملت را بخوبی ثابت می نماید.

داریوش دارای فکری باز و احساساتی خالی از تعصب بوده چنانکه از کلماتش برمی آید پیروان جمیع مذاهب در نظر او یکسان و برای هیچیک مزیتی قائل نبوده است ولی وظیفه ای که عموم رعایا مکلف بادای آن - بوده اند پیروی راستی و درستی بوده است.

داریوش در کتیبه خود میگوید خداوند او را شاهنشاه گردانید ، او بتوفیق اهورامزدا سلطنت یافت تادروغ و نادرستی را مغلوب سازد - و نیز در همان کتیبه پیامی به آیندگان داده ملت خود را چنین وصیت و نصیحت میکند که اگر ما بلند هماده شادمان بوده و وطن خود را از سختی و بدبختی محافظت نمایند عموماً باید پیروی راستی بوده از دروغ و نادرستی دوری گیرند .

اندر زفوق در واقع بهترین وسیله ترقی و تعالی مملکت میباشد ولی از آنجائیکه بشری متانت است پس از چندی در عیش و عشرت که عامل مهم اضلال هر قومی میباشد

چنان ایرانیان را فرا گرفته که شجاعت نژادی آنان راسلب نمود و رفته رفته نصیحت پادشاه بزرگ خود را فراموش نمودند. از زمان خشایارشا، بعد متدرجاً ولی یقیناً ملت ایران رو بقیقرا رفت تا آنکه بالاخره در حمله اسکندر از پا در افتاد - حمله اسکندر بسلطنت هخامنشی خاتمه داد، لطمه سختی بایران وارد آورد و در آن حمله قصر استخر و کتابخانه بزرگ ما در فارس طعمه آتش جنون اسکندر گردیده - بعضی از کتب مهمه غارت شده یونان رفت ایران برای چندی ظاهراً رنگ و روی یونانی بخود گرفت ولی از آنجا که روح ایرانی باقی بود پس از قرن‌ها معلوم شد که یونانی‌هایی که در ایران بودند بیشتر در تحت نفوذ ایرانی در آمده‌اند تا آنکه بعکس - در این بین بتوسط پارت‌ها روح مغلوب شده ایران باز شروع بخود نمائی نمود تا آنکه در آغاز دوره ساسانی باز آن روح فنا ناپذیر در شخصیت اردشیر بابکان جلوه گر شده و پس از پانصد و پنجاه سال فرو شکوه کهن خود را بدست آورد .»

سپس تخت عنوان اولین شاعر ایران چنین مینویسد : « هر چند که این ادعا شکفت‌آمیز بنظر آید ، با وجود این باید گفت که اولین شاعر ایران زرتشت میباشد چنانکه از آثار او برمی‌آید گذشته از اینکه او اولین پیغمبر است که راه وحدانیت را به بشر نشان داده بعلاوه احساسات و تخیلات بسیار عالی و شریف شاعرانه‌ای نیز از گفتار او هویدا است .

زرتشت بلندترین تعلیمات اخلاقی که در تاریخ جهان سابقه نداشته بیک زبان ساده ولی کاملاً شاعرانه سروده که ما آنرا اوستای نامیم . قدیمترین قسمت این سروده‌ها چنانکه در پیش‌آید - گاتهاست که در واقع آنچه از اشعار و تعالیم زرتشت باقی مانده در آن مندرج میباشد .

گرچه سرودهای مزبور اوزان و قوافی معموله امروزی را دارا نمیشد معیناً بحر و طرز بیان آن کاملاً شاعرانه است و چون نیکو بنگریم از هر حیث در خور چنین کتاب بزرگی میباشد - صرف نظر از اینکه قرائت این اشعار مقدس در سامعه شخصی که با

آن آشنا باشد چه تأثیری خواهد داشت ولی بگوش آشنایان و معتقدین باین سرودها گذشته از معنی لطیف - دارای بحر دلپذیر و آهنگ مؤثر است که از معنویت آن حکایت میکند: از آنجمله نخستین قطعه گاتها که دارای قافیه و وزن معینی بود. و یکی از سرودهای فوق العاده جالب توجه اوستاست.

در خصوص اشعار فارسی بعد از رودکی همه گونه اطلاعات و اسناد در دست است متأسفانه راجع به اشعار قدیم ایران کمتر تحقیقات شده و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات باستان بر ما مستور مانده است اینک برای آنکه از آن گنجینه کهن که از دوران پارینه باقیمانده بهره مند گردیم سه قطعه از قدیمترین اشعار ایران را که سرودهای زرتشت باشد برای نمونه انتخاب نموده در اینجا مینگاریم.

در نخستین قطعه از یسنا ۲۹ منحصراً ولی پر معنی با طرز شاعرانه از وظیفه مقدسی که بر عهده زرتشت نهاده است و طرز تقبل و مسئولیت مهم وی و در ضمن اظهار تواضع پیغمبر و عدم اطمینان دنیا بر سالتش سخن رفته است

این قطعه یکی از بهترین قطعات گاتهاست که از تخیلات بسیار عمیق شاعرانه و لطافت بیان شاعر را بخوبی میتوان فهمید در این قطعه شاعر جهان را بهمان نظری مینگرد که امروزه ما می بینیم بیچارگان و زیردستان گرفتار و مقهور توانایان و زبردستانند - قدرت بر هر چیز نفوذ دارد جمیع حقایق از خاطر بشر محو گردیده - زبردستی و شقاوت در سراسر عالم حکم فرماست. در آن دوره مانند امروز کنفرانس خلع سلاح بی نتیجه تشکیل نیافته بود ولی در گوشه و کنار کسانی که در تحت تأثیر اوضاع زمان بفکر چاره جوئی بودند وجود داشتند.

در چنین موقعی بود که تخیلات شاعرانه و قوت نبوت زرتشت توأم گردیده موجب انشاد این سرود گردید - زرتشت با بیانی فوق العاده ساده و لطیف تجسم میکند که جمیع کائنات بوسیله روان آفرینش در پیشگاه خداوند کائنات شکایت می برند و برای مساعدت و پناه استغاثه می نمایند.

همانطور که وقتی رعایا شکایتی بدربار پادشاه می‌برند مشاورین و وزرا نیز حضور دارند شاعر نیز بایان شاعرانه‌ای چنین مینماید که دربارگاه لایزال ایزدی نیز دو مقدسان جاودانی **اشا** و **وهومنه** که نظم و آرامش جهان با آنهاست و در سراسر اوستا از صفات ایزدی تعریف شده‌اند شاهد سخنان روان آفرینش می‌باشند. روح آفرینش ناله‌کنان بادیست برافراشته بدرگاه ایزدی رفته میگوید.

**« روان آفرینش بدرگاه تو گله‌مند است - از برای که مرا ساختی - که مرا**

**بیافرید - ستم و ستیزه و خشم و زور مرا بستوه در آورده مرا جز تو**

**نگهبانی نیست - يك زندگانی پایدار و خرمی بمن بخش »**

در این قرن تمدن اگر بما اجازه چنین درخواست و شکایت داده شود قطعاً همان الفاظ را تکرار خواهیم نمود که هزاران سال پیش زرتشت از قول روان آفرینش بیان نموده‌است - این دلیلیست که روزگار همیشه در بدیهای خود یکسان بوده - بطوریکه ممکنست آن را از فطرت بشر نامید زیرا قرن‌ها پس از تعلیم اشوزرتشت و حضرت بودا و حضرت مسیح و حضرت محمد هنوز بحال وحشت اولیه باقیست و تاکنون آن نصایح و تعالیم نتوانسته او را بسوی نیکی و راستی راهنمایی نماید - از جنگ عالمگیر که عالم در اثر شقاوت بشر غرق خون بود و ملیونها نفوس فدای هوا و هوس گردید چند سالی بیش نگذشته هنوز هم این تجربیات سهمگین مایه عبرت بشر نگردیده هنوز زور باقی و حکم فرماست و حقیقت در بدر بدریوزه میرود آیا کنفرانس ژنو میتواند او را نجات دهد؟ یا آنکه عرفان مشرق نجات‌دهنده او خواهد بود؟ بشرط آنکه مغربیان منتی بر عالم گذاشته لا اقل آنرا بخوانند.

خلاصه شاعر دنباله تخیلات لطیف خود را گرفته چنین شرح میدهد که پس از شکایت و استغاثه روان آفرینش، خالق کائنات و سلطان علی الاطلاق، اشایعنی روح راستی و قانون ایزدی را مخاطب قرار داده سؤال می‌کند - مگر کسی نیست که این ظلم و ستیزه را باز دارد مگر شخص نیکوکاری بر زمین وجود ندارد که او را از خشم و کینه برهاند و



صلح و سلامتی را در گیتی مستقر گرداند.

« آنگاه آفریدگار روان آفرینش از اشا می پرسد - آیا توداوری برای روان آفرینش می شناسی که بدو آسایش بخشد - یار و غمخوار او گردد؟ کیست آنکه سزاوار چنین محاکمه است کسیکه خشم و هواخواهان دروغ را در هم تواند شکست »  
( یسنا ۲۹ قطعه ۲ )

بخصوص در قسمت آخر قطعه فوق آشکار است که سعادت عالم منوط و محول بکار و کوشش و ستیزه بر علیه بدی و زشتی میباشد و کار و کوشش و راستی تنها پیشاهنگ قافله ترقی بشر است. همانطور که یکنفرو زیر صدیق اطلاعات لازمه را بعرض پادشاه رسانیده و منتظر صدور فرمان می ماند - زرتشت نیز در اشعار خود روح راستی ( اشا ) را یکی از مشاورین خاص و متواضع دربار ایزدی معرفی نموده میگوید :

« اشا در جواب آفریدگار گوید یاور توانائی برای روان آفرینش نیست - در میان مردمان کسی نیست که بداند چگونه بازیرستان رفتار کند ( اهورا گوید ) همان در میان خاکیان توانا ترین کسیست که من از اثر استغاثه اش بیاری اوشتابم .

( اشا گوید ) مزدا از همه کس بهتریاد دارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از آنان بروز خواهد کرد با خود اهورا راست محاکمه - آنچه اراده اوست مابدان خشنودیم ، یسنای ۳۹ قطعه ۳-۴

دو قطعه فوق بسیار قابل تأمل است - گذشته از اینکه زرتشت بایان شاعرانه خداوند را آگاه از جمیع امور و رموز عالم داشته هر وصف آگاه معرفی مینماید بعلاوه از جمله فوق چنین بر می آید که زرتشت اگر چه در آغاز رسالت خود میباشد مع هذا چون از طبیعت بشر بخوبی اطلاع دارد میداند که جهانیان پیام او را میشنوند ولی برای همیشه آن را بیاد نخواهد داشت و بشر فراموشکار و ناپایدار بآن تعالیم که موجب استقرار صلح عمومی و آرامش کامل میباشد وقتی نخواهد گذاشت از اینجاست که میگوید « مزدا از همه کس بهتریاد دارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از آنان بروز خواهد

کرد و درخاتمه شاعر بایک جمله شیوا که کمال تسلیم و رضا را میرساند شعر خود را تمام کرده گوید «آنچه اراده اوست ما بدان خشنودیم».

جمله ای که پیشرو عقیده و تعلیم معروف انجیل است که گوید «آنچه تو خواهی بشود» اوضاع عالم چنان بدو اسفناک است که اگر خداوند و اشا را راه نجاتی برای حفظ روان آفرینش معین نکنند خلقت در خطر خواهد بود لذا روان آفرینش متحیر شده و بدرگاه ایزدی استغاثه مینماید که راستگاران دچار تباهی نکردند «مادو - من و روان آفرینش دستها را بسوی اهورا بلند کرده وی را میستائیم که روا ندارد نیکو کاران دچار زوال شوند و هواخواهان دروغ بکارگران درست غالب گردند»

(یسنای ۲۹ قطعه ۵)

در قطعه بعد با طرز شاعرانه بشرح صحبت خداوند با منش پاك (وهومن) بر میخوریم. وهومن میداند که يك نفر در دنیا هست که بندای وجدان خود گوش داده و از اراده مقدس ایزدی آگاه است و او تنها کسیست که حاضر است مسئولیت بزرگ نجات روان آفرینش را بعهده گرفته بشرگمراه را از پیام ستوده مزدا آگاهی بخشد. بنابراین وهومن زرتشت را بدرگاه خداوند معرفی مینماید، همانطور که ممکن است اظهار یکنفر وزیر در درگاه پادشاهی بدون دلیل مورد اثر و قبول واقع گردد و وهومن نیز پیشنهاد خود را با يك جمله زیبا خاتمه داده و قول میدهد که «باو گفتار دلپذیر داده شده» و بقوه کلام میتواند اندیشه راستی و آئین نيك مزدا را در عالم منتشر گرداند. در سراسر این سرودها شاعر در کمال خوبی توانسته است نقشه اوضاع را نشان داده و دقیق ترین نکات فکر خود را بمیان آورد. بخصوصه چیزی که فوق العاده جالب توجه است - اول طبیعی بودن موضوع و دوم تواضع فوق العاده شاعر میباشد. روان آفرینش که مظهر افکار دنیوی است بعقل و قوه دماغی خود چنین می پندارد که تنها زور و توانائی ممکن است قادر بر حفظ او باشد و این اندیشه و تدبیر همان است که امروز نیز گریبانگیر بشریت و بین ملل عالم سبب مسابقه و رقابت و تزیید قواء گردیده است.

و زور و ظلم بر رحم و شفقت ترجیح داد. بدیهیست روان آفرینش که نماینده تفکرات دنیوی است برای نجات خود خواستار يك سردار شجاع و مرد جنگی رزم آزمائی می باشد نه شخصی که فقط اسلحه اش اندیشه نيك و گفتار نيك و کردار نيك می باشد و از همین جاست که چون زرتشت برای نجات و محافظت او برگزیده شده روان آفرینش که امیدوار شخص توانا و زورمند بود در عجب می ماند .

«آنگاه از روان آفرینش خروج برخاسته (گوید) آواز مردناتوانی بمن رسید. مرا خواهش مرد دلیر و زورمندی بود . «کی چنین دلاور زبردستی به فریادم خواهد رسید».

خود شاعر «زرتشت» نیز چون از مأموریت عظیم خود آگاه میگردد در عجب مانده و با کمال فروتنی برای انجام این خدمت از خداوند طلب امداد نموده گوید:

«ای اهورا بر روان آفرینش تاب و توانائی بخش - از راستی و پاك منشی اقتداری برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد - آری ای مزدا من دریافتم که خود آنرا توانی برانگیخت»

شاعر از بدبینی و اشتباه روان آفرینش مایوس و متأثر نشده سبب آنرا ضعف فکر و جهل تشخیص داده میداند که تنها بیاری نیکی و راستی میتوان بر علیه جمیع بدیهها و کژیها ستیز نموده و فقط منش پاك «دوهمن» است که میتوان آن صلح و سلامت را در سراسر جهان مستقر گرداند. از اینجاست که در آخرین قطعه از این سرود بدرگاه خداوند استغاثه نموده امداد می طلبد «که جاست عدالت و پاك اندیشی و شهر یاری» در ریسنا ۴۴، از سرودهای زرتشت به سؤال و جوابی که بین شاعر و خداوند با طرز شاعرانه ای روینداده بر میخوریم.

موضوع این پرسش و پاسخ و طرز آن بسیار شاعرانه و موثر است چنانکه جواب هر سؤالی از خود همان سؤال بطور غیر مستقیم مفهوم میگردد.

در ریسنا ۴۴ قطعه ۵ و ۳ و ۵ راجع بآثار مختلف طبیعت و خط سیر معین خورشید

و کواکب و کاهش و افزایش ماه .

قانون جاذبه و دافعه در اجرام سماوی - سبب سرعت وزش بادهای - حرکت ابرها - کیفیت روز و شب - سبب کار و کوشش و آرامش و خواب در زندگانی اشاره شده و شاعر از آموزگار خود راجع به سبب و حقیقت اصلی این کیفیات سؤال نموده گوید:

« از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما - کیست آن کسیکه روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید ؟ - کیست آنکه بخورشید و سیاره راه سیر مینمود - کیست آن کسیکه ماه از او گهی پر است ، گهی تهی ؟ - ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم - از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاهی ده . کیست نگهدار این زمین در پائین ؟ و سپهر در بالا که بسوی نشیب فرود نیاید ؟ کیست آفریننده آب و گیاه ؟ کیست که بیاد و ابر تندروی آموخت ؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ؟ از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما ؟ کیست آفریننده روشنائی سود بخش و تاریکی ؟ کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری ؟ کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خواند ؟

(یسنای ۴۴-۳-۵)

شاعر پس از آنکه سئوالات راجع به عالم طبیعت را تمام کرد از عالم معقولات و مجردات صحبت داشته و از خداوند او باب حقیقت پیامی که بنوع بشر می دهد پرسش می نماید - و از صفات ایزدی که در پیام خود با سامی آن برمی خوریم و نسبت های هر يك از آنها بایکدیگر و تأثیرات و وظایف آنها استفسار می نماید .

از جمله سئوالات بسیار ساده و شیرینی که در این اشعار بان برمی خوریم اینست که می پرسد « چگونه احساسات عشق آمیز و عاطفه نسبت به پدر در خاطر فرزندان تولید می گردد و در خاتمه از موفقیت خود در انجام رسالت عظیم و مسئولیت مهمی که به عهده او نهاده شده پرسش می نماید « از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما - آیا از آنچه من خبر خواهم داد و او در واقع وهم چنین است - روزی « اشا و آرمیتی »

بیاری ما خواهند آمد؟ « و هومن » بنا بر فرمان تو کشور جاودانی را از آن ما خواهد دانست ؟ از برای کیست که سعادت و خوشی آفریدی ؟ « از تو می پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما ؟ کیست آفریننده « خسترا » و « آرمیتی » ارجمند ؟ کیست که از روی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد ؟ من میکوشم ای مزدا که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل بشناسم ، « از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما ؟ می خواهیم آنچه را که اراده تست ای مزدا بخاطر خویش بسپرم - و آن آئین زندگانی را که از و هومن و اشا می پرسم درست دریابم - که آیا چگونه روانم از پادشاهای خرم کننده تو بهره مند خواهد شد « بسنا ۴۴ - ۶ - ۷ - ۸ )

بطور کلی از قطعات آخر سرود ۴۴ چنان برمی آید که پس از رسالت پیغمبر پیروان آئین کهن که روان آفرینش از ظلم آنان به خداوند شکوه برده بود باز زشت بنای مخالفت نهاده اند.

زندگانی چادر نشینی آنها بر تاخت و تاز و غارت برقرار شده بود و مطابق آئین کهن ( پیش از زرتشت ) خود خدای قتل و غارت را که خدای مونت بود مقدس میدانستند و برای آن فدیة های خونین بجای می آوردند و بدیهیست پیام جدید زرتشت که مبنی بر یکتا پرستی و صلح و سلامت و عشق و رافت بنوع بشر بود بر آنان بسیار ناگوار آمده و در صدد دفع آئین جدید همت گماشتند - در این موقع است که شاعر با قلب پرهیجان موقعی که دو دسته سپاه بد و نیک را در مقابل یکدیگر می بیند میگوید - « از تو می پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما - ترا قدرت آن خواهد بود که او را ( دشمن را ) بدستاری راستی از من دور داری ؟ در هنگامیکه لشکریان کینه جوی « هردو گروه ( راستی و دروغ ) در مقابل هم ایستند - چنانکه از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم - یکدام يك از دو دسته جنگ آوران ، تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا ؟ - از تومی پرسم ای اهورا برستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد ؟ بواسطه

يك الهام بمن بگو؟ کیست نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته شده؟ چنین داوریکه به نزد او اطاعت و پاك منشی مقام گزینند؟ داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا؟ ( یسنای ۴۴ قطعه ۱۵ و ۱۶ )

از مندرجات گاتها بخوبی واضح است که خود زرتشت از این حقیقت بخوبی آگاه است که او هم بیغمبر است و هم شاعر چنانکه در یسنای ۲۸ فقره ۳ گوید «منم آنکسیکه ای مزدا اهورا و ای اشا ای و هومن شما را و از برای کسانی که آرمیتی کشور فنا پذیر را می آراید سرود گویانم - سرودهاییکه تاکنون کسی نسرود - تا وقتی که شما را بیاری میخوانم برای دستگیری من بشتاید - و نیز در یسنای ۵۰ قطعه ۱۱ گوید : « تا مرا تاب و توانائی است مایلم ثناخوان شما باشم - ای مزدا ای راستی آفریننده بشر - بتوسط منش پاك طلب میکند از آنکه او (بشر) بجای آورد - آنچه را که بهتر موافق اراده اوست (خدا) . »

از شواهد فوق بخوبی معلوم است که ایران در عصر کهن که هنوز تاریخ از حقیقت زمان آن محروم است دارای نه فقط يك پیامبر عالیقدر بوده بلکه شاعر سخنور بزرگی را نیز دارا بوده که بقوه کلام شیرین و تعالیم مقدس و مفید خود عالم بشریت را رهون خدمت خود داشته - شاعری که ثناخوان آثار خلقت و مداح عالم طبیعت بوده ما را از اثر به مؤثر و از ظاهر بحقیقت راهنمایی می نماید ( در یسنای ۵۰ قطعه ۱۰ گوید ) « اعمالی که پیش از این از من سرزد - و آنچه بعد بجای آورم - و آنچه ای و هومن دیدگان را مسرت بخشد - چه از نور خورشید و سپیده صبح درخشان - جمله از پی تسبیح تست ای راستی و ای مزدا » چقدر این فکر پاك نزدیک است بفکری که شاعر جدید ایران سعدی شیرازی پس از قرنها در این بیت گنجانیده است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار

آنطور که در قطعات گاتها و تفصیلیکه نویسنده دانشمند روانشاد دینشاه ایرانی سلیستر بر آنها نوشته مشهود است، برای برقراری نظم در جهان آفرینش نیاز بوجود

نیروئی می باشد که آن نیرو نخست در راه اصلاح اخلاق و معنویات بشر بکار افتد و ایمان به آفریدگاری بیهمتا - دانا و توانا را در جهان استوار دارد و آنگاه برای نظم در زندگانی فردی و اجتماعی و پیشگیری از تاخت و تاز نیروهای مخرب، قدرت دیگری را لازم می بیند و میفرماید . از راستی و پاک منشی اقتداری برانگیز - که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد .

بعداً نیز در قطعه دیگری بالصراحه می فرماید « کجاست عدالت و پاک منشی و شهر یاری » در اینجا وجود سازمانی بنام شهر یاری ( شاهنشاهی ) که بر عدالت و پاک منشی قرار داشته باشد ضروری می داند و پیامبر از درگاه اهورامزدا خواستار استقرار چنین نظمی است - در جای دیگر نیز دیدیم که بایانی ادیبانه خواستار یاور توانائی برای روان آفرینش است و از جهة آنکه چنین یآوری وجود ندارد نگرانست و میفرماید . « یاور توانائی برای روان آفرینش نیست - در میان مردمان کسی نیست که بداند چگونه بازیردستان رفتار کند » .

باین تعریف قدرتی برای پاسبانی جهان و مردمان را ضروری می شمارد که آن قدرت بتواند بازیردستان که اینجا اشاره به عام است با اصول خدا پسندانه رفتار نماید ، با برقراری نظم عمومی ، اجتماعی نیرومند بوجود آورد ، شگفت آنکه هر جا صحبت از قدرت بمیان آید همراه با پاک منشی توصیه می گردد و درهمه جا این زور آزمائی را بر علیه بدی - دروغ - نادرستی - ستم و بدکاری روا دانسته واجب شمرده است و این همان اصولی است که در سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی يك يك از آنها نام برده شده است و از اینکه دارای چنین خصائل خدا پسندانه بوده اند خود را کامیاب و سرافراز شمرده اند و بالاتر از همه اینکه داشتن این سجایای عالی را توفیقی از جانب خداوند و برخورداری از یاری اهورا مزدا دانسته اند - صلح و آرامش را برای آسایش خلق و جهان آفرینش خواستار بوده اند و بهر جا گام می نهاده و هر کشوری را میگشوده اند هدفشان برقراری اصول راستی و برانداختن ستم و بدکاری بوده است و

این همان اصولی است که در تعالیم زرتشت پرمان رفته و الهام بخش اندیشه و گفتار و رفتار آنان بوده است.

همانگونه که در پیش گفته شد رژیم شاهنشاهی - حکومتی است که با فرایزدی مشخص و از بخششهای اهورائی است و همان اندازه که مقام آفریدگار آسمان و زمین و جهان آفرینش به تقدس و احترام تعلیم رفته، مقام شاهنشاه داد گسترهم بر روی زمین در چنین شئون قرار داده شده است و میتوان پذیرفت که جمله السلطان العادل ظل الله نیز از این سرچشمه پاینده فروغ گرفته و سرانجام آنکه فرهنگ و اخلاق ایرانی دسراسر تاریخ ارمغانی بزرگ و جاودانی برای جهان بشریت بوده است .





## سخنرانی عالیجناب کاردینال دکتر فرانس کنینگ اسقف اعظم اتریش

### در دانشگاه تهران

از مجله هوخت شماره ۹ سال ۱۳۴۷

یکی از عالیت‌ترین و دانشمندترین مقام روحانی مسیحیت (عالیجناب کاردینال دکتر فرانس کنینگ اسقف اعظم اتریش) در دانشگاه تهران تحت عنوان «نفوذ تعالیم زرتشت در جهان» در آبان ۱۳۴۷ چنین پس از ذکر مقدمه به بیان مطلب پرداختند - «اینکه از یک کاردینال کلیسای کاتولیک دعوت نموده‌اید راجع به زرتشت سخنرانی کند خود دال بر روشن بینی و آزادمنشی مردم کشور شماست - در عین حال فراموش نمیکنم که من در کشوری صحبت میکنم که تحت نفوذ تعالیم پیشوایان روحانی و فلاسفه بزرگ مکتب اسلام قرار گرفته است - مدارس علوم دینیہ مشهد و قم، مراکز مهم و معروف معارف اسلامی هستند نه فقط ادبیات و اشعار کشور شما از سنتهای تشیع و بویژه صوفیکری الهام و مایه گرفته است بلکه از پاره‌ای جهات کاتولیکها را نیز تحت تأثیر قرار داده است از آنجمله شهادت پیشوایان اسلام در راه گسترش آئین حق در کربلاست پنجسال پیش بود که خبر برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیادگذاری شاهنشاهی توسط کورش بزرگ در جهان انتشار یافت - تصمیم باین جشن بزرگ موجب شد که توجه عموم جهانیان متوجه گذشته درخشان شاهنشاهی ایران که روزی مرزهای آن با نظرف کشورهای هندوستان - قفقاز - جزایر یونان - صحاری عربستان و دهانه رود دانوب کشیده شده بود بشود - شاهنشاهی ایران حتی بهنگام اوج

قدرت بر آئین آزادمنشی استوار بوده و تمام ساکنین ایران از آزادی کامل در عقیده و تعلیم و تربیت برخوردار بودند و از جمله خدمات شهری تأسیس سرویس متحرک پست و ارتباط بین شهرها و کشورها را هم میتوان نام برد - بهنگام شاهنشاهی کورش بود که این شاهنشاه قوم یهود را که در اسارت بابلها بسر می بردند آزاد نمود و اجازه داد بسرزمین خود و در هر جایی که بخواهند بازگشت نمایند و مهمتر آنکه یهودیان آن زمان فلسطین مدت دو قرن از ۵۳۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد تبعه ایران بودند و این آئین آزادمنشی در زمان هخامنشیان به پیشوای روحانی یهود «اسدراس» امکان داد که زمان خشایارشا منافع قوم یهود را در ایران حفظ کند - این روحیه در کشور شما نسبت به جامعه اولیه مسیحی طبق مدارک موجود نیز حکمفرما بوده و تا دوره شاهنشاهی ساسانی نیز ادامه داشته است و بالاخره وضع جوامع مسیحی امروزه ایران خود بهترین گواه این روح آزادمنشی در این کشور است .

يك بررسی جامع الاطراف و مهم تاریخی یعنی وقایع نگاری مربوط به راهبان کرملی در ایران و میسیون پاپ در قرون هفده و هیجده و مناسبات حسنه فیما بین شاه عباس کبیر و دربار واتیکان در رم را بخوبی نشان میدهد .

شاید بجا باشد که گفته شده بود عده زیادی از مسیحیان کاتولیک در قسمت مطالعات ایران و بخصوص مذهب زرتشتی خدمات شایسته ای انجام داده اند از جمله این دانشمندان - انکیئل دو پرون فرانسوی - ویندیشمان - کاسارتلی - مییه - دومینیکان - دومناس و زاینرا نکلیسی را میتوان نام برد - ایران در تمام ادوار تاریخی بیش بطرزی شگفت آور و چشمگیر اروپائیان و انگلوساکسن ها را بخود جلب نموده است .

و در این سخنرانی و در محضر دانشمندان عالقدر، اینجانب خواهم کوشید بیشتر مصروف جنبه های مذهبی تاریخ شما گردد یعنی آن جنبه ای که سالیان دراز مورد علاقه و مطالعه من بوده است - این موضوع با نام پیغمبر بزرگ « زرتشت » که بزرگان اوستائی « زره نوشتره » و بیونانی « زرو آسترا » گفته میشود پیوستگی می یابد .

درضمن ازاینکه نمیتوانم دراین سخنرانی درباره تأثیر و نفوذ و تعالیم زرتشت در اندیشه ایرانیان پیش از اسلام و در زمان اسلام سخن بگویم بسیار متأسفم - دراین باره کافیست که از حکیم ابوالقاسم فردوسی و دیوان مشهور وی که بحق بایستی در زمره شاهکارهای ادبیات جهانی قرار داد نام برد - در شاهنامه از شاهان و پهلوانان بزرگ ایران پیش از اسلام به تفصیل سخن رفته است.

دودانشمند آلمانی بنام روکرت وهانس در کتابی که بنام شاهنشاهی ایران در ۱۹۵۵ تألیف نموده‌اند با تجزیه و تحلیل کامل از این نویسنده بزرگ ایران تحقیق بعمل آورده‌اند.

از نظر یک نفر اثری که ناچار تحت تأثیر ادبیات و تمدن آلمانی است بحث درباره مسلک صوفیگری که اثرات آن در اشعار فارسی هویدا است بسیار جالب است یکی از نتایج این علاقه ترجمه دیوان محمد فریدالدین عطار است - تأثیر کلام حافظ در ادبیات آلمانی بخصوص در نوشته‌های گوته - فن بلاتن و روکرت، رشته محکمی بین ادبیات ایران و آلمان بوجود آورده است که بخودی خود برای هر اروپائی که نخستین بار از کشور زیبای شما بازدید می‌نمایند موضوع بسیار جالبی برای مطالعه است - نه تنها این موجبات است که حسن تفاهم را بین ایران و اروپا تحکیم می‌بخشد بلکه گذشته درخشان کشور شما را با تجلیات فکری کشورهای دیگر بهم می‌پیوندد.

امروز سخنرانی خود را منحصرأ بدوران پیش از اسلام - تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت و افکار او در کشورهای اروپا و انگلوسا کسن اختصاص میدهم - دراین باره بررسیهای زیاد و تألیفات گوناگون شده است - این مطالعات علمی و انگیزه‌های مختلفی داشته است - يك علت این مطالعات نفوذ عقاید مذهبی ایرانیان در ارمنستان و عراق عرب بوده است - امروزه به اثبات رسیده است که تعالیم زرتشت از راه آسیای صغیر به یونان راه یافت و نه تنها افکار افلاطون بلکه گنوستیک‌ها را هم تحت تأثیر قرار داد و همچنین ماندنیانها نیز از آن رنگ و رونق گرفتند - با توجه به توسعه نفوذ روز -

افزون تعالیم زرتشت در کشورهای مسیحی مغرب زمین بود که باستان‌شناسان آن کشورها را وادار به صرف وقت در تحقیق بزبان اوستائی و لهجه‌های ایرانی و زبان پهلوی نماید .

اهمیت مطالعات درباره ایران در کشورهای اروپائی و انگلوساکسن از تألیف فرهنگ بزرگ ایرانی توسط «بارتولومه» در ابتدای قرن بیستم نمایشگر است و همچنین تعداد کثیری از تألیفات دانشمندان بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی که در آنها موضوعات مذهبی و ترجمه‌ای از گاتها و تفحصات در زبان سانسکریت مورد بحث قرار گرفته مشهود است علاوه بر این پژوهندگان تاریخ ادیان در عصر حاضر اهمیت بزرگی برای عقاید مذهبی و فکری ایرانی قائل بوده که بالاتر از همه کنجکاوی در چگونگی و میزان تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت از طریق مذهب یهود در دین مسیحی مورد مذاقه قرار گرفته است .

در اوایل قرن بیستم نفوذ معنوی ایران در تمدن غربی مورد تصدیق و تأیید قرار گرفت و چندین محقق از تأثیر شدید مذهب زرتشت در مسیحیت و اسلام سخن رانند . «کونمان» مؤلف تاریخ جهانی مدیترانه در سال ۱۹۴۸ درباره این رابطه چنین می‌نویسد هر کسی که بخواهد درباره حضرت مسیح و حضرت محمد تحقیق کند با بستی از دنیای بزرگ عقاید مذهبی زرتشت آغاز کند. ایران نقش بسیار مهمی و مهم‌تر از آنچه اغلب مردم تصور می‌کنند در تاریخ ادیان جهان ایفا کرده است .

ایران و ایرانیان نه تنها مأموریت بزرگ تاریخی در زمینه سیاسی در جهان بعهد داشته بلکه از جهت مذهب نیز الهام بخش جهان بوده است - این مأموریت مقدس توأم با تمدن یونانی در واقع عامل اصلی ایجاد تمدن امروزی اروپائی و موجودایده‌های واقعی آنها نسبت به کشورداری و ایمان بخداوند یکتا است .

باستان شناس معروف سوئدی «ک ویندن گرین» در تألیفات خود موفقیت اثرات تاریخی و مذهبی ایران در جلد اول که در سال ۱۹۵۴ تألیف نموده در صفحات

۱۶ تا ۸۳ و در جلد دوم که در سال ۱۹۵۵ نوشت در صفحه ۴۷ تا ۱۳۴ در این باره توضیحات کامل داده است. این نویسنده که یکی از متخصصین عالی مقام در زمینه ایرانشناسی است عقیده دارد که مذهب زرتشت نه تنها در ادیان یهودی و مسیحی بلکه در اسلام نیز تأثیری بسزا داشته است. بعقیده این دانشمند کوشش برای کم اهمیت جلوه دادن این تأثیر اشتباه محض است.

وقتی که شخص درباره تاریخ مذاهب یهودی و مسیحی و اسلام به تحقیق می پردازد احساس میکند که مذهب ایران مخصوصاً از زمان هخامنشیان به بعد در کلیه مذاهب مشرق زمین بطور اتم وقاطع تأثیر و نفوذ نموده است.

انسیکلوپدی مطالعات موضوعات کلاسیک تألیف سال ۱۹۳۳ در صفحه ۳۰۸ آرتور کریستنسن نویسنده دانمارکی در فصل ایران و ایرانیان، اثر افکار ایرانی را در مذهب یهود تصریح نموده و گفته است «تماس با ایرانیان اثرات شگفتی در مذهب یهود داشته است - فلسفه ضدین یعنی نظریه ایرانی خیر و شر - عقیده بروز قیامت و بهشت و دوزخ و غیره از راه مذهب زرتشت در دین یهود راه یافته و مذهب مسیح نیز بعد و فور تحت تأثیر کیش زرتشت قرار گرفته و این مذهب هم مانند دین یهود عقاید مزبور را از مذهب زرتشت گرفته است».

با اینکه مطالعات اخیر نتوانسته است تأثیر مذهب زرتشت را تا این اندازه در دین مسیح به ثبوت برساند چند مثالی که ذکر شد عقیده دانشمندان اروپائی و آمریکائی را در ایمان به افکار عالی و مبتکرانه ایران قدیم بخوبی نشان میدهد و شاهد عادلانه برای جاذبیت همیشگی کشور شما برای این دانشمندان بوده و میباشد.

بدیهیست در این شواهد تاریخی که از تأثیر افکار ایرانی در دنیا سخن رانده شده همواره کانون اصلی این اندیشه های بزرگ مذهبی شخص زرتشت میباشد.

جاذبه زرتشت تا اندازه ای بعزت شخصیت اسرار آمیز اوست - تعالیم جهان بینی او شاید بهیچوجه مدیون نفوذ عقاید هند و اروپائی و یا هندو آریائی نباشد.

درباره این کاوشهای علمی امروزی درسه قسمت تمرکز یافته است - نخستین قسمت درباره اینکه چه مقدار از عقاید هند و آریائی در مذهب زرتشت رسوخ نموده و چه مقدار در نتیجه نبوغ آن پیامبر بزرگ از تراوش افکار عالی خود اوست - آنچه مسلم است شخصیت زرتشت تا امروز در تاریخ هندوایرانی منحصر بوده و همانائی ندارد. این بحث بطرح مسئله دوم یعنی تا چه اندازه کیش مزدا پرستی بعنوان مذهب رسمی ساسانیان مطابق تعالیم اصلی زرتشت باقی مانده می‌پیوندد.

متأسفانه در اینجا نمیتوان وارد بحث درباره مسئله زروانیها شد.

مسئله سوم اینست که آیا منابعی که در دست است راهنمای صادقی درباره عقاید افکار زرتشت میباشد - این منابع عبارت از اوستا و گاتاها و مجموعه کتب پهلوی (که قسمت عمده اخیر از قرن نهم هجری بجای مانده است) و تألیفات یونانیان است، مسئله را ممکنست باینصورت مطرح نمود :

چه مقدار از این عقاید و افکار از زرتشت و چه مقدار جانشینان او و چه مقدار از تعالیم اولیه او سرچشمه گرفته است ؟

پاسخ این پرسشها بسیار دشوار است و به تجزیه و تحلیل علمی احتیاج دارد. صرف نظر از دو سؤال اولیه که محتاج به بررسیهای بسیار دقیق قبلی است. درباره سؤال سوم یعنی تعالیم اولیه زرتشت بحث خواهد شد.

در این شکی نیست که گاتاها یعنی قسمت كوچك و قدیمی اوستا از گفته‌های خود زرتشت است - گاتاها سرودهای مذهبی است و با آنكه حجم بسیار كوچكى از کلیه اوستا را تشکیل می‌دهد معینا یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره افکار زرتشت بشمار می‌آید.

در اینجا باینکه مشکل بزرگ روبرو هستیم و آن اینست که ترجمه و فهم گاتاها یکی از مسائل دشوار تاریخ ادیان مشرق زمین است - ایرانشناس معروف سوئدی

«ویندن گرین» چنین میگوید: «مسئله ترجمه گاتاها بطور یقین از عهده ما بدور است، مقایسه چندین جلد ترجمه‌هاییکه اخیراً شده از جمله «هرتزفلد» در دو جلد بنام «زرتشت و دنیای او» و «نیرگ سوئدی در کتاب «مذاهب ایران قدیم» و «هومباخ آلمانی» و «دوشن کی من» فرانسوی و زاینرانگلیسی این نظریه را بخوبی تأیید میکند. این تألیفات مختلف با آنکه تمام ترجمه از گاتاهاست بقدری متفاوتند که بزحمت میتوان باور کرد که همگی ترجمه یک کتاب باشد.

ولی در واقع بهمین دشواری و تاریکی برخی مسائل، بهترین عقل‌ها را براه حل آن مسائل میکشاند.

این امر در مورد مطالعات راجع بایران صادق است و اشکالات ترجمه و اظهار نظرات صحیح راجع به گاتاها تا حد زیادی تفاهم زرتشت را برای ما در برداشته و در عین حال کلیه اسراریکه شخصیت و نوشته‌های او را پوشانیده است مشوق مطالعه دانشمندان در کار خود می‌باشد

باستان‌شناس انگلیسی «هنینگ» در کتاب کوچک خود بنام «زرتشت سیاستمدار یا پزشک» معجز آسا نشان داده است که هر تزفلد و نیرگ در تصریح و تبیین منابع گاتاها نه تنها در نکات اساسی اختلاف نظر دارند بلکه یکدیگر را رد کرده‌اند.

بنا بر این کوشش در روشن کردن مسائل تاریک راجع به زرتشت علاقه دانشمندان را نسبت باو و مذهب او زنده و باقی نگاه خواهد داشت - بهمان نحو که در قرن گذشته از زمانی که انکیئل دوپرون اوستا را با روپائیان معرفی کرد و پیشقدم تفحص در مذهب زرتشت در اروپا گردید.

وقتی که به ترتیب زمان، منابع موجود بعد از زمان گاتاها و مخصوصاً تفحص در زبان پهلوی شروع شد اشکالات کمتر نشد «زینر» در کتاب خود «سپیده دم و فجر زرتشتیگری» نشان داده است که چقدر دیگر از منابع ادبیات پهلوی باید مورد تحقیق قرار گیرد تا بتوان فهم و ادراک کاملتری راجع به آئین زرتشت حاصل نمود.

و این مسئله ما را بموضوع جدیدی میکشاند که توجه دانشمندان مخصوصاً خارج از ایران را جلب کرده است - مخصوصاً محققان تـاریخ طبیعی مذاهب درباره امکان تأثیر مذهب زرتشت به تحقیق پرداخته تادریابند که آیا اندیشه این پیامبر در کتاب عهد جدید و عهد قدیم راه یافته است یا خیر؟ بهمین منظور اینجانب هم درصدد برآمدم تعالیم زرتشت را که بسیاری از مورخان دینی اروپائی در آن به تحقیق پرداخته اند مورد بررسی قرار دهم .

سیر تاریخی زمان در قرن حاضر بنحو زیادی اذهان دانشمندان را متوجه کتب آسمانی یهودیان و مسیحیان نموده است.

علیهذا سعی خواهم کرد مشخصات برجسته تعالیم زرتشت را از نظریکنفر اروپائی مورد بحث قرار دهم .

در گاتاها آمده است خدای بزرگ بنام اهورامزدا یا سرور دانا وجود دارد. او خالق زمین و آسمانها و جهان مادی و معنوی است او خالق نور و تاریکی است. او فرمانده بر طبیعت و مرکزی است که همه چیز در بر میگيرد. کوشش در جستجوی آثار شرك در اوستا نظیر آنچه که در کتاب ودای هندی یافت میشود بیهوده است.

اهورامزدا شريك نداشته و دارای هیچيك از ارباب و انواع تابعه نیست. شش یا هفت امشاسپندان « پاکن جاودانی » فروزه های خداوندی هستند که از اهورامزدا سرچشمه گرفته اند - روح نیکوکاری و اندیشه پاک - درستی - رستگاری و جاودانگی از صفات خداوندی بوده و در پرستندگان او نیز بوجود خواهد آمد. در کیش زرتشت که باصول یکتاشناسی استوار است اهریمن رقیب و دشمن سرسخت و هومن است.

اهریمن مظهر شر است ولی در پایان اهورامزدا و هومن را براو و مریدان او چیره خواهد گرداند و روز پیروزی راستی فرا خواهد رسید.

بنابراین - صحبت از دوگانگی در مذهب زرتشت اشتباه محض است - در یکی



از کتایبهای اخیرش «اوگویانکی» این امر را دوکانگی در یکتاپرستی خوانده . عقیده زرتشتیان بر اینست که جهان بین دوقوه خیر و شر قسمت شده است - حقیقت و عدالت یا «اشا» مخلوق خالق متعال بوده و مظهر آن در زمین شمرده شده - این امر اهمیت خاصی را که زرتشتیان برای آتش در معابد خود قائل هستند روشن می سازد مثل سایر امشاسپندان دو وظیفه بر عهده دارد - از یکطرف مظهر اراده خداوند دانا و فروزه الهی است از این نظرها و رامزدا در واقع پدر اشا است .

از سوی دیگر بشر باید با تسلیم بر راستی و عدالت نظم الهی «اشا» را قبول نماید . زرتشت همواره جهانیان را به پیروزی از اشوان یا حقیقت الهی و راستی توصیه میکند بدین نحو درك فیض خداوندی را امکان پذیر دانسته - درجائی از گناهها میفرماید «آیا چه هنگام بوسیله اشا (پارسائی و راستی) موفق بدیدن تو خواهم شد» در پاسخ میفرماید : «آنگاه که اندیشه نیک را دریابید - به سر منزل خداوند دانا نزدیک خواهید شد» .

در برابر سپنتا مینو و آئین راستی و نیکی - دروغ و قوای اهریمنی آن قرار دارد - دروغ از اهریمن نشأت گرفته و همان نقشی را بر عهده دارد که اشا در درگاه سینتامینو (آئین راستی و نیکی) این عقیده به خیر و شر در سراسر تعالیم مزدیسنی و افکار زرتشتی نمودار است .

بشرین آیندو . نیکی را باید برگزیند و با این انتخاب طرفدار و هومن یا اهریمن گردد . یک چنین عقیده ای در دنیای معنوی و مادی در هیچ کدام ادیان چه در هندوستان و چه در نقاط مجاور دیده نمیشود .

و اما بشر آزاد و مختار است بین خیر و شر یکی را برگزیند و این امر نه تنها درباره انسان بلکه در مورد کلیه موجودات خداوند نیز صادق است - آنها نیز بر حسب اینکه مظهر خیر یا شر را انتخاب کرده اند خوب و یا بد خواهند بود .

چونکه بشر آزاد است پس مسئولیت مقدرات آینده بر عهده خود اوست -

بدکاران و دروغگویان برابر قضاوت خداوندی دچار عذاب وجدانی بوده و طبق عقیده مامسیحیان شبهی از دوزخ را در بر خواهد گرفت.

تقسیم بشریت در دنیا بدو دسته متخاضم نتیجه آزادی در انتخاب راه زندگی است. بشر در یکی از این دو گروه خواهد بود کسی که بطرف خداوند برود در واقع بطرف رهبری دانارفته است که بخوبی از او نگهداری خواهد کرد و در نتیجه او در آسایش کامل خواهد زیست، طرفداران دروغ (دروغون) چون دزدان سرگردانی هستند که دشمن کشاورزی و دامداری بوده و معتاد به هوم یا نوشابه سکر آور است.

یکی از خصوصیات مزدیسنی ایمان بآخرت (معاد) است که در سراسر گاتاهها مشهود است. سرنوشته بشر پس از زندگی در این جهان موضوعی است که در هر بندگانهها ذکر گردیده، کلیه اندیشه و کردار بشر در این دنیا رابطه مستقیم با دنیای دیگر داشته و پاداش نیکوکاران از طرف خداوند دانا در سرای دیگر به آنان داده خواهد شد. همانطور که بالاخره بدکاران نیز بدان خواهد رسید - این اصل یکی از اصول اصلی مزدیسنی را تشکیل می دهد.

پس از مړك روان هر فرد (دثنا) از پل چینوود (صراط) باید بگذرد - این امر مخصوصاً برای ارواح گناهکار که از عبور چینوود یکنوع محاکمه الهی برای آنان است که بسی ترسناك و دلهره آور است - روح این گناهکار در تاریکی محض که جایگاه اهریمن است بیدترین وضعی خواهد ماند - منابع مذهبی دیگر تشکیل دادگاه الهی را در روی پل چینوود یا پس از عبور از آن میدانند. بعدها در مذهب زرتشت صحبت از قیام مردگان در روز واپسین بمیان آمده است و علت این ممکنست بعضی اشارت بدین امر در گاتاهها باشد.

در نظر متدینین بر این عقیده - روز قیامت آخرین مرحله کار است - در آن روز پیروزی نهائی خیر بر شر قطعی بوده و طرفداران اهریمن بسزای خود خواهند رسید و دنیا و اهالی آن با وضع وقیافه قبلی دوباره از نو برپا خواهد شد - این مرحله پایان

جنگ دائمی بین خیر و شر بوده و روزپیروزی قطعی فرمانروائی اهورا مزدا خواهد بود .

این شرح مختصر تشابه عجیبی را که بین مذهب مسیح و دین زرتشت موجود است نشان میدهد و این امر حاکی از رابطه یا تماس نزدیک این دو دین با یکدیگر است .

نتیجه کوشش در تفسیر به توضیح این تشابهات از نظر تاریخ به دو پاسخ مثبت رسیده است که هیچکدام انفاقی نیست .

اما در قرون اولیه مسیحیت مکرر سخن از تعالیم زرتشت مخصوصاً از نظر او در باره خداوند رفته است . «ژوستینوس» همانند دیگر نویسندگان این حقایق را بیان کرده است . همین تشابه در تعالیم زرتشت و مسیح است که انجیل در برابر شکاکان برای ظهور مسیح ارائه تردید می نماید - «دوشن کی مان» در اثرش «عکس العمل مغرب زمین به زرتشت» شرح جامعی از موفقیتی که از ظهور مسیحیت در باره زرتشت سخن رانده اند بیان کرده است . یکی از دانشمندان اکسفورد بنام «هاید» در دیست سال قبل در کتاب خود بنام «کیش ایرانی» کلیه مدارک موجود در باره زرتشت را جمع آوری کرده است

«هاید» عقیده دارد که زرتشت استاد فیثاغورث حکیم بوده و از روی گفته پیامبران یهود ظهور مسیح را پیشگوئی کرده است . ولی مسئله خیلی جالب برای «هاید» این بوده که چرا خداوند بزرگ پیش از کلیه ملل جهان ایرانیان را بداشتن يك چنین پیامبری بزرگ مفتخر می کرد ؟ و در پاسخ خود میگوید

«بعلت آنکه ایرانیان تنها ملت طرفدار قوم یهود بوده و ابتدا به خداوند یکتا ایمان داشتند» این تشابه عجیب بین مزدیستی و مسیحیت را نیز توجیه می نماید

که پیروان زرتشت همه یکتاپرست بودند - صحبت جالب دیگر در گفته‌های «هاید» اشارت او به زروانیهاست . برخی تصور کرده‌اند که زرتشت عقاید خود را از «الیاس عزرا» و «دانایال» گرفته است که در اینباره ممکنست به «تاریخچه قوم یهود» تألیف «پریدو» مراجعه کرد. وقتی بعضیها به بیش از یک زرتشت عقیده داشته‌اند که این امر از اختلافاتی که گاهی بین شباهت اسمی زرتشت به چشم می‌خورد سرچشمه گرفته است .

«ولتر» عقاید زمان خود را درباره زرتشت قبول کرده و چنین می‌گوید که فقط موسی پیامبر نبود و این حقیقت را در مذهب دیگر بغیر از مذهب مسیح میتوان دریافت. ولتر می‌گوید درباره زرتشت سخن بسیار گفته شده و باز هم گفته خواهد شد»

۲- در اوایل قرن نوزدهم با شروع مطالعه تاریخ ادیان پاسخ مخالفی در مورد تشابه مذاهب داده شده است .

عقیده ایندسته از دانشمندان اینست که زرتشت عقاید خود را از پیامبران یهود نگرفته است. بلکه مسیحیت از راه پیامبران یهود مقداری از اصول عقاید زرتشت را اخذ کرده است . و این مسئله بوسیله «مکتب هم‌ترازی» در تاریخ ادیان مخصوصاً در آلمان مورد مذاقه قرار گرفته و سعی زیاد برای ارائه مدارك تاریخی برای اینکه مسیحیت از مذهب ایران (زرتشت) اقتباساتی کرده بعمل آمده است .

اینجانب اصراری برای بحث درباره مورخین انگلوساکسن آقایان «جین» «میلز» که نظر ایشان مورد قبول واقع نشد ندارم. نویسنده بزرگ آلمانی «ادوارد مایر» طرفدار این نظریه است که مذهب یهود از مذهب زرتشت الهام گرفته است . در جلد دوم کتاب پرازش خود «منابع و منشأ مسیحیت» «مایر» کوشیده است که مذهب یهود را با تجزیه و تحلیل تاریخ ادیان تشریح کند.

در جلد دوم اثر-رزرگ خود راجع به منبع و منشأ مسیحیت «مهیر» Meyer میگوید و روش تجزیه و تحلیل و بایانی که از تاریخ مذاهب مایه گرفته است کیش عهد جدید را تشریح کند. او میگوید مفاهیم جدید مذهبی که تحول و تکامل آن بر مبنای سیستم مذهبی موجود غیر قابل توضیح است. نمی بایست ازین آئین بیگانه نشأت گرفته باشد «مهیر» با استدلال خود چنین ادامه میدهد: اسارت بابل و تماسهایی که با پیروان زرتشت گرفته شد. یهودیان را به اخلاقیات شخصی عمیقتر آشنا ساخت آنها شروع باندیشیدن درباره این موضوع نمودند که قوه شروستم آشکار نسبت به بیگناهان با مفهوم وجود یک خداوند عادل منافات دارد. این امر در چهارچوب سنتهای مذهبی یهود مسئله ای لاینحل مینمود ممکنست این موضوع بنوبه خود موجب شده باشد که یهودیانی که در حال اسارت بودند و مراحل پختگی را طی میکردند. راه حلی برای این مسئله پیدا کنند. جواب این مسئله فقط نتوانست روی این حقیقت قرار گیرد که خیر و شر قوائی هستند مخالف با هم و مستقل و جدا از هم. یک چنین عقیده در کتاب عهد عتیق مربوط به قبل از دوران اسارت بابل وجود نداشت - تاریخ نگار میگوید: و بدینسان راه برای نفوذ آئین زرتشت گشوده شد و تاثیر عمیقی بر یهودیگری باقی گذاشت و از طریق این آئین بود که دارای اهمیت تاریخی و جهانی شد و آغاز و منشأ مسیحیت تحول و تکامل یهودیت و عیسی ناصری گشت:

انتظار پاداش و جزا در این زندگی تبدیل میشود به انتظار دریافت پاداش در زندگی بعد از مرگ و داوری تمام ملتها تبدیل شد بدآوری در باره فرد - بدینسان روش زرتشتیگری جایگزین اصول پیامبری در مورد مربوط به آخرت یهودیت گردید.

فون گال در اثر خود بنام Bosibié Tu Thea (هایدلبرگ ۱۹۲۹) تفکرات مشابهی را دنبال میکنند.

برطبق عقیده او ایده دنیای اخروی مذکور در عهد عتیق بطور قابل توجهی از کیش ایرانی پایه گرفته است. بنظر میرسد که پس از تبعید شدن حتی در نظر مقدسین یهودی آئین زرتشت با اندازه کیش خودشان مستند و معتبر جلوه کرد.

یهوه هم از پیروان خود انتظار دارد ایمانی مانند اعتقاد براستی (اهورا و اشا) داشته باشند. یهوه از دروغ نفرت دارد اهورا مزدا هم بدروغ بدیده حقارت مینگرد.

یهودیت بیش از پیش مذهبی گردید مشحون از قوانین گوناگون و این عیناً همان سرنوشتی بود که مزدیسنا قبل از یهودیت با آن روبرو گشته بود اما برای یهودیان خیلی آسان بود که ایده‌های مربوط با آخرت را از مذهب فرمانروایان خود اقتباس کنند بخصوص که رفتار و سلوک فرمانروایان با آنان بطور کلی پسندیده بود. مطالعه کتابهای مذهبی ایران برای یهودیانی که در زبان بمرحله استادی رسیده بودند مشکلی ایجاد نمیکرد زیرا کتابهای مزبور با خط آرامی که مورد استفاده یهودیان نیز بوده نوشته شده بود. بنظر من ایده‌هایی که یهودیان از آئین زرتشتی اخذ کردند شامل عقیده رستاخیز نیز بود.

این چند مثال کافیست که این اثر را در ما بگذارد که از طریق آئین «زرتشت تاریخی ایران» در فرهنگهای مختلف جهان تأثیر و نفوذ نموده است. بوسیله این آئین پرتوسه نوع جذبه از تاریخ قبل و تاریخ دوره هخامنشیان نمایان گرفت و اینها عبارتند از:

۱- شخصیت زرتشت و ایده‌های او از نظر وسعت انتشار آن در چهارچوب جغرافیائی

جهان.

۲- مطالعات درباره ایران که در اثر تفسیرهای کتاب عهد عتیق و عهد جدید برای

مکاتیب اروپائی تاریخ مذاهب و ملت‌های زیادی فراهم نموده است .

۳- وجود جامعه‌های زرتشتی در هند و ایران که ریشه‌های آن بمیراث مزدیسنا میرسد و این میراث در مراسم و اخلاقیات مذهبی آنها بحیات خود ادامه میدهند.  
 « خانم بویس اسمیت » که در آموزشگاه مطالعات شرقی و افریقائی لندن تدریس میکند . سه ماه تمام یکی از زمستانها را در جامعه زرتشتی کرمان بسر برده و مطالعات جالب توجه خود را در نشریاتی که برای مطالعات شرقی تخصیص داده شده انتشار داده است .

اگرچه ما اکنون میخواهیم روابط تاریخی مذهبی موجود بین کتاب مقدس مسیحیان و نوشته‌های مقدس زرتشت را با دقتی بیش از آنچه در اوایل مطالعه تاریخ تطبیقی مذاهب میشد . مورد بررسی قرار دهیم . این حقیقت پابرجا می ماند که تأثیر و نفوذ آئین زرتشت اهمیت بسزائی در شکل دادن به فکر اروپائی داشته است .

و بالاخره این نکته را تایید میکنند که تاریخ جهان و مردان با ایمان آن و شالوده‌های استوار مذهبی عمیقاً از تعالیم زرتشت شکل و رنگ گرفته است .

نویسنده - در بیانات ژرف و پژوهشگرانه این دانشمند و روحانی عالم مقام « عالیجناب کاردینال دکتر فرانس کنیک اسقف اعظم اتزیش » در دانشگاه تهران - مطالبی و نتیجه گیریهای بسیار عالی و ارزنده بچشم میخورد که بحقیقت سزاوارستایش و تعظیم و تکریم است . بویژه آنکه این مطالب در یکی از مراکز علمی و از زبان کسی جاری شده که خود از عالیت‌ترین مقامهای روحانی در عالم مسیحیت و از نامزدهای مقام جانشینی پاپ اعظم است . اینک چکیده‌ای از آنچه که بما در این بیانات می آموزد :

۱- جنبشی که پس از اعلام برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی توسط کورش کبیر در راه شناخت تاریخ ایران در جهان آغاز شده در این

جمله کوتاه چنین منعکس است : « تصمیم باین جشن بزرگ موجب شده که توجه عموم جهانیان متوجه گذشته درخشان شاهنشاهی ایران که روزی مرزهای آن با نطفه کشورهای هندوستان - قفقاز - جزایر یونان - صحاری عربستان و دهانه رود دانوب کشیده شده بود بشود » .

این گواه مطلبی است که نویسنده در پیشکفتار این کتاب آورده و برگزاری این جشن را جنبشی بزرگ برای شناخت تاریخ سرافرازی بخش این کشور خوانده است.

۲ - آئین آزادمنشی و احترام به عقیده دیگران - از فروزان ویرایست که شاهنشاهی ایران بر آن استوار است و در این مورد نیز چنین اظهار نظری نماید :

« شاهنشاهی ایران حتی بهنگام اوج قدرت بر آئین آزادمنشی استوار بوده و تمام ساکنین ایران از آزادی کامل در عقیده و تعلیم و تربیت برخوردار بودند و از جمله خدمات شهری تأسیس سرویس متمرکز پست و ارتباط شهرها و کشورها را هم میتوان نام برد. بهنگام شاهنشاهی کورش بود که شاهنشاه قوم یهود را که در اسارت بابلها بسر می بردند آزاد نموده و اجازه داد بسرزمین خود و هر جایی که بخواهند بازگشت نمایند » .

۳ - آغاز نفوذ تعالیم زرتشت را بهنگام آزادی قوم بنی اسرائیل و تماس آنها با مردم کشور ایران و بخصوص اینکه مدت دوست سال فلسطین جزء کشور شاهنشاهی ایران بوده است دانسته و در این موضوع نیز چنین ادای سخن نموده است .

« مهمتر آنکه یهودیان آن زمان فلسطین مدت دو قرن از ۵۳۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد تبعه ایران بودند و این آئین آزادمنشی در زمان هخامنشیان به پیشوای روحانی یهود « اسداس » امکان داد که زمان خشایارشا منافع یهود را در ایران حفظ کند ، و سپس در جای دیگر تصریح می نماید : « علاوه بر این - پژوهندگان تاریخ ادیان



در عصر حاضر که اهمیت بزرگی برای عقاید مذهبی و فکری ایرانی قائل بوده و بالاتر از همه کنجکاوی در چگونگی و میزان تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت از طریق مذهب یهود در دین مسیح مورد مذاقه قرار گرفته است، و در جای دیگر چنین میگوید: «هر کس که بخواهد درباره حضرت مسیح و حضرت محمد تحقیق کند، بایستی از دنیای بزرگ عقاید مذهبی زرتشت آغاز کند» و در بخش دیگر از این سخنرانی چنین توجیه می نماید «مذهب زرتشت نه تنها در ادیان یهودی و مسیحیت - بلکه در اسلام نیز تأثیر بسزا داشته است» و بازمی بینم که در قسمت دیگر این چنین مطلب را تائید می کند :

«بدیهیست در این شواهد تاریخی که از تأثیر افکار ایرانی در دنیا سخن رانده شده. همواره کانون اصلی این اندیشه های بزرگ مذهبی . «شخص زرتشت» می باشد » و بالاخره در پایان این سخنرانی عالیجناب اسقف اعظم اتریش تصریح می نماید « که در تاریخ جهان و مردان با ایمان آن و شالوده های استوار مذهبی عمیقاً از تعالیم زرتشت شکل و رنگ گرفته است »

۴ - از مجموع این سخنان محققانه این نتیجه بدست می آید که هخامنشیان با برخورداری از تعالیم اخلاقی و انسانی «زرتشت» وسیله ای بودند که نفوذ این تعالیم را بر دیگر دین ها و کشورها تحقق بخشیدند و از طریق مذهب یهود که آن زمان در تحت تبعیت ایران بودند سایر دین های بزرگ جهان را غنی ساختند. و هر آینه هخامنشیان معتقد بدین زرتشت نبودند امکان چنین تأثیری امکان پذیر نبود.

در پایان کتاب ناگزیر است چند پرسش را که بارها شنیده و در برخی مجالس نیز مطرح شده است در اینجا نقل و به پاسخ گوئی پردازد :

نخستین پرسش اینست که چرا در گاتاها و دیگر بخشهای اوستا از شاهنشاهی هخامنشی نامی برده نشده و تنها از ویشناسپ پادشاه سخن به میان آمده؟

در پاسخ باین پرسش باید گفته شود که چون زرتشت قرن‌ها پیش از هخامنشیان ظهور نموده و بخشهای اوستا هم قبل از این سلسله سروده شده بنابراین نمی‌بایست از این شاهنشاهان نامی برده شده باشد. اما راجع به ویشتاسپ که در گاتاها با عنوان شاهی آمده و برخی او را پدر داریوش کبیر خوانده‌اند، در این باره نیز باید توضیح دهیم که ویشتاسپ یاد شده در گاتاها با مقام و عنوان پادشاهی است. و حال آنکه ویشتاسپ پدر داریوش کبیر بر ابرسنگ نبشته داریوش حکمران پارت بوده و از سوی دیگر ویشتاسپی که در زمان زرتشت میزیسته در بلخ پادشاهی داشته - بنا براتب یساده شده ویشتاسپ پدر داریوش کبیر با ویشتاسپ در گاتاها از جهت زمان و مکان فاصله بسیار دارند - اینک آنچه داریوش کبیر در این باره در کتیبه بیستون یاد نموده :

« پارتو ( پارت - خراسان حالیه ) و ورکان ( کرکان ) از من یاغی شدند و خود را پیرو « پرورتیش » خواندند، مردم در آنجا از پدرم ویشتاسپ که در پارت بود . سر پیچیدند .

آنگاه ویشتاسپ بالشگری که نسبت با و وفادار مانده بود بیرون رفت و در یک شهر پارت موسوم به « ویشپ اوراتیش » بنای دعو گذاشت. اهورامزدا او را یاری نمود و بخواست اهورامزدا ویشتاسپ لشکریاغی را سرکوبید و این جنگ در ۲۲ ماه و یمناروی داد - من دستور دادم از ری لشکری یاری ویشتاسپ کسب گردد و در یک شهر پارت موسوم پیتیگر بنا دوباره در اول ماه گرم پدا جنگی رویدا و پدرم سرکشان را سرکوب نمود و دگر باره استان پارت ب زیر فرمان من در آمد .»

و بالاخره این که در این کتیبه ویشتاسپ با عنوان خشرم پاون ( ساتراپ ) دوا یالت پارت و کرگان ذکر شده و عنوان شاهی ندارد و از طرفی داریوش کبیر بهنگام معرفی خود چنین می نویسد « داریوش پسر ویشتاسپ - پسر آرشام - پسر آریامنا - پسر چیش بش -

پسر هخامنش . حال آنکه گشتاسب حامی زرتشت پسر لهراسب در گاناها با عنوان (کی) که بمعنی پاده یا پادشاه بزرگ است یاد شده .

پرسش دیگر که مطرح است بر این پایه قرار دارد که چرا شاهنشاهان هخامنشی درسنگ نبشته‌های خود صریحاً ننوشته‌اند که زرتشتی هستند؟ در این مورد نیز باید توجه داشت که چنین اقراری مرسوم به هر عهد و زمانی نبوده و بیشتر مربوط به دوران اخیر است . زیرا در نوشته‌های بسیاری از مورخین باستانی که جلوتر از این یاد شد، دیدیم که مذهب آن دوره را بنام «زرتشت اهورامزدائی» یا «زرتشت اورمزدی» خوانده‌اند زیرا اهورامزدا نخستین بار بوسیله زرتشت تعلیم داده شده و آنرا مغرب مذهب این پیامبر دانسته‌اند و از همین انگیزه است که شاهنشاهان هخامنشی برای شناساندن دین و اعتقاد خود تنها بواژه اهورامزدا درسنگ نبشته‌های خود اکتفا کرده‌اند - از طرف دیگر شاهنشاهان ساسانی که از زرتشتیان متعصب بودند و اصول کشور داری آنها بر پایه تلفیق سیاست و مذهب قرار داشت، مع هذا آنها هم در کتیبه‌های خود چنین نوشته‌اند : (مزدا پرست شاپور - پسر مزدا پرست اردشیر) و همانند آن و باز کر کلمه مزدیسنی (مزد پرست) - مذهب خود را معرفی نموده‌اند. از آن گذشته درسنگ نبشه «کر تیر» هیربد نامدار و روحانی بزرگ همدوره شاپور و هرمز اول و بهرام دوم ساسانی نیز چنین مطلبی که من زرتشتی هستم ذکر نشده بلکه چنین است :

«آئین مزدائی بدست من تحکیم یافت و مردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتند» .

از بین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف با شتماء و خطای خویش گناهانشان بخشوده شد:

آتشکده‌ها بدست من ایجاد شد و موبدان بر آن گماشته شدند. یبیری اهورامزدا

و فرمان شاهنشاه و من - منصب آنان نائید شد - در سراسر ایران آتشکده‌های متعددی ساخته شد و آنها که از دیه‌وان ( دیویسنا - دیوپرست و کافر ) پیروی می نمودند براهنمائی من بسوی اهورامزدا بازگشتند و دوباره ازدواج با اقارب را بین آنها ممنوع ساختم .

افسوس بسیار از فرمانروایان منحرف برگرفته شد . کیش و آئین رونق و جلال یافت و فرمان اهورامزدا بر همه جا سایه افکن شد . بهر جا که آرتش شاهنشاهی قدم گذاشت آتشکده‌ای در آن برپا شد « درانطاکیه و تارس و کلیکیه و کاپادوکیه و ارمنستان و گرجستان حتی در اراضی اشغال آلانها معابد و آتشکده‌ها بنامند . اگر تمام کارهایی که انجام گرفته بنویسم بسیار درازا خواهد کشید » .

در این کتیبه که بزرگترین مقام روحانی زرتشتی آنرا از خود بیادگار گذاشته و تعصب وی در مذهب و پیروی از دین زرتشت کاملاً آشکار است باز نامی از زرتشت نه برده است و همه جا از آئین مزدائی و فرمان اهورامزدا و همانند آن صحبت می نماید . اکنون با توضیح و ذکر خواهد بالا باید پذیرفت که عدم ذکر نام مذهب دلیل بر نفی آن نیست و چنین تصویری که اگر نام زرتشت در کتیبه‌ها نیامده آنها زرتشتی نبوده‌اند فرض خطائی است که از افتخارات مامیکاهد زیرا زرتشت به این کشور تعلق دارد و از بزرگترین مفاخر این مزر و بوم بشمار می آید و پیروی از تعالیم وی نیز تجلی عالیترین فرهنگ انسانی است

عده‌ای نیز از اینکه در کتیبه اردشیر دوم و اردشیر سوم نام « میترا » و « آناهیتا » را بعد از اهورا مزدا یاد نموده‌اند ، برای شان این تصویر پیش آمده که این فرشتگان نیز در مقام اهورامزدا مورد پرستش بوده‌اند ، حال آنکه در سنگ نبشته شاهنشاهان پیش

از اردشیر دوم و سوم چنین ذکر کرده دیدۀ نمیشود و همه جا اهورامزدا به تنهایی نام برده شده است و ازینجهت لازم است که برای رفع این اشتباه به توضیح مختصری مبادرت ورزد همانگونه که در آثار اوستا شناسان و علمای دین شناس آمده ، قبل از ظهور زرتشت این فرشته‌ها مقام الوهیت داشته و آنها را می‌پرستیده‌اند . اما پس از ظهور زرتشت فقط «اهورامزدا» آفریدگار یکتا آموخته شد و دیگر الهه‌ها مخلوق و در مقام فرشتگان موکل بخشی از آفریده‌های نیک دانسته شدند . «میترا» یا «مهر» که فروغ خصائل نیک انسانی است فرشته موکل عهد و پیمان و دوستی است . و از آنجائیکه پایداری آسایش و آرامش و آشتی در جهان باین فرشته بستگی دارد و جنگ و نبرد و تلافی دشمن همواره در سنگ نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی با تاکید موردنکوهش قرار گرفته میتوان به حتم دریافت که احترام به «میترا» «مهر» و ستایش این فرشته از این اصول ناشی است .

همچنین اناهیتا که مفهوم آن پاکی و پالودگی است ، فرشته پاسبان آب و پالودگی نطفه و نگهبان نسل نیک دانسته شده و از آنجائیکه خشکسالی و قحطی ، دشمن بشریت و از آثار اهریمنی است ، پس ستایش اناهیتا نیز بمنظور غلبه بر خشکسالی رایج گشته است . بخصوص که در زمان اردشیر دوم در نتیجه چند سال خشکسالی ، کشور دچار قحطی می‌گردد و فرمان شاهنشاه آئین نیاز و نیایش انجام و باران رحمت باریدن می‌گیرد ، از آن پس در کتیبه‌ها از این دو فرشته (میترا و اناهیتا) با تقدیس و احترام یاد میشود که اینک عده‌ای را با اشتباه انداخته است . حال آنکه اهورامزدا ، بزرگ خدای و تنها آفریدگار زمین و آسمان تعریف شده و میترا و اناهیتا که مظهر دوستی و

با کی هستند از ایزدان (ستایش سزایان) می باشند که بهیچوجه مقام آفریدگاری نداشته بلکه پاسبان و موکل بخشی از آفریده های نیک اهورائی هستند. اینک امید است با این اندک توضیح هرگونه اشتباهی که از نویسندگان نا آگاه بوجود آمده رفع گردد.

خلاصه آنکه فرهنگ باستانی ما که جاودانه در جهان درخشیده و به فلسفه ها و دینهای جهان رنک و رونق بخشیده است و اینک ما بعنوان گران بها ترین و کهنسالترین میراث که به ما رسیده بدان افتخار می نمائیم ، برای هخامنشیان نیز مایه مباهات و عظمت است که باصولی پایمند و به دینی پیروی مینموده اند که در جهان دانش امروزی هنوز مورد احترام و در شناخت آن دانشمندان نامدار جهان گرامیترین سالهای زندگانی خود را در این راه بسر می آورند و اینک نیز از ادامه اینکار فارغ نه نشسته و هر زمان یکبار آثار ارزنده ای ب ما ارمغان میدارند .

جاودانگی این فرهنگ از اینجا هویدا است که در طول قرن ها و با تهاجمات و تحولات بسیار درخشندگی خود را حفظ و از بزرگترین افتخارات کشور ما و از آموزنده ترین و کهنسالترین پایه گذار تمدن جهان و یا بقول «ویل دورانت» گاهواره تمدن بشمار می آید و بر همین اصل است که پیشوای خردمند کشور ما خدایگان شاهنشاه آریامهر در پیام خود بمناسبت سالروز صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در (۱۹/۱۰/۱۳۴۴) چنین اعلام فرمودند :



## پیام شاهنشاه بناسبت سالروز صدور اعلامیه حقوق بشر

«فرهنگ ایرانی در تمام جلوه‌های علم و ادب و فلسفه و حکمت و هنر خود پیوسته

بر اساس محبت و تفاهم و دوستی متکی بوده و همواره دیدی جهانی و بشری داشته‌است  
این فرهنگ انسانی، چنان ریشه‌دار و عمیق بوده‌است که هیچ‌یک از حوادث سهمگین تاریخ  
حتی آنها که موقتاً اساس حاکمیت و استقلال سیاسی ما را متزلزل کردند نتوانستند این  
ملت را از انجام مأموریت معنوی بزرگی که در تمام تاریخ بر عهده داشته‌است بازدارند»

پاینده ایران - جاوید شاهنشاه آریا مهر.

درخشان فرهنگ و تاریخ کهنسال ها

پایان

این کتاب تحت شماره ۱۲۰۳ مورخ ۱۳۴۹/۱۲/۱ در دفتر مخصوص کتابخانه  
ملی به ثبت رسیده و دوهزار جلد در چاپخانه چهار چاپ شده است .